

## نگاهی به دواکنش!

گرچه هنوز هم پس از گذشت نزدیک به یک ماه از "همایش همبستگی ایرانیان" در پاریس، گزارش روشن و دقیقی از آنچه که در آن نشست گذشته از سوی دست اندرکاران این جریان منتشر نشده و ظاهراً هم قرار نیست.....  
تقی روزبه  
بقیه در صفحه 2

## مصاحبه رادیو برابری با مرتضی اصلاحچی، ناصر زرافشان و شهاب برهان

بقیه در صفحه 3

## خامنه ای؛

## نماد تحجر در برخورد با حقوق زنان

برگرفته از : سایت روشنگری  
بقیه در صفحه 6

## بیانیه کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

**به مناسبت فرارسیدن نهمین سالگرد 18 تیر 78**  
هشت سال از شروع جنبش دانشجویی-مردمی سال 78، جنبشی که به مدت یک هفته هتیت حاکمه نظام از هر دو جناح را، بشدت غافلگیر و موقتاً ماشین سرکوب بقیه در صفحه 7

## بیانیه 3200 دانشجوی پلی تکنیک :

## دانشجویان در بند را آزاد کنید!

بقیه در صفحه 7

## کارگران ایران خودرو در آستانه سالگرد 18 تیر ضمن

اعلام همبستگی با دانشجویان خواهان آزادی فوری زندانیان دربند شدند

بقیه در صفحه 8

## نمیتوان هیچ ملتی را خرید!

یوری آونری: «برای نجات عباس»  
بقیه در صفحه 19

## اعلامیه کانون نویسندگان ایران

بقیه در صفحه 9

## بیانیه کمیته پیگیری ایجاد تشکل های آزاد کارگری

## در محکومیت موج جدید سرکوب

بقیه در صفحه 8

## بیانیه " شورای همکاری تشکل ها و فعالین کارگری "

موج جدید سرکوب را درهم شکنیم!!!  
بقیه در صفحه 8

## کارگران! باید محمود صالحی را از مرگ نجات داد

کمیته پیگیری ایجاد تشکلهای آزاد کارگری  
بقیه در صفحه 8

سرکوب وحشیانه ی دانشجویان متحصن دانشگاه علامه طباطبایی  
سلام دمکرات  
بقیه در صفحه 8

## بیانیه دانشجویان و فعالین چپ : در محکومیت موج جدید بازداشت دانشجویان

بقیه در صفحه 9

## بررسی وضعیت تشکل های کارگری

بقیه در صفحه 9 در گفتگوی روزنامه اعتماد با منصور اساتلو

## \* دیدگاه \*

## در باره پلاتفرم اتحاد چپ

تراب ثالث  
بقیه در صفحه 11

## ارثیه بربریت

ا . م . شیزلی  
بقیه در صفحه 17

## فراخوان

کارزار اعتراضی نهاد های فرهنگی - اجتماعی ایرانیان ساکن اروپا -  
کانادا- آمریکا - استرالیا - ترکیه - ایران  
بقیه در صفحه 17

## نگاهی به دوواکنش!

تقی روزبه

گرچه هنوز هم پس از گذشت نزدیک به یک ماه از "همایش همبستگی ایرانیان" در پاریس، گزارش روشن و دقیقی از آنچه که در آن نشست گذشته از سوی دست اندرکاران این جریان منتشر نشده و ظاهراً قرار نیست منتشر شود، اما از لابلای واکنش های برخی از دست اندرکاران شرکت کننده می توان نوری بر زوایای ناگفته و مبهم آن افکند. از جمله این واکنش ها به گفتگوی نماینده سازمان کومله زحمتکش با رادبو طاهار و مقاله آقای باقرزاده (درج شده در سایت ایران امروز با عنوان "برکناری با براندازی مرادف نیست") می توان اشاره کرد. چنان که ملاحظه خواهید کرد این واکنش ها تأیید کننده ارزیابی مطرح شده در مقاله "وقتی دست غیبی از پرده بیرون می افتد" یعنی به هوارفتن منشور برلین، تشدید بحران هویت در این مجموعه و نیز تبدیل شدن هر چه بیشتر این جریان به زانده سیاست قطب های جهانی قدرت است. در اینجا نگاه کوتاهی داریم به فزاینده دوواکنش:

الف- خاتم ناهید بهمنی از اعضای دفتر سیاسی کومله و نماینده این جریان در کنفرانس ملیت های ایران فدرال، و از شرکت کننده گان در مجمع پاریس در گفتگویی با رادبو طاهار به عنوان عضو دفتر سیاسی این جریان که پس از همایش پاریس صورت گرفته، دو نکته را صراحتاً مطرح کرده است که شایان توجه است:

اولین نکته آنست که ایشان "با مقایسه شرایط ایران و عراق می گوید آن شرایط مثل قبل از ساقط شدن حکومت بعث عراق است که در آن شرایط اپوزیسیون عراق دور هم جمع شدند و کنفرانسی را در لندن تشکیل دادند و از طریق آن جنبه اعلام آمادگی خود را برای گرفتن امور عراق اعلام کردند" (این همان اپوزیسیونی است که تحت حمایت دوقدرت آمریکا و انگلیس قبل از حمله به عراق تشکیل شد و پس از سرنگونی وطی تشریفاتی قدرت به طور صوری به آنان منتقل شد). سپس اضافه می کند: "یک هم چون چیزی، قلبی، اکنون هم خیلی ضرورت دارد و برایش باید خیلی تلاش کرد" دومین نکته آنست که ایشان در فراز دیگری از سخنانش ضمن پیش بینی برخورد دولت آمریکا و دولت ایران با تأکید بر ضرورت و اهمیت سود جستن از این تصادم برای سرنگونی رژیم ایران می افزاید ما معتقدیم که هرگونه فشار از بیرون بر تسریع این روند تأثیر گذار است. او در همین جا اشاره می کند که کومله بدلیل داشتن چنین دیدگاهی در میان اپوزیسیون ایران مشهور است که آب به آسیاب امپریالیسم آمریکا می ریزد و متحد آن محسوب می گردد. البته وی با اتلاق "سورخ امپریالیستی" به این دیدگاه، ایستادن در پشت شعارهای ضد امپریالیستی را سوزاندن فرصت و موجب بسته شدن روزنه ها و فرصت ها می داند (نقل به مضمون)

اگر در نظر بگیریم که در خیل بستن به سرنگونی رژیم به وساطت دولت آمریکا پس از "خرابی بصره" و زمین گیر شدن آن در تاتاق عراق و در شرایطی صورت می گیرد که ابعاد فاجای جاری در آن، بصورت روزانه وجدان بشریت را می آزارد، آنگاه متأسفانه به میزان مسخ شدگی و انحطاط روز افزون این جریان به تهری خوام برسد. امروزه در حالی که حتا کاندیداهای حزب جمهوری خواه آمریکا برای کسب آراء مردم آمریکا ناچارند دماغشان را گرفته و از نونوک های سرشناس فاصله بگیرند و حتا حزب جمهوری خواه برای بقای خود مدت هاست که مشغول قربانی کردن چهره های منفور و شناخته شده نونوک ها یکی پس از دیگری است، و در وضعیتی که نتایج تجاوز و تهاجم به افغانستان برای سرنگونی طالبان، بار دیگر موجب احیاء نفوذ این مرتجعان ازگورتاریخ برخاسته شده، بطوری که مجدداً توانسته اند دوباره نفوذ خود را اطراف شهر کابل گسترش دهند، شاهدیم که این جریان هنوز چشمان خود را به معجزه و کرامات ظفر نمون چنین تهاجمی دوخته است. هم چنان که تجربه فاجعه بار عراق و افغانستان در همسایگی ما به وضوح نشان می دهند، از طریق تجاوز نظامی و با تکیه بر اراده و اقتدار قدرت های بزرگ نمی توان به سرنگونی رژیم های حاکم، و یا تضعیف بنیادگرانی و به گسترش فضای دموکراسی دست یافت. پس اگر چنین است، برآستی این کاسه داغ تراش شدن و این درجه از کوربینی سیاسی را چگونه باید تبیین کرد؟ آیا می توان به جز حرص و آز دست یابی به قدرت به هر قیمت (ولو به بهای آتش زدن قیصریه برای بدست آوردن یک دستمال) و دل بستن به صندوق اعانت و سهم شیر گرفتن از بودجه اختصاص یافته دولت آمریکا و بدست آوردن جانی برای آویختن کلاه، بدلیل قانع کننده تری را سراغ گرفت؟ چه می شود کرد که از قدیم گفته اند گاهی خان کوتاه می آید اما خان زاده نه! اما از کسی که از سرگذشت اپوزیسیون وابسته عراق و احمدچلی ها و دریک جمله از فاجعه عراق درسی نگرفته باشد، از او چه انتظاری می توان داشت؟ فقط باید دامنه انزوی او را، از جمله در میان همان کارگزاران و زحمتکشانی ملیتی که او ادعای "میانگویی اش" را دارد چنان گسترش داد، تا قدرت اقدام و توان آتش زدن قیصریه را از وی گرفت و یا به کمترین حد ممکن رساند.

بگذاریم از تناقضات خاتم ناهید بهمنی در این گفتگو، آن جا که از یکسو بر پیروی از الگوی اپوزیسیون عراقی قبل از حمله به عراق و وضورت

تشکیل یک جبهه اپوزیسیون ایرانی مشابه آن سخن به میان می آورد و از سوی دیگر از برسمیت شناختن حقوق ملیت های ایران به مثابه شرط لازم برای هرو نوع همکاری با جریانات دیگر که بقول ایشان حاضر نیستند از کلمه قوم یک قدم جلوتر بیایند.

البته از سؤال کننده رادبوی مزبور بعنوان یک رادبوی خودی انتظار نمی رفت که از مسأله مهمی چون چگونگی، دلایل و هدف های حضور یک هیت آمریکایی وابسته به نونوک ها در همایش پاریس از خاتم ناهید بهمنی پرس و جو کند، تا شاید از قبل پاسخ و اطلاعات وی و سازمان متبوعش، بتوان روشنائی اندکی بر درجه پیشرفت مناسبات این بخش از "اپوزیسیون" با قدرت های بزرگ افکند.

فراریچلو!

آقای حسین باقرزاده پس از گذشت نزدیک به یک ماه از همایش پاریس بجای دادن یک گزارش همه جانبه از جوانب تحولات این جریان و اندرچالش های پیش آمده و نیز حضور و چگونگی دعوت از یک هیت آمریکایی وابسته به نونوک ها در جمعی که ایشان از گردانندگان آن بودند، با فرار به جلو و پیش کشیدن بحث تقلیل گرانی ترجیح داده که به فرا افکنی بپردازد. باین ترتیب او با تصدیق ضمنی ناکامی نشست پاریس در نیل به اهداف خود، تقلیل گرایی را مسبب بحران بوجود آمده معرفی کرده است.

بی شک هیچ چیز مضحک تر از این تاکتیک فرار به جلو ایشان نیست. چرا که اگر قرار باشد تقلیل گرانی مورد نقد قرار گیرد و گر حکم مست گیرند، قبل از هر کس باید مچ خود ایشان را بگیرند که با زدن سر دم مؤلفه های دموکراسی و تقلیل آن به یک شربتی بل و آشکم و بی بوویی خاصیت و به یک اصل من در آوردی یعنی تمکین به رای مردم در تعیین نظام مورد نظرشان بعنوان شرط لازم و کافی برای تأسیس یک نظام دموکراتیک، در سودای تشکیل یک نهاد ملی بر فراز جنبش و مصداقه آن برآمده است. با این وجود او مدعی است که جمهوری خواهان به دلیل تأکید بر نظام جمهوری و اقلیت ها بخاطر تأکید بر حقوق خود به مثابه اقلیت های ملی، هم دموکراسی (البته دموکراسی در قاموس اختصاصی ایشان) را به سطح "شکل" تقلیل می دهند و هم مانع موفقیت پروژه مورد نظری که قرار دادن این طیف در کنارسלטنت طلبان و همه این ها در همراهی با بلوک قدرت های امپریالیستی، می شوند. او هم چنین در این مقاله با حکمت بالغه خود توضیح می دهد که چرا منشور همایش خواهان سرنگونی رژیم جمهوری نیست و اساساً استنتاج سرنگونی از مفهوم برکناری نادرست است و چرا ادعای براندازی تهمتی است ناروا برای این جریان.

همان طور که اشاره شد اساس موجودیت این جریان بر تقلیل گرانی و مات کردن مطالبات شفاف و دموکراتیک بسود تأسیس یک استبداد نوین (بجای سلطنت فقیه سلطنت پادشاهی) بنا شده است. تنها بامات کردن مطالبات پایه ای که به دموکراسی معنا و موجودیت می بخشد است که طیف گرد آمده در این مجموعه قادر به ادامه حیات خود می باشد. و برعکس هرگونه شفاف سازی مطالبات به منزله درهم شکستن شیشه عمر این جریان است. تأکید بر سه مورد تقلیل یافته، یعنی مات کردن جمهوری خواهی به عنوان خواست اصلی جمهوری خواهان، مات کردن مطالبه فدرالیسم و حق تعیین سرنوشت توسط اقلیت های ملی ایران، و بالاخره تقلیل سرنگونی به خواست ولرم و بی بو و خاصیت برکناری، هدفی جز تلاش بی حاصل برای کنار هم چیدن سه جریان ناهمبند و دارای منافع متضاد خود ویژه نیست. همتاگونه که تأکید بر قصد عدم سرنگونی نیز هدفی جز جلب مخالفین سرنگونی از جمله اصلاح طلبان (اعم از جمهوری خواهان اصلاح طلب و یا سلطنت طلبان اخیراً اصلاح طلب شده، نظیر داریوش همایون که با گذاشتن شرط و شروطی رسماً مبارزه با جمهوری اسلامی را در برابر سرنگونی آن مطرح کرده است، و اصلاح طلبان ناراضی در میان دستگاه حاکمیت) ندارد.

غریب کردن یاد!

مشکل آقای باقرزاده (و همراهانش) آنست که به مثابه جوش کارلوهرفه ای، مشغول جوش دادن چندین عامل ناچسب و ناهمگرانی است که دادن هرامتیازی به یک طرف، موجب دوشدن طرف های دیگر و بطور کلی تشدید شکاف بین عناصر تشکیل دهنده این مجموعه می شود. و درست به همین دلیل موعظه های آقای باقرزاده و هم سنگران وی در ضرورت مسکوت گذاشتن موازین پایه ای دموکراسی و تقلیل آن به اجزاء مرده و بی جان و در واقع کنار گذاشتن دموکراسی به عنوان هدف مشترک مبارزه، بجای کاهش تضادها موجب تشدید آن ها می شود. از همین رو ایشان بیش از پیش برای حل این مشکل، بجای جمع آوری لشکر باید به جمع آوری سیاهی لشکر دل خوش کنند!

وی و هم سنگرانش گرچه در مقام سخن از دموکراسی و حقوق بشر خیلی دم می زنند، اما دقیقاً در پشت برپا کردن این گردوخاک، هدفی جز جزئیات دموکراسی و تقلیل هدف مبارزه در بهترین حالت - تعویض قدرت ارتجاعی موجود بایک بلوک ارتجاعی جدید نیست.

گرچه پروژه عراقیزه کردن در مورد ایران با دشواری های بزرگی مواجه شده، اما مدافعان این پروژه علیرغم این ناکامی ها، برای پیش بردن در اشکال نوین و پوشیده تر از پای نخواهند نشست و همین مسأله هشجاری بیش از پیش نیروهای پیگیر آزادی و برابری را طلب می کند.

86-04-19-10-07-2007

## مصاحبه رادیو برابری

### با مرتضی اصلاحچی، ناصر زرافشان و شهاب برهان

رادیو برابری (پاور اعتماد): دوستان عزیزمان آقایان مرتضی اصلاحچی، ناصر زرافشان و شهاب برهان را داریم. من خدمت این دوستان عزیز سلام عرض میکنم و تشکر میکنم که دعوت ما را برای انجام این میزگرد رادیویی پذیرفتند. امیدوارم که بدون هیچ اشکال فنی بتوانیم ارتباط بین این عزیزان را برقرار کنیم. همانطور که مطرح کرده بودیم، در هفته گذشته ما بحثی را آغاز کرده بودیم پیرامون گرایشهای فکری در بین نسل جوان و جدیدی که در ایران شکل گرفته و پیرامون مسائل و نقطه نظرات و مقولات فکری جنبش چپ بحث هائی را بوجود آورده اند. عموماً ما میخوایم ارزیابی داشته باشیم از این بحث ها و ببینیم که واقعا این بحث ها چقدر پخته شده است و چقدر این بحث ها می تواند کمک کند به پیشبرد امر مبارزاتی جنبش چپ در ایران و در هر حال ما بتوانیم پل ارتباطی باشیم بین نسل گذشته و نسل جدید از فعالین چپ در ایران. به همین خاطر من از آقای ناصر زرافشان بعنوان یکی از پیشکسوتان این جنبش و آقای شهاب برهان در خارج از کشور و همچنین از آقای مرتضی اصلاحچی که از جوانان فعال چپ در ایران هستند دعوت کردم. من ابتدا از آقای اصلاحچی آغاز میکنم. بعنوان یکی از فعالینی که در این رابطه بحث ها را در وبلاگهای خودشان داشتند.

آقای اصلاحچی، شما بطور خلاصه - از آنجا که فرصت برنامه ما محدود است - از نظر شما، عمده ترین نقطه نظراتی را که در بین فعالین چپ میتوان مطرح کرد و مبنای داشته باشد برای پیشبرد همبستگی و مبارزات جنبش های اجتماعی در ایران، چیست؟ و آن اختلافاتی را که میتواند مطرح باشد از چه ویژگی هائی برخوردار است؟

مرتضی اصلاحچی: من سلام عرض میکنم به شنوندگان این برنامه و همچنین استاد عزیزم جناب آقای دکتر زرافشان و میهمان دیگر برنامه آقای برهان. و تشکر میکنم از شما که این وقت را در اختیار من قرار داده اید. در مورد جریان چپ دانشجویی بظورت مشخصه که چند سالی است که از درون دانشگاههای کشور - بعد از خلاء چندین ساله ای که وجود داشت - شکل گرفته، قبلاً صحبت های زیادی در رادیوهای مختلف و هم در وبلاگها و رسانه ها اینترنتی شده است. بنابراین سعی میکنم صحبت هایم زیاد تکرار مکررات نباشد. اما در مورد نوع عملکرد و چگونگی فعالیت و نقاط حساسی که بیشتر جریان چپ امروز به آن میپردازد، حالا از نظر خودم و جریانی که وابسته به آن هستم، سعی میکنم نکاتی را بیان بکنم. الان در حال حاضر بطور مشخص میشود گفت که جریان چپ در دو زمینه فعالیت میکند. حالا با توجه به اینکه ما دانشجوی هستیم و در این محیط فعالیت میکنیم، مسلماً یک قسمت اعظمی از فعالیت ها و برنامه هائی که ما انجام میدهیم، مربوط به مسائل و مشکلات ....

پاور: بله، ارتباط ما با آقای اصلاحچی قطع شد. ما سعی میکنم ارتباطمان را مجدداً برقرار کنیم. اگر اجازه دهید برای آن که فرصت از بین نرود، بعد از وصل مجدد صحبت های آقای اصلاحچی را پی خواهیم گرفت. اکنون من به آقای زرافشان رجوع میکنم؛ آقای زرافشان، ما که از نزدیک شاهد بحث ها و گرایشهای فکری در بین نسل جوان فعالین چپ در ایران هستیم، چگونه اینها را ارزیابی می کنید؟ فکر میکنید این بحث ها چقدر پخته شده هستند؟ چقدر میتوانند کمک کنند به همبستگی فعالین در ایران؟ شما در این رابطه چه ارزیابی دارید؟

ناصر زرافشان: من ضمن سلام به شما و به همه دوستان و رفقای که صدای مرا از این طریق می شنوند و به آقایان برهان و اصلاحچی، خدمت شما عرض میکنم که؛ چشم اندازی که شخصاً من جلوی چشم دارم و میبینم و فکر میکنم باید در آن حرکت کرد، یک مقدار گسترده تر از آن قضیه است. این اصطلاحاتی که بیشتر شخصی است و یا مربوط به این یا آن گروه است - البته این و یا آن گروه از فعالین عزیز، دوتان جوان ما است - اینها چندان پایه ای که بتوان مبنای تفکیک قرارش داد و رویش حرکت کرد، نیست. ما از یک سو امروز با موج وسیع و بمباران معاندین مان روبرو هستیم. یعنی تفکری که لیبرالیسم نو برداشته از 20-25 سال پیش بخصوص ( عرض میکنم بخصوص برای آنکه زمینه هایش از قبل وجود داشته و این دو - سه دهه فعالیت شده، بعد از فرو ریختن دیوار برلین و فروپاشی «شوروی»)، این موج سنگین از خط محبت کردن، تحریف مباحث، چپ ستیزی جاهلانه که توخالی است و مبنای علمی ندارد. ولی به هر حال شما از قدرت رسانه ها و امکانات دیگر نظام مسلط بر جهان آگاه هستید در جهت تحریف مفاهیم و پایه ها و نظرات جامعه شناسی و جامعه شناسی سیاسی. از یک طرف با این موج مواجه هستیم، در دفاع از مرزهای عقیدتی خودمان، در دفاع از حقانیت نظراتی که داشته ایم و درافشای ماهیت توخالی و ارتباط با واقعیت تبلیغات لیبرالیسم نو، و از طرفی دیگر پر کردن چاله چوله های نظری در داخل خودمان. آن بحث های داخل خودمان هم در واقع باید مبتنی باشد به یک نگرش که جهان با توجه به تحولات جدید آن. یعنی تحولات این دو- سه دهه اخیر که همه اینها در آن ملحوظ داشته شده باشد. پایه های درست نظری مان در پرتوی این نگرش نو به تحولات این چند دهه، از نو بررسی و از آن دفاع بشود.

برای این تقسیم بندی های فوق العاده متنوع و گوناگون که چندان معنی و مفهوم و پایه قابل دفاعی هم در آن نیست، باید بینیم چهارچوب های کلی اول، وضعیت خودمان را، نگرش خودمان را در شرایط امروز جهان با توجه به تحولات این 30-20 ساله، یک بار از نو نگاه کنیم. جایگاهمان را روشن کنیم. مرزهایمان را با معاندین ایدئولوژیک مان روشن کنیم. بعد در درون خودمان هم با توجه به واقعیت های جاری، خودمان را تعریف کنیم. اینکه بنظر اصطلاحات و تقسیم بندی هائی که در جریان دانشجویی جوان چپ ما طرف یکی - دو سال متداول و معمول است و البته ناظر است به یک جور خط کشی های بین خودشان و بعضی از جریان های دیگر، که به آن جریانات ابراد و نقد دارند، خود این اصطلاحات و تقسیم بندی ها و این چیزها، چندان پخته نیست و کار باید از اساس و ریشه اساسی تر صورت بگیرد، تا برسد به داخل خودمان.

ما اول باید بسیاری از پایه های نظری خودمان را که ظرف 20-25 گذشته، عرض کردم با موج سنگین، با یک بمباران سنگین، بازی وارونه سازی و

افتراات و شیادی های نظری روبرو بوده است، روشن بکنم، مجدداً بنشینیم در پرتو تحولات این دو- سه دهه اخیر و نتایج که بخصوص از عملکرد (چند کلمه نامفهوم در نوار مصاحبه) مجدداً بهش نگاه بکنم؛ بعد برسیم به داخل خودمان و تقسیم بندی هایمان مبتنی بر در واقع .... (الو....)

پاور: آقای اصلاحچی را لحظاتی با خود داشتیم که مجدداً قطع شد. سعی میکنم ارتباطمان را دوباره برقرار کنیم تا شنونده صحبت های شما نیزباشند. زرافشان: .... بله در داخل خودمان هم تم گمان میکنم این بحث ها باید مبتنی باشد بر پایه های شناخته شده بر معنای عرفی شان، نه اینکه هر روز در عرصه نظری، در عرصه لفظی، در دنیای مجازی بینیم تقسیم بندی ها را بیشتر بکنیم. تقسیم بندی ها و گرایشهای که تعریف درست و دقیقی از واقعیت ندارند و جز ابهام و سردرگمی چیزی بوجود نمی آورند. البته در شروع کار، این وضعیت طبیعی است. جریان دانشجویی چپ - این جریانی که ان دو سه ساله اخیر خودش را جمع و جور کرده - البته نقطه هایش پیش از این هم بوده، ولی این 2-3 ساله بصورت مشخص تر خودش را جمع کرده، ارانه کرده - هنوز مفاهیم اش جا افتاده و پخته نیست. اما یک جاهائی حق بجانب است. بخاطر این که خودش با آن جریاناتی که نقد جدی به آنها وارد هست، میخواید خط کشی کند. میخواید حساب اش را جدا بکند. از این بابت فکر میکنم این بحث بوجود آمده است. ولی هنوز آنچنان که باید و شاید پخته و مبتنی بر واقعیت جاری نیست.

پاور: خیلی ممنون آقای زرافشان. ما البته تلاش کردیم با آقای مرتضی اصلاحچی ارتباطمان را برقرار کنیم که دقایقی هم ایشان شنونده صحبت های شما بودند ولی متأسفانه هم اکنون ارتباطمان قطع شده است. ولی همکار عزیزمان در تلاش است که ارتباط مان را برقرار کند. برمیگردیم به آقای شهاب برهان. آقای شهاب برهان، شما که بطور جدی این بحث ها را در خارج از کشور دنبال میکنید، شما این بحث ها را چگونه ارزیابی میکنید. آیا واقعا این بحث ها از پختگی کامل برخوردارند و چه نکاتی را باید به آن توجه بشود؟

شهاب برهان: من هم سلام میکنم به شما و به آقای ناصر زرافشان. ضمن آنکه حرفهای ایشان را تأیید میکنم و برای صرفه جویی در وقت تکرار نمیکنم، در خیلی چیزها که ایشان فرمودند هم نظر هستیم. منتها میخوایم بگویم که در تحولی که امروزه در خانواده چپ و سوسیالیستی در ایران شاهدش هستیم، نکات بسیار امید بخش و چشم اندازهای خیلی دلگرم کننده ای داریم که اساس اش هم متکی است بر نسل جوانی که اعم از دانشجو یا غیر دانشجو رو به نظریه های سوسیالیستی و کارگری آورده اند. من طبیعی میدانم که پخته نباشند. ( لظفا هر زمان آقای اصلاحچی روی خط آمدند، صحبت ما قطع کنید)... البته ما در آنجا، در ایران کسانی را داریم مثل آقای زرافشان که خوب با تجربه تر و بقول شما، از پیشکسوتان هستند. فرق دارند با جوانانی که تازه دارند به سمت سوسیالیسم و نگرش های سوسیالیستی کشیده میشوند و طبیعی است که این دو تا نمی توانند از لحاظ پختگی، از لحاظ جایگاهی که در آن قرار گرفته اند، دیدگاههایشان با هم مقایسه بشوند. در نتیجه من اساس را میگذارم بر همین نسل جوان که آینده را هم در واقع آنها با خوششان حاصل میکنند. من میخوایم بگویم که پختگی اینها بدهی است. این یک پیش شرط، وقتی خیلی روشن است و دلایل متعدد دارد. یکی اینکه این جوانان از سنت پیوسته اندیشه سوسیالیستی عبور نکرده اند. در واقع دره ها و خندق های پر خونی که ایجاد شده، نسل هائی که از بین رفت، محدودیت های فرهنگی و فشار های سرکوبگرانه، همه اینها توضیح میدهد. (همانطور که خودتان میدانید چه جوری است!). این نسل جوان که به سوسیالیسم و اندیشه های سوسیالیستی روی میآورد، در واقع میشود گفت به یک نوعی دارد از صفر شروع میکند. حتی هویت و جایگاه خودش را هم بر درستی پیدا نکرده و در مضمون بحث هایش، وقتی نگاه میکنید، هنوز صحبت بر سر این است که "چپ" چیست؟ رادیکال چیست؟ چپ کارگری چیست؟ و کشاکش هائی اصل بر سر این نوع مسائل. این ها نشان میدهد که مسئله بر سر تعریف جایگاه خود اینها نیست، که کی را قبول دارند، و همانطور که آقای زرافشان گفتند مرزبندیهای درون خودشان. که بنظر لازم هم هست. بخصوص اگر توجه کنیم که این سیر تحولی که جوان ها در واقع در حال عبورشان هستند، از کجا دارد شروع میشود. اینها نسل هائی هستند که در یک فضای فرهنگی اسلامی بار آمده اند. زیر فشارهای فوق العاده سنگین ایدئولوژی حکومتی، از کودستان تا دانشگاه، تجربیات عملی و سیاسی را پشت سر گذرانند، سرخوردگی هائی را داشته اند. اکثر این جوانان - اگر نتوانیم بگویم مطلقاً از نیروهائی هستند که از جریانات اسلامی و اصلاح طلب عبور کرده اند، امیدوارم داشته اند، سرخوردگی هائی داشته اند - هی دارند به این سمت (سوسیالیسم) میآیند. لذا این طبیعی است که اینها هنوز از پختگی فاصله داشته باشند.

هنوز این جوانان دارند در واقع خودشان را از طریق آموزش ایدئولوژیک - در عین حال جایگاه خودشان را، مقر اجتماعی خودشان را - میخوانند باز شناسی کنند. هنوز هم.... اگر بحث را باز کنیم من میتوانم بیشتر صحبت کنم که اصلاً دانشگاه یک مقر اجتماعی نیست. یک جایگاه طبقاتی روشن و با ثباتی نیست. - و طبیعی است که در دانشگاه، این مرزبندی ها خیلی حاد تر از آتی باشد که مثلاً در داخل فعالین کارگری بشود سراغ کرد. اینکه من این عدم بلوغ را طبیعی میدانم، بخاطر آن نقطه حرکتی است که، اینها از آنجا شروع کرده اند. از جنبش های اسلامی، از انجمن های اسلامی با بینش ها و تربیت و فرهنگ و ایدئولوژی اسلامی و دارند می آیند به این سمت (سوسیالیسم).

منتها من فکر میکنم که در بحث خود ما هم بد نیست ما هم مقدار همین نقاط دغدغه ها و درگیری های فکری که در مباحث اینها کانونی شده است را، جدی بگیریم. و خودمان هم در این باره به اصطلاح کاربکنیم و نظریه بدهیم، و اگر میتوانیم کمک کنیم به جوانان در این مورد که "چپ" چیست؟ "چپ رادیکال" یعنی چه؟ "چپ کارگری" یعنی چه؟ این کمکی است برای پخته شدن اینها و اینکه این جوانان جایگاه خودشان را در این مباحث پیدا بکنند. بعد این مسئله مطرح میشود

که اصلاً جایگاه دانشگاه بعنوان یک نهاد اجتماعی، فرهنگی، سیاسی در این مقولات چپ، چپ رادیکال و چپ کارگری کجاست؟

## مصاحبه رادیو برابری

به این معنا که دانشجوی فرضا سوسالیست اصلا چه نقشی می‌تواند داشته باشد در رابطه با مسئله جنبش کارگری، مسئله جنبش سوسالیستی، اینها مسائل مهمی است که همان صحبت بلوغ و عدم بلوغ که شد، مسئله پاشکونی به این مسائل از طرف خود دانشجویان هم هست. پیشکسوتانی مثل آقای زرافشان و رفقای دیگرشان که در ایران هستند و با تماس‌های بیشتری که می‌توانند داشته باشند، در این زمینه خیلی بهتر می‌توانند کمک کنند.

یاور: آقای شهاب برهان از شما ممنون هستم. برگردیم به آقای زرافشان. همکار عزیز ما همچنان در تلاش است که بتواند ارتباط ما را با آقای مرتضی اصلاحچی برقرار کند. ما تلاش میکنیم که ایشان را به این جمع بیافزاییم. آقای ناصر زرافشان، شما که خود از فعالین قدیمی هستید، با توجه به تجربیاتی که دارید، فکر میکنید این نسل جدید چقدر آگاهی‌اش بیشتر از آن دورانی است که شما در جوانی خودتان تجربه کرده‌اید. با توجه به امکاناتی که در اختیارشان است؟ یک نکته که مطرح شد و آن هم در فضای سرکوب ایندولژیکی که حاکم بوده و آن فاصله‌ای که بین نسل گذشته و نسل جدید صورت گرفته، بعلمت همان فضای حاکم که این ارتباط را گسست و نگذاشت که تجربیات به درستی بتواند از فعالین قدیمی چه انتقال پیدا کند به نسل جدید. شما این پارادوکس را چگونه ارزیابی میکنید؟ زرافشان: سه - چهار مسئله مختلف مطرح شده که آنها هر کدام جداگانه قابل بحث است. من با این دوستان دانشجوی در تماس هستم. اول باید بگویم به شما، که زیاد به آنها امیوارم و بسیار به آنها علاقه مندم. رابطه نزدیک، رقیبانه و خوبی با هم داریم. اما چند نکته را میخواهم خدمتتان عرض کنم. برای این دوستان هنوز مجال بدست نیامده است که گذشته خودشان را بعنوان خانواده بزرگی که چپ است و تاریخی که بعد از مشروطه تا حالا در ایران دارد، اول اینکه این گذشته را هنوز بدرستی نمی‌شناسند. یکی از ضروریات این است که این تاریخچه پُر نشود و فراز، این گذشته، شناخته بشود. بعد سوسالیسم و میانی نظری‌اش را بشناسند. در زمان ما هم - خب اینجوری بود - که شاید اولین تماس‌ها، با تماس‌های ادبی، هنری، ژورنالیستی بود. یعنی فرض کنید دانشجویی از شهرستان می‌آمد به تهران، از طریق ادبیات جهانی این زمان، آن زمان را میخواند، با فضاهای روبرو میشد، متوجه میشد که زندگی دیگری جز این زندگی نکیت برای که جریان دارد هم ممکن است. و علاقه مند میشد به مسائل. در جریان اخبار جهان قرار میگرفت. جنبش‌های مختلفی که بود، اینجا گره بود، آنجا کویا بود، آن یکی امریکای لاتین بود، این یکی آسیا بود، دیگری آفریقا بود و آن یکی ویتنام بود. طبیعا جذب میشد و شروع میکرد به فعالیت. تا اینجا شما می‌بینید با خواندن آثار ادبی جهانی یا از طریق اخبار حوادث جاری جهان، یکجوری موضعگیری، یک جور سمت‌گیری تو ذهن و فکر این جوان ایجاد شده بود، بدون اینکه هنوز به مبانی نظری واقعی ماجرا نزدیک شده باشد. الان هم این اتفاق هست. مرحله بعد از این مرحله خود سوسالیسم است که در بعد فلسفی‌اش، در بعد اقتصادی‌اش، در بعد سیاسی‌اش، باید مطالعه بشود. این بچه‌ها هنوز این مجال را پیدا نکرده‌اند. از طرف دیگر روبرو هستند با وضعیت فلاکت بار نیروهای که یک زمان اسمشان چپ بود. در اروپا خود آن کسانی که در یکی دو دهه اخیر تمام اروپا را در دستنی‌تقدیم امریکا کردند. نیرو‌هایی که یک زمانی در اکثریت بودند وقتی تهاجم لیبرالیسم نو شروع شد، لاقلاً در مدیریت سیاسی جوامع خودشان اکثراً احزاب سوسیال دمکرات و به اصطلاح سوسالیست، بر سر قدرت بودند، و عملکرد فضاقت بار اینها را این بچه‌ها می‌بینند. حتی بخشی از چپ ایران را که در بیرون کشور به شریک فرودست و تحقیر شده لیبرالیسم تبدیل شده. رفتار زشتش. را می‌بینند. این تمایل در آنها بوجود می‌آید که یک جوری مرزبندی بکنند. با آن نواقص و کمبودهایی که از لحاظ زمینه نظری که عرض کردم وجود دارد.

با انگیزه‌هایی که الان در جوانان دانشجوی هست، سر تا پا شور شوق هستند برای خدمت به جامعه، برای خدمت به مردم. از طرف دیگر آن نیرو‌هایی که عرض کردم یک روزی ظاهر چپ بودند می‌بینند که الان چشمشان را دوخته‌اند به تحولات جهانی که زیر پرچم امپریالیسم قرار است عملی بشود - که در منطقه قرار چه اتفاقی بیفتد - و چگونه بخشی از این نیروها دنباله‌روی نیروهای لیبرال شده‌اند. طبیعا این انگیزه و تمایل در آنها (جوانان) بوجود می‌آید که یک جوری صفوف خودشان را، چشم انداز خودشان را از آنها متمایز بکنند.

مجموع این عوامل را که در نظر بگیریم - ضمن تانید و تکرار صحبت‌های رفیق عزیزمان شهاب برهان - آنوقت موقعیت این بچه‌ها بدست‌مان می‌آید. خب، صفت طبیعی هم هست. این شروع کار است و باید کار کرد. باید اول گذشته را - تاریخ این صد و اندی ساله گذشته را - برای این بچه‌ها باز کرد. باید به مبانی نظری اشراف پیدا کرد. آنوقت اینها (جوانان) در وضعیتی هستند که بین خودشان و نیروهای دیگر - که مایل به صف بندی و جدا کردن حساب خودشان از آنها هستند - بنشینند و درست قضیه را تعریف کنند.

علی‌احمال این اصطلاحات متعددی که ظاهراً هم هر کدام باید دلالت بر یک گرایش یا تفکر متفاوتی با دیگری داشته باشد، من فکر میکنم اینجوری نیست. ما نمی‌توانیم به همین تعدادی که الان - شما در نشریات دانشجویی و یا ویلاگ‌هایشان برمیخورید - انواع صفت‌های متفاوتی که پشت سر اسم چپ می‌آید، به این تعداد نمی‌شود نشست، و مبانی نظری برای این تفاوت‌ها قائل شد.

اما با پخته تر شدن، با طی کردن، راه پیشروی این جریان هست، و باید هم طی بکند. قطعاً در وضعیتی قرار خواهد گرفت که خودش هم بنشیند با یک پایه معقول تر و قابل قبول تری - که بیرون از جریان دانشجویی و در بیرون کشور هم - این اصطلاحات، این صفت‌ها، این تقسیم‌ها، قابل درک، قابل فهم و قابل لمس و معنادار باشد. این‌ها کارهایی است که در آینده پیش روی است. آنچه که مهم است در واقع این آگاهی و دریافت این دوستان بوده که حساب خودشان را با آن توهمات - که بطور وسیع و سنگین، با نیروی زیاد صرف میشد، بین آنها تبلیغ بشود - داستان‌ها جدا کردند. الان در مرحله‌ای هستند که برای خودشان، دنبال هویت هستند. یک جوری این صفات مختلف که دنبال عنوان چپ میگذازند، این تلاش برای جدا کردن خودشان هم میکنند، در واقع برآمد از همان تقلانی است که

در واقع تعریف کردن هویت خویش هستند و خب این مراحل را باید طی بکنند. باید کار بشود. عرض کردم، در درجه اول و مهمتر از این مسائل در داخل کشور، اینست که ما این حقانیت لگدمال شده را، این حقانیت نادیده گرفته شده را، این داستان قدیمی‌مار و مار را، اول افشاء بکنیم.

اول ما مرزهای ایندولژیکی مان را روشن بکنیم. در برابر آن بمباران سنگین بیست ساله گذشته که مبتنی بر شیادی و عوامفریبی است. در زمینه نظری و از ناحیه بهرحال سرمایه‌مالی حاکم بر جهان سازماندهی شده، با حساب و کتاب هم هست - موقعیت خودمان را روشن بکنیم. در پرتوی آگاهی‌نی که ضمن دفاع از مواضع مان و اصولمان داریم. این دفاع مبتنی باشد بر آگاهی از تغییرات و تحولات این 20-30 سال، بعد بنشینیم در داخل تکلیف خودمان را روشن بکنیم؛ بشکل پخته تری، که بشود روی آن حرکت کرد.

یاور: خیلی ممنون آقای زرافشان، با طرح صحبت‌تان. من بر میگردد به آقای شهاب برهان. آقای برهان، شما اشاره داشتید به بحث‌های بخشی از این فعالین جوان دانشجویی جنبش چپ. دونه‌کنه را من اشاره کنم؛ وقتی که خودم توجه میکنم به بحث‌های این دوستان، مینم که طرح دمکراسی از اهمیت ویژه و خاص برخوردار است. سوسالیسم بدون دمکراسی را اصلا غیر قابل تحقق مینمید. حتی دوره‌دوره اخیر که شاهد سفر آقای دانیل اورته‌گا به ایران هستیم، این بحث شدیداً داغ شده در بین این دوستان و مسئله سوسالیسم بدون دمکراسی و نقدی که بر آنچه که در اردوگاه سوسالیسم سابق بود، پرونده‌اش مجدداً باز میشود و مورد ارزیابی قرار میگیرد. انتقاداتی که به این کشورها میشود گفت "ضد امپریالیستی" و نه سوسالیستی، دارند. جنبه‌های دیگر حتی این مبارزات ضدامپریالیستی که قوت می‌گیرد و ما می‌بینیم که جریانات ارتجاعی نیز این همسویی را دارند و با امپریالیسم درگیر میشوند و فقط ضد امپریالیست بودن، مینا و محور وحدت نامی تواند باشد.

این نکات را میخواستم شما که دقیقاً این بحث‌ها را دنبال میکنید و بحث‌گیری هم که بخصوص مطرح است، ارتباط و پیوند با پایگاه اجتماعی چپ است. چیزی که در بین فعالین چپ بشدت نادیده گرفته شده، ما شاهد آن فعلی‌بودیم که بعد از انقلاب رخ داد، بعلمت عدم ارتباط گسترده با پایگاه اجتماعی خودشان.

در هر حال این بحث‌هایی است که بشدت در بین این فعالین جاری است و با اهمیت. شما فکر میکنید که این بحث‌ها کدامین می‌تواند محوری باشد و باید آنها را با ما نیز به بحث بگذاریم. و فقط این نباشد که بگوئیم ما میخواهیم نقش یک بزرگ مردی را داشته باشیم که فقط به آنها آموزش بدیم. من فکر میکنم این نسل جوان چیزهایی برای گفتن دارند که باید به آنها توجه بکنیم. چیزی که ما در دوران گذشته از آن غافل بودیم. شما چه ارزیابی در این رابطه دارید؟

شهاب برهان: در رابطه با مسائلی که شما مطرح میکنید، من میخواهم از صحبت‌های رفیقمان زرافشان در واقع حرکت کنم، و این مسئله را مطرح کنم که یکی از طرح‌های، نه یکی بلکه مجموعه‌ای از طرح‌هایی که نسل جوان رو به اندیشه‌های سوسالیستی می‌آورد، با دوره ما تفاوت‌های زیادی دارد. ما می‌بینیم که در آن دوره‌ها، از خوب و بد کاری نداریم. یک اردوگاه سوسالیستی وجود داشت که خیلی‌ها اصلاً ندشن آن بودند، حتی در بین کمونیست‌ها و وچ‌ها، و یا اینکه طرفدارش بودند. بهر حال یک قطبی بود، یک چیزی بود که آن‌دنیای وحشی‌یکه تازی امپریالیسم امریکا نبود. مسئله دیگر آن آوار ایندولژیکی بود که بر سر ما فرو ریخته است. این را کی بیاید از سر جوانان ما بلند کند؟ با چه الگوی جدید؟ با چه معیار‌هایی به اصطلاح پوزیتویستی نشان بدیم، لمس کنند افتاب‌شان کجاست؟

بقول شاملو بگذارند دوششان و بگویند این آن مدل! این‌ها مشکل است، و همانطور که آقای زرافشان فرمودند آن تبلیغات 20-30 ساله وحشتناکی که انجام شده و این نسل را در واقع با آن شتشی مغزی دادند، که الان خودش تقلا میکند که خودش را از آن لجنزارهای فکری که رویش ریختند، پاک کند و کنار بکشد.

باید ما‌ها هم به آنها کمک کنیم. از اینها که بگذریم، تفاوت دیگری هم هست، که اینها مثبت و امید بخش است. در دوره ما، با چه شروع کردیم؟ با کتاب‌های "باشنه آهنین"، "برمیگردیم گل نسرین پنجم" بگیریم، تا کتاب‌های "زُر زُر پلیتسر"، که با چه سختی هم گیر می‌آمد. این را مقایسه کنید با این که امروز کتاب‌های خود ما، کنگس، لنین، انگلس، رزولوکزامپورگ در دسترس این جوانان است.

شما در نظر بگیرید که ما چگونه توانستیم. از چه منابعی - دسترسی پیدا کنیم به آگاهی‌های سوسالیستی، و چقدر محدودیت داشته‌ایم. امروز با وجود اینترنت، ایمیل و ماهواره چقدر این امکانات در دسترس این بچه‌ها هست. بچه‌ها که می‌گویم، منظورم نسل جوان است. منظورم کوچک کردن آنها نیست. میخواهم بگویم ظرفیت‌های وسیعی است که انجام بدهند. و از همه اینها مهمتر اینکه در دوران ما، طبقه کارگر فعال در جامعه ما نداشتیم. الان اتفاقاً در ایران یک هستی طبقاتی کارگران بطور ملموس در فضا محسوس است. یعنی شما می‌بینید و لازم نیست من به شما سند بدهم. این یک مسئله بسیار کلیدی است که نسل جوان که به سوسالیسم روی می‌آورد، بتواند جایگاه اجتماعی‌شان را پیدا بکنند. این مسئله خیلی مهم است. بدلیل محدودیت وقت نمی‌توانم روی آن مکتب کنم. ولی میخواهم این را بگویم که بطور کلی در دوره ما، رسالت اندیشه سوسالیستی و پیشبردش، گونی افتاده بود بر دوش روشفکران و دانشجویان. امروز ممکن است که از اینجا شروع بشود، ولی امروز آنچنان زمینه اجتماعی و طبقاتی در ایران دارد فراهم میشود که، در اینجا محدود نشود، این که جنبش سوسالیستی به یک جنبش خرده بوروازی روشفکران بی ارتباط ارگانیک با طبقه کارگر محدود بشود، نمی‌گوئیم تنها، ولی یکی از اصلی‌ترین انحرافات همین بوده است.

احساس میکنم الان زمینه‌های مساعدی وجود دارد. البته به شرط اینکه آگاهانه از اینها استفاده بشود. ما امروز حتی در جنبش کارگری هم پیشروان سوسالیست و کمونیست داریم. این‌ها امید بخش است. پیوند اینها با یکدیگر

## مصاحبه رادیو برابری

بسیار مهم است. من عذر می‌خواهم از این که از سنوالاتی که بطور مشخص کردید یک کمی فاصله می‌گیرم و در تعقیب فرمایشات آقای زرافشان دارم ادامه می‌دهم. در صحبت‌های ایشان این برجسته است که به هر حال این جوانان را که رو به اندیشه سوسیالیستی می‌آورند، باید کمک کرد تا تاریخ این قضایا را بشناسند. مبنای واقعی سوسیالیسم را بشناسند. خودشان را در دام تبلیغات مسمومی که شده نیاندازند. همه این‌ها را قبول دارم و باید هم انجام بشود. لازم است و حتی. اما یک نکته را می‌خواهم اضافه کنم بر این ضرورت و آن مسئله اینست که در هر صورت در تحلیل نهایی و نه در مورد هر فرد فرد انسانها، هستی اجتماعی است که تعیین کننده آگاهی و دانش آدم‌ها و یا تعیین کننده حساسیت‌های سیاسی و گرایش‌های سیاسی و جایگاه اجتماعی‌اش خواهد بود.

بهمین دلیل است که من فکر می‌کنم روی قضیه باید اصلاً مکتب کرد که دانشگاه چه جایگاهی دارد؟ من می‌گویم که در دانشگاه، اکثریت دانشجویان، فرزندان زحمتکش این جامعه هستند. در نتیجه این پتانسیل طبقاتی وجود دارد که این‌ها در سمت طبقه کارگر بتوانند قرار بگیرند. ولی البته الزاماً اینطور نیست. دانشگاه یک حوض دو سر است. که از یک طرف می‌آید و از آنطرف می‌رود. وقتی رفت تو ممکن است تا این توی آن حوضچه است، بجوشد، غلیان کند اما وقتی از آن طرف رفت، هر دانشجوی معلوم نیست که به لحاظ تعریف طبقاتی، در چه موضع و جایگاه اجتماعی قرار می‌گیرد. مثلاً میشود مدیر کل یک شرکتی، میشود.... باید اینها را به دانشگاه تعمیم نداد. در دانشگاه میشود آزادخواه بود، چپ بود (که حالا باید تعریف کنیم چپ چیست). ولی مسئله اساسی بر سر این است که چه پیوندی بین روشنفکر و سوسیالیسم با طبقه کارگر می‌تواند وجود داشته باشد. اینجاست که فکر می‌کنم مباحثی که این جوانان راه انداخته‌اند، مباحث مهمی است. من فکر می‌کنم حتی در تعریف چپ، چپ رایکال و چپ کارگری که محور اصلی بحثهای اینها است، خیلی بیشتر از آنچه که مسئله خود دمکراسی و ضد امپریالیست باشد - که البته آنها هم جزو این مقوله می‌گنجد- روشن کردن این مسائل است که خود این دسته بندی‌های شروع شده در بین این جوان‌ها، دنبال چی است و چه پاسخ‌هایی دارد.

من البته اینجا هم در پراکنش بگویم که متأسفانه می‌بینم که در عین حال مباحث اینها بسیار ارزنده و لازم است و در زمینه‌هایی هم دارند پخته پیش می‌روند. خیلی بیش از دوره جوانی‌های ما که این سن‌ها را داشتیم. اینها اطلاعات کلاسیک دارند، ولی میدان و زمینه‌ای هم شده‌اند برای سوء استفاده بعضی از فرقه‌های حیدری- نعمتی که اینها را سعی می‌کنند مثل کرکس بریزند رویشان و تکه تکه کنند و از شان عضو گیری کنند که این مال من است. حتی کارهای امنیتی خیلی خطرناکی هم که من حتی مواردی برخورد کرده‌ام که چقدر این احساس سونولیت ضعیف هستند. حالا وارد این بحث نمی‌شویم. من فقط این نکته را می‌خواستم بگویم که جایگاه اجتماعی دانشجویان و دانشگاه کجاست. و اینکه چگونه بتواند در جهت جنبش کارگری مسئله سوسیالیسم احیاء بشود.

فقط مسئله این نیست که ما بلاسازای فکری بکنیم، آموزش‌های فکری بدهیم، درس بگیریم ما روشنفکران. نه این به تنهایی کافی نیست. پیوند با جنبش کارگری و اینکه خود جنبش کارگری سوسیالیستی بشود، ما روشنفکران (چه روشنفکران قدیمی، چه جدید، چه دانشجویان) در آن رابطه عامل کمکی، عامل یاری دهنده باشیم. ولی سوسیالیسم، جنبش سوسیالیستی باید درون جنبش کارگری ریشه بولد و ما هم بتوانیم با آن پیوند ارگانیک داشته باشیم. من صحبت‌های اینجا قطع می‌کنم تا بیش از این روده درازی نکرده باشم، ولی متأسفم که به سنوالات مشخص شما (پاور) هنوز جواب ندم.

پاور: ممنون آقای شهاب برهان. ما این دقائق پلایانی را اختصاص میدهم به بحثی که مطرح شد و از آقای زرافشان می‌خواهم این نکته را توضیح بدهند. این مشکلی که ما الان روی آن صحبت می‌کنیم، این زود رس بودن، این شدت و خندت اختلافاتی که ما الان می‌بینیم در بین این گرایشها، فقط مختص دانشجویان - نسل جدید چپ در بین دانشجویان - نیست. حتی ما در بین گرایشها فعال کارگری نیز شاهد این قضیه هستیم و می‌بینیم که بحث تشکل‌های کارگری چگونه مبنای اختلافات قرار می‌گیرد. آن طرف تشکل، امروز می‌تواند مبنای اختلافات واقع بشود. بحث‌ها و برخوردهای جدی در این قضیه وجود دارد. من خواستم این خطر را شما در بین فعالین اجتماعی چگونه می‌بینید. و در هر حال اگر بخواهیم بر این مشکلات فائق بیاییم، فکر می‌کنیم سیم فعالین قدیمی و سیم فعالین جدید - حتی در بین خارج از کشور و داخل کشور - چیست؟ این گرایشهاست که آقای شهاب برهان نیز مطرح کردند، که حتی بزخ کرده‌اند که بر بخشی از اینها سوار بشوند، با اصرار اراده بر آنها بتوانند بر آنها استیلا پیدا کنند را شما چگونه می‌بینید؟

زرافشان: در ابتدا در خصوص آنچه حضرتعالی در آخر کار مطرح کردید، من یک اشاره کوچک بکنم در تائید صحبت‌های رفیق عزیزمان آقای برهان. این مشکلات همه ناشی از فقدان یا ضعف جنبش اجتماعی است. خوشبختانه، این طایفه‌هایش بتدریج پیدا شده است، که دارد برطرف میشود ایران کشوری نیست که صرفاً با حرکات روشنفکرانه صرف، یا راهپیمایی چهار تا جوان اتو کشیده در خیابان، چیزی در آن اینطرف و آنطرف بشود. ایران این مراحل را طی کرده است، این دست اندازها را پشت سر گذاشته و الان تنها جنبش اجتماعی است که می‌تواند منشاء تحولی در ایران قرار بگیرد. و اگر آن جنبش اجتماعی بوجود بیاید و رشد کند - که هست ولی هنوز ضعیف است- این مسائل را، بنظر همان است که آقای برهان اشاره وار بین هستی اجتماعی و آگاهی اجتماعی مطرح کرد، آنها را برطرف خواهد کرد. اگر می‌بینید مشکلات این کلی هست، علتش این است که بسیاری از محفل‌ها و گروه‌های کوچک در همان قالب روشنفکرانه و بعضی اوقات (معترض می‌خواهم این کلمه را بکار ببرم..... «این کلمات نامفهوم است» موثر > هستند»، و خوب به هر حال نتایجش را هم می‌بینیم چیست. اما دو نکته را در حضرت عالی قبلاً در ارتباط با دوستان جوان ما، مطرح کردید. یک بحث دمکراسی و یک مبارزه ضد امپریالیستی. من می‌خواهم همین را عرض کنم. در مورد دمکراسی بحث بسیار است. وقتی نسل جوان بخواهد دمکراسی را نقطه عزیمت خود قرار بدهد، تازه با این سنوالات روبرو ست که خوب؛ خود دمکراسی

اساساً چیست؟ سرمایه داری ظرف 10-15 سال گذشته مخصوصاً سعی کرده روایت خودش را قالب کند. و در ذهن بسیاری از دوستانمان که صحبت از دمکراسی می‌کنند، چیزی بیش از آن تصور که در این 20-10 ساله تبلیغ شده که گویا دمکراسی مقوله‌ای است که با پیدایش نظام سرمایه داری پیدا شده است و پرچمدار و متولی‌اش این سیستم (سرمایه داری) است. هنوز می‌بینید پاره‌ها نمی‌آید و تفکر در بین دوستانمان هم وجود دارد. می‌بیند که باز در قدم اول وقتی اینها را مینا قرار بدیم، برمیگردیم به سنوالات قبلی و بحث پایه‌ای که خود دمکراسی یعنی چه؟

آیا دمکراسی یک جریان طولانی قانونمند کردن رفتار حکومت‌کنندگان از سوی حکومت‌شوندگان است که از صبح تاریخ ادامه داشته و البته رو به رشد و تعالی بوده، یا دمکراسی داستانی است که سرمایه داری ادعا میکند که هست؟ مشخصاتش چیست، شاخص‌هایش کدام است، تعریفش کدام است؟ یا بحث مبارزه ضد امپریالیستی. باز هم همینجا می‌بینم که شروع نیست، همانطور دمکراسی شروع نبود. مجبوریم به عقب برگردیم تا تکلیف مان را با آن روشن بکنیم. آسیا قاره‌ای است که آینده‌اش پر تلاطم است. برخلاف اروپا، آسیا قاره‌ای است پر از نطفه‌های تلاطمات آینده، مقاومت مردم در آن وجود دارد. ولی ظرف 40-50 سال گذشته، به دلایلی در نفاصاتی که این مقاومت وجود دارد پرچم دمکراتیک بلند نشده است. می‌بینید کسانی پرچمدار مقاومت مردم شده‌اند و پوششی بر آن مقاومت داده‌اند، که خود این پوشش گاه مانع رشد آن جریان است. جریان چپ، چپ گذشته که از ابتدا بدلیل اینکه در اروپا، به قیمت غارت بقیه جهان سطح عمومی زندگی بالاتر آمده بود (البته با حفظ فواصل طبقاتی)، ولی به هر حال وضعیت کارگر اروپایی‌ها با کارگر آسیایی و آمریکایی لاتین یا آفریقا یکی نبود. و بدلیل آن سازش تاریخی که بین کار و سرمایه که در قالب دولت‌های رفاه در اردوی دولتهای سوسیالیست شد، نطفه‌های برپشتن از اول در آن قاره - اروپا - باز هم تحت تأثیر شرایط مادی‌اش، وضعیت تاریخی رشد کرد و سر آخر دیدیم که جریانها چپ کار به آنجا رسید که اروپای شرقی و مرکزی را دو دستی تقدیم آمریکا کردند. حکومت‌هایی که ظاهراً سوسیالیست بودند، ظاهراً سوسیالیست بودند، ظاهراً برجسب چپ داشتند. بخشی از جریانها چپ خود اینان را هم می‌بینیم که به شکلی دنباله‌رو دسته‌دو و سه لیبرال‌ها شدند و چشم امید و عنایت به کجا دوختند. در مقابلش اینطرف می‌بینید - ولی اسمش چپ نباشد - مقاومت مردمی در آسیا وجود دارد. یک دانشجویی که الان گرایش چپ دارد و هنوز خودش را نشناخته و نمی‌تواند سر از این مسائل در بیاورد، برایش سنوالات است که در جریان جنگ سی و سه روزه چه خبر بوده است. اینهایی که در لبنان با هم درگیر بودند، چگونه باید اینها را تعریف کرد. و اینجاست که خرده خرده متوجه میشویم یک جور صف بندی بین خودش و بعضی از نیروهایی که تابلو چپ هم دارد هم باید بکند. من تلاطم این بود و روی این تکیه کردم که بگویم دلیل و انگیزه این خط فاصل‌ها، این جدا کردن‌ها، این علوانی که دوستان جوان دانشجویی ما مطرح می‌کنند و سعی می‌کنند یک مقدار خودشان را ازبعضی نیروهای به اصطلاح معروف به چپ جدا بکنند، انگیزه‌شان از کجا در می‌آید. در هر صورت امپریالیسم (و اینرا من بارها تکرار کرده‌ام که اگر کسانی دنبالش می‌روند و هنوز چشم امید به دستش دوخته‌اند، هنوز نفهمیده‌اند) امریکا خودش متوجه شده که نیش آسیایی سعی است و زهر دارد. این قضیه را در لبنان و در عراق و در جاهای دیگر باز هم تجربه خواهد کرد. و در آسیا خبرناهی است که جریان موسوم به چپ که یکروز نماینده‌اش پری اندرشون بود و بعد خط 3 از توش در آمد و آدم‌های خود فروخته‌اش مثل پلر، فیلسوف دربار ایشان گیدتر از توش در می‌آید وقتی آنها آنطرف هستند، وقتی آن رفتار آنطرف هست باید انتظار داشت، باید توقع داشت که یک جریان نوپای چپ مثلاً در ایران هم بسیار وسواس داشته باشد که در واقع خودش را، خط خودش را جدا بکند از حساب بسیاری از این بازار آشفته. اما اگر قرار باشد (همانطور که شما فرمودید) دمکراسی و مبارزه ضد امپریالیستی را مینا قرار دهیم، در مورد این دو

تا(مقوله) باز هم با هم بحث داریم. در مورد دمکراسی و امپریالیسم و مبارزه ضد امپریالیستی- بدلیل اینکه ظرف این 20-25 سال تبلیغ شده، خلط مبحث‌هایی شده- بدلیل تحریفاتی که شده، ما خودمان خیلی صحبت داریم که خوب، دمکراسی واقعاً یعنی چه؟ شاخص‌هایش کدام است؟ رابطه‌هایش کدام است؟ تعریفش چیست؟ می‌بینید در هر قسمتی که بخواهیم شروع کنیم برمیگردیم به مسئله‌ای که قبلاً عرض کردم، یعنی مبنای نظری خودمان را بشناسیم، حق و ناحقش را تفکیک بکنیم. ما در شرایطی داریم زندگی می‌کنیم، در دنیای داریم زندگی می‌کنیم که برخی از نیروهایی که هنوز خود را چپ می‌نامند، موضع آن را در قبال لنین و لنینیسیم شاهد هستیم که چه موضعی و چه وضعیتی است. این است که توضیح میدهم که این جریان نوپا اینقدر وسواس دارد که خودش را از بعضی چیزها جدا بکند. ولی گمان می‌کنم که اگر ما توانستیم، موقعیت خودمان را در شرایط فعلی در دنیای فعلی و با توجه به اتفاقاتی که دو سه دهه گذشته اتفاق افتاده است، در پناه و پرتوی همه آگاهی‌های جدیدی که با وضعیت فعلی جهان میتوان داشت، موقعیت خودمان را تعریف بکنیم، در وضعیتی خواهیم بود که به این دوستان کمک بکنیم و خودمان هم بتوانیم روشن تر و درست تر از چم و خم این بحث بیرون بیاوریم. فرصت کوتاه است. من هر کدام از اینهایی را که عرض کردم پشتش توضیح دارم ولی در این بحث کوتاه رادیویی توصیف شدنی نیست. ولی تلاش این است که این مسائل بتدریج باز بشود و تکلیفش روشن گردد.

پاور: خیلی ممنون. همانطور که گفتید وقت برنامه واقعاً کوتاه است. من از آقای شهاب برهان می‌خواهم که در سه-چهار دقیقه اگر به نکاتی که از سنوالات قبلی باقی مانده بپردازند. و همچنین این نکته‌ای که من مطرح کردم پیرامون خطری که در بین گرایشها کارگری نیز مطرح است که با طرح ایده‌ها و طرف‌های تشکل‌های کارگری و مسائل از این دست، می‌توانند به تشکلت جنبش کارگری نیز دامن بزنند، شما نظرتان در این رابطه چیست؟

شهاب برهان: کاش وقت بیشتری داشتیم، به هر صورت چاره‌ای نیست. من در رابطه با مسئله دمکراسی و امپریالیسم و یا ضد امپریالیسم که الان جزو محورهای

## مصاحبه رادیو برابری

مباحثات جوانان چپ و سوسیالیسم شده، می خواهیم به این قضیه تلگرافی اشاره کنم که اینها مباحثی است که باید بیشتر با مکتب و فرصت بیشتر رویش صحبت کرد. و این برمیگردد به آن چیزی که من در اول صحبتم که اصلا مسئله چپ و رادیکال و چپ کارگری که در مباحث خود اینها، دیدشان از این قضیه چپ، اصلا هستی واقعی خودشان، جایگاه واقعی و اجتماعی خود اینها در این رابطه جاساست. چون شما میدانید که الان در افواه عمومی شاید در دید خیلی از همین دانشجویان سابقا اسلامی، چپ به کسی میگویند که طرفدار ستمدیده باشد. در طرف محرومین باشد. طرفدار انصاف و عدالت باشد. در تقابل بالا و پائین طرفدار پائینی باشد. در تقابل مثلا دولت و مردم در کنار مردم باشد. ولی خب، اینها اصلا تعریف چپ نیست. اینها گمراه کننده است. خود اینها در سیری که کرده اند توی این مسیر قرار گرفته باشند. ولی تجربه تاریخی خود ما بخصوص نشان داده که خیلی از اینها که از طرف ستمدیدگان هستند و جزو پائینی ها و ستمدیدگان هستند از مرتجع ترین و خطرناک ترین و سرکوبگر ترین نیروها می توانند باشند و هستند. ما اینها را تجربه کرده ایم. یعنی دمکراسی را صرفا با این تعریف از چپ نمیشود کرد. شما میگویند که اینها توقع دارند چپ باید دمکرات باشد. ولی من میگویم اول بگویند چپ چیست؟ اگر درک مان از چپ این است، این غلط است. این درک از چپ، درکی است که دمکراسی در آن نمی گنجد. چپ حتما علاوه بر اینکه باید طرف ستمدیده و پائینی ها باشد، باید طرفدار دمکراسی هم باشد، مدرنیست هم باشد، متجدد هم باشد، آگاه هم باشد، ذهن خرافی نداشته باشد و خیلی چیزهای دیگر. حالا وارد این بحث ما نمیشویم. مسئله رادیکالیسم چپ مسئله ضد سرمایه داری بودنش است. مسئله فقط ضد ستم بودن نیست بلکه در جامعه سرمایه داری، چپ معنای طبقاتی پیدا میکند. اینجا در کنار طبقه استمار شونده در برابر سرمایه داری قرار گرفتن است در برابر طبقه استمارگر قرار گرفتن است. در این رابطه است که اتفاقا چپ رادیکال را می شود تعریف کرد. اینجا است که دمکراسی هم می تواند معنای خودش را تعریف بکند. در این چپ میتواند ضد امپریالیست معنای مشخص پیدا کند. نه ضد امپریالیست فقط ستمدیدگان و لگندمال شدگان. آنطوری که مثلا بخواهم حزب الله لبنان و با 15 خرداد خمینی راجبش های ضد امپریالیستی تلقی بکنیم!

اینها بنظرم بیهیچوجه بی ارتباط نیست. یعنی مقوله دمکراسی و ضد امپریالیستی، با درکی که از چپ، چپ رادیکال و کارگری، که بین اینها این مباحث مهم در گرفته است. اما در نهایت راجع به آن چیزی که شما گفتید که در خود جنبش کارگری هم مباحث تشتت آفرینی در مورد نارسایی ها، تشکل ها یا فعالیت اتحادیه ای وجود دارد؛ من فکر میکنم که این مباحث نه تصنعی بوجود آمده است و نه تصنعی میشود اینها را قیچی کرد. این مباحث باید انجام بشود. جنبش کارگری ما به لحاظ این قضایا جوان است. با اینکه سنت های خیلی بزرگ داشته، ولی همطور که گفتیم بخاطر گسست ها و خندق ها، کار گرانی که الان هستند به هر حال دارند از صفر شروع میکنند. هر چند که پیشکسوتانی دارند و آدمهای مجرب هم دارند، ولی به هر حال نسل جوان در این قضیه است و حقیقت هم هست که محدود شدن به ستمدیده خودشان خطرانی ارد، چون جنبش کارگری خودش نمیتواند همه مسائل خود را از طریق بهترین و قانونی ترین و رسمی ترین سندیکا ها هم که وجود داشته باشد به پیش ببرد. سندیکا فقط ابزار چانه زنی، فشار برای امتیازگیری ها است. سندیکا حالا همه مشکلات نمی تواند باشد. طبقه کارگر به تشکلات و سازماندهی دیگری هم احتیاج دارد. در نتیجه آن بحث ها زائد نیست. شما گفتید پیش رس! من اصلا نمیدانم چرا میگویند پیش رس؟ بحث های جوانان سوسیالیست پیش رس نیست. اینها بحث هایی است که زمانی مطرح شده، که مطرح شده اند. پس باید این بحثها را جدی گرفت. اما بحث در جنبش کارگری الان مالیاتش، خیلی فرق دارد با جنبش هایی که فقط بحث نظری میکنند. اینجا خسارت های وحشتناکی میتواند برای جنبش کارگری بوجود آورد. این است که باید این بحث ها را با درک اوضاع و احوال اجتماعی، سیاسی و مقتضیات حیات و ممانت جنبش کارگری پیوند زد و به اینها بی اعتنا نبود. یک نکته خیلی مهم اینست که امروز چه بخواهیم سوسیالیسم در اندیشه های سوسیالیستی، تشکلات سوسیالیستی و محافظ اش یا در صف کارگری - از سندیکایی گرفته تا سوسیالیستی- قوام بگیرد، نضج بگیرد، مستلزم یک فضای نسبتا امن برای موجودیتش است. و این تنها از طریق یک فضای عمومی در جامعه، یعنی وجود جنبش ها است. یعنی اینکه انقدر جامعه در تلاطم، تقلا، طیش و همبستگی این جنبش ها باشد که رژیم توان سرکوب این حرکت های منفرد، پراکنده، تک افتاده جزئی را نداشته باشد. رژیم به هر حال سرکوب خواهد کرد ولی نتواند با آن سرعت و راحتی. این را سرکوب کرد، ده تا از آنور بلند شوند. این را سرکوب کرد، چهار تای دیگر از آنور جوانه بزنند. این مستلزم این است که تمام آتھانی که فعال هستند، سرشان را زیر برف نکنند، فقط عقاید خودشان را بیان کنند و بگویند؛ گور بابای دیگران. باید فضا را طوری پیش برد که همبستگی جنبش ها، مصلحت عمومی جنبش ها، ایجاب میکند، که تشتت عملی وجود نیابد. شفاف های فکری قابل قبول است. تقابل های فکری باید صورت بگیرد. مبارزه فکری حتما باید صورت بگیرد، وگرنه نمیشود پیش رفت. و حی در عمل هم نمیشود پیش رفت. اما اینها را باید طوری پیش برد که اتحاد عمل در زمینه هایی که امکان پذیر است خدشه دار نشود.

یاوراعتماد: من بی نهایت از شما عزیزان ممنون هستم که وقتان را در اختیار ما قرار دادید و در آن میز گرد رادیویی شرکت کردید. همکار من تا دقیق پائینی برنامه همچنان تلاش کرد تا آقای اصلاحی را در این جمع داشته باشیم که متأسفانه ارتباط تلفنی برقرار نشد و ما حضور ایشان را فقط در دقیق اولیه برنامه داشتیم. در هر حال از هر دو عزیز ممنونم که در این میز گرد شرکت داشتید. برایتان آرزوی سلامتی و موفقیت دارم.

.....

## خامنه ای؛ نماد تحجر در برخورد با حقوق زنان

\*تاکید خامنه ای بر رد هر تلاشی برای "کم و زیاد کردن احکام اسلامی" و نسبت دادن آن به "مرعوب شدگان در مقابل غرب" و فرمان برخورد با فمینیسم، در واقع تشریح پایه سیاسی، نظری و اجرایی احکام ظالمانه شلاق و زندان برای فعالیت های علنی و مسالمت جویانه تشکل های زنان است.

روشنگری: سرکوب خشن اعتراضات زنان که صدور احکام ظالمانه دو سال و ده ماه زندان و ده ضربه شلاق برای دلایم علی، و 3 سال و چهار ماه حبس و 20 ضربه شلاق برای عالییه اقداموست به خاطر شرکت در جمع مسالمت آمیز 22 خرداد 85 دو نمونه جدید آن است، مورد حمایت صریح رهبر رژیم اسلامی است. سخنان خامنه ای در 13 تیرماه در مورد حقوق زنان درست حمله به فعالیت های علنی و مسالمت جویانه ای بود که کمابیش در چهارچوب رژیم به منظور کاستن از غلظت سرکوبگری های ناشی از قوانین فقهی و شرعی از سوی فعالینی نظیر دلایم علی و عالییه اقدام دوست به پیش برده می شود. هدف رسمی اعلام شده برخی از این فعالیت ها اعمال فشار به رژیم به منظور ارائه آن گونه تقاسیمی ای فقه و شریعت است که ابعاد زن ستیزی رژیم را کاهش دهد، نابرابری فاحش در زمینه حقوق زنان و مردان را تقلیل دهد و نوعی اشتی و ارتباط میان قوانین مذهبی و فقهی رژیم و کنواسیون های بین المللی حقوق زنان و پذیرش این قوانین را فراهم آورد. خامنه ای در سخنان خود همین فعالیت ها را به "مرعوب شدگان غرب" نسبت داد و گفت: "البته برخی مسائلی که در فقه در باب احکام زنان وجود دارد سخن آخر نیست بلکه ممکن است با تحقیق یک فقیه ماهر و مسلط بر مبانی و متد فقهات، نکات جدیدی استنباط شود اما تلاش برخی مرعوب شدگان در مقابل غرب، برای کم و زیادکردن احکام اسلامی و انطباق دادن آنها با بعضی معاهدات جهانی، کاملا غلط است."

دقت در این عبارت نشان می دهد که تا جایی که موضوع بر سر "استنباط جدید" از فقه "در باب احکام زنان" است، خامنه ای موضوع را به آینده نامعلوم و وعده نسبی حواله می دهد. در عوض جایی که مساله حقوق نقدا مورد مطالبه زنان در میان است هر تلاشی برای "کم و زیادکردن احکام اسلامی" را به طور قاطع رد می کند و به "مرعوب شدگان در مقابل غرب" نسبت می دهد. او از این طریق پایه سیاسی و نظری احکام شلاق و زندان برای فعالیت های مسالمت جویانه زنان را فراهم می کند. به عبارت ساده تر خامنه ای تاکید می کند که تا زمانی که رژیم او پابرجاست، زن ستیزی و مردسالاری و نفی برابری زنان و مردان، و سرپیچی از کنواسیون های بین المللی هم به قوت خود باقی خواهد بود. از آنجا که در جامعه امروزی و در عصر انفجار ارتباطات و اطلاعات بر اساس سنن عصر شترچرانی نمی توان زندگی کرد و اعتراض به بی حقی زنان ریشه در هزار توی روابط و مناسبات اجتماعی جاری دارد، سرکوب مستمدا مظاهر برجسته طغیان زنان به بی عدالتی و قوانین زن ستیز نتیجه خدشناک ناپذیر موضع رهبر رژیم است. خامنه ای در همین رابطه فرمان حمله به فمینیسم را نیز صادر می کند. البته او ظاهرا تاکید می کند که خواستار "تلاش دستگاههای تحقیقاتی، دانشگاهها و حوزه ها برای تقابل صحیح و کیفی با دیدگاهها و تبلیغات فمینیستی" است، اما خود او که نماد تحجر و قسریت در برخورد با حقوق زنان است بهتر از هر کسی می داند که مهم ترین وجه "تقابل" رژیم با فمینیسم شلاق و زندان است. چنان که احکام بیدانگه‌هایش در مورد فعالین زنان جز این نمی گویند. در واقع خامنه ای وقتی خود با صراحت می گوید که "کم و زیاد کردن احکام اسلامی" "کاملا غلط است" و احکام اسلامی هم چنان چه شناخته شده است زن را "کشتزار مرد" می داند و با صراحت بر تنبیه زنان توسط مردان تاکید می کند و خونهای زن را نصف مرد و ارزش شهادت او را ناپیتر از شهادت مرد می داند، حق زن در حضانت و سرپرستی کودک را انکار می کند، و... دهها ظلم فاحش و بی عدالتی آشکار دیگر، آخوندهای گوش به فرمان او در حوزه علمیه کدام "کیفیت" برایشان می ماند تا در برابر مدافعان اندیشه برابری زن و مرد، یعنی فمینیست ها به میدان بیایند جز زبان زور و شلاق و زندان و ارباب؟

حمله خامنه ای به فعالیت های مسالمت جویانه و علنی تشکل های زنان که در عین حال با احکام سنگین بیدانگه‌هایش همزمان است، علاوه بر اصلاح ناپذیری رژیم در زمینه حقوق زنان، یادآور نکته مهمی برای فعالین جنبش زنان است و آن این که انبوه فعالیت های علنی کارزارگونه در حوزه های منفرد مربوط به حقوق زنان، اگر چه لازم و مفید است، اما کافی نیست. کارپایه اصلی مبارزه برای آزادی زن و مرد در رژیمی که دژ واپس مانده ترین اشکال تاریحا شناخته شده مردسالاری است تنها می تواند بر بنیاد جدایی کامل دین از دولت و فعالیت های پیگیر و سازماندهی مبتنی بر جنگ طولانی مدت در راستای این هدف و با آگاهی کامل از لرنان، موتقی و جزئی بودن هر گونه موفقیت احتمالی در حوزه های منفرد مربوط به حقوق زنان استوار گردد.

برگرفته از : سایت روشنگری

.....

## بیانیه کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

### به مناسبت فرارسیدن نهمین سالگرد 18 تیر 78

هشت سال از شروع جنبش دانشجویی-مردمی سال 78، جنبشی که به مدت یک هفته هتیت حاکمه نظام از هردو جناح را، بشدت عاقلگیر و موقتا مابین سرکوب آن را فلج ساخت می گذرد. گرچه این قیام دانشجویی-مردمی پس از توافق بالایی ها حول سرکوب و بدلیل عدم بلوغ لازم این جنبش در طرح مطالبات ایجابی و مشخص، و در فقدان پیوندهای ارگانیک و گسترده بین این جنبش با مبارزات جوانان و سایر اقشار و طبقات زحمتکش جامعه نتوانست بقدر کافی توده ای و سراسری شود و به همین دلیل نتوانست تا وصول به مطالباتش به مبارزه درخشان خود ادامه دهد؛ اما این واقعیت چیزی از اهمیت قیام فوق که به بهانه توقیف روزنامه سلام شروع و طی سرعت از آن فراتر رفته و رادیکالیزه شد، به مثابه یک فصل درخشان از مبارزات جنبش دانشجویی علیه کلیت استبداد حاکم نمی کاهد. امسال جنبش دانشجویی در شرایطی پایان هشتمین سالگرد قیام 18 تیر را پشت سر می گذارد، که بیش از هر زمانی تحت شدیدترین پیگردها و فشارهای فزاینده رژیم اسلامی قرار دارد. روزی نیست که ده ها نفر از دانشجویان به کمیته های انضباطی فراخوانده نشوند و معلق و یا اخراج نگردند. روزی نیست که دانشجویان دستگیر و روانه زندان نشوند. روزی نیست که نشریات دانشجویی توقیف و تشکل های مستقل و امکانات آن ها منحل و یا پلمپ نشود. روزی نیست که در دانشگاه های ایران تجمع، تحصن و حرکت های اعتراضی به وقوع نه پیوندد. زندان اوین و سایر یازداشت گاه های رژیم در سراسر ایران هرگز از فعالین دستگیر شده دانشجویی و مقاومت ستایش انگیزان ها در برابر رژیم خیمان خالی نشده است. ما اکنون 9 تن از دانشجویان پلی تکنیک نزدیک به 60 روز است که در انزوا در توطئه از پیش طراحی شده عوامل رژیم، با اتهامات ساختگی دستگیر و تحت فشار و شکنجه قرار دارند.

در یک سال گذشته جنبش دانشجویی مبارزات درخشان و روبرو با اعتدالی را در دانشگاه های کشور به نمایش گذاشت. از آن جمله می توان به مبارزات درخشان دانشگاه امیرکبیر (پلی تکنیک) در برابر عرض اندام ابلهانه احمدی نژاد در صحن این دانشگاه و مقابله بی وقفه با فشارهای مداوم رژیم برای ممانعت از شکل گیری تشکل های مستقل این دانشگاه، و مبارزات پر شور دانشجویان علامه طباطبائی، دانشگاه های بابل و یابل و سایر شهرها و... اشاره کرد. دفاع از مطالبات سیاسی و صنفی دانشجویی در کنار طرح مطالبات کلان سراسری و نیز دفاع سیاسی و عملی از مطالبات سایر اقشار اجتماعی-طبقاتی جامعه از مهم ترین شاخص های این جنبش بوده است. در برابر آن رژیم نیرضا همه امکانات خود، از بیت رهبری و نماینده گانش در دانشگاه ها گرفته، تا بکارگیری همه دستگاه های اطلاعاتی نظام و تا کمیته های انضباطی، و نهاد حراست و بسیج و مقامات انتصابی دانشگاه ها شب و روز مشغول توطئه علیه دانشجویان بوده و اخیرا نیز مزمه های ی یک ضد انقلاب فرهنگی تازه ای را سر داده است. سرکوب مطالبات صنفی-رفاهی، مطالبات سیاسی، ممانعت از تشکل یابی مستقل دانشجویان و استناد و اعمال آپارتاید جنسی هدف های عمده رژیم را در دانشگاه تشکیل می دهد. روشن است که نفوذ پایگاه اجتماعی رژیم در دانشگاه ها و در میان دانشجویان به نازل ترین درجه خود رسیده و آن را در اقلیت مطلق قرار داده است. بطوری که تنها با اعمال مستقیم زور است که حاکمیت قادر به تأمین حضور خود در محیط های دانشجویی است.

هشتمین سالگرد 18 تیر امسال در عین حال با گسترش اعتراضات بخش های مختلف اجتماعی هم چون کارگران و معلمان و زنان و نیز نارضایتی گسترده عمومی از سیاست های فلاکت آفرین رژیم همزمان شده است. آخرین نمونه آن شورش مردم زحمتکش تهران و شماری از شهرستان ها علیه سهمیه بندی بنزین بود که نشان داد نه فقط اصلاحات سیاسی در جمهوری اسلامی بی حاصل شکست خورده است، بلکه ادعای تأمین عدالت، بهبود وضع معیشتی، و بردن نفت به سر سفره مردم، و در یک کلام شعار تأمین نان هم بی حاصل و شکست خورده است. و درست به همین دلیل است که جمهوری اسلامی امروزه بیش از هر زمانی برای مقابله با مردم، به تنها ابزار بقاء خود یعنی چماق سرکوب و ایجاد اختناق فراگیر و آلوده آورده است. طرح قرون وسطایی پروژه تأمین امنیت اجتماعی نیز بیابان دیگری از همین استیصال رویه تزیاید رژیم است.

بی شک در شرایط وجود یک بحران همه جانبه و چندوجهی سیاسی و اقتصادی و بین المللی، جنبش دانشجویی به مثابه یک جنبش آگاه و دارای سنت درخشان مقاومت، نیز دارای وظایف متعدد و خطیری است که تنها با اتکاء به یک راهبرد سیاسی چندوجهی قادر خواهد بود به وظایف تاریخی خود پاسخ بدهد. مهم ترین مولفه های این راهبرد سیاسی عبارتند از:

الف) دفاع قاطع جنبش دانشجویی از دو خواست جداناپذیر آزادی و نان. مبارزه علیه استبداد بدون مبارزه همزمان علیه سیاست های اقتصادی خانمان برانداز حاکم بر آن، مبارزه ای سترو و ناپیگیر است. بدون دفاع قاطع و پیگیر از آندو جنبش دانشجویی هرگز نخواهد توانست نقش پیشرو سازنده خود را ایفاء کند.

ب) گسترش پیوند های متقابل و هم جانبه جنبش دانشجویی با سایر جنبش های اجتماعی گوناگون و پیوندهای با بخش های گوناگون طبقه بزرگ مزدبجو قی بگیر، اعم از کارگران، معلمان، پرستاران و نیز بیکاران و شاغلان خانگی و...

ج) مبارزه پیگیر و همه جانبه علیه استبداد به عنوان آماج مقدم مردم ایران، بدون مبارزه همزمان علیه امپریالیسم و تهدیدات و مداخلات آن در منطقه و کشورمان و نیز همبستگی با جنبش های ضد سرمایه داری جهانی در مبارزه علیه نظام امپریالیستی حاکم بر جهان ناممکن است.

د) جنبش دانشجویی در همان حال برای ایفاء یک نقش نیرومند نیاز به آن دارد که پایه های نفوذ خود را در میان دانشجویان به بیشترین میزان گسترش داده و به مثابه یک جنبش سراسری و دارای وسیع ترین پایگاه توده ای دانشجویی عرض اندام کند. بی شک دست بایی به چنین هدفی بدون دفاع قاطع از مطالبات اصص صنفی و سیاسی قاطبه دانشجویان بهرمان مطالبات اصص و خودویژه بخش های مختلف این جنبش، ناممکن است. تنها با تأمین همبستگی و اتحاد صفوف دانشجویی است که رژیم قادر نخواهد شد هم اکنون حاکمیت سرکوبگرانه خود را در سطح دانشگاه های کشور برقرار کند. هم چنین تنها با تأمین چنین همبستگی گسترده است که جنبش دانشجویی قادر خواهد شد بیشترین تأثیر سازنده و مثبت را در تعمیق مطالبات و همبستگی سایر جنبش های اجتماعی و طبقاتی بر جای نهد.

دبی گمان نقش دانشجویان رادیکال و سوسیالیست، به مثابه آگاه ترین و پیگیرترین بخش دانشجویی در دفاع از راهبردهای فوق یعنی دفاع از مطالبات جنبش دانشجویی، مبارزات زحمتکشان برای آزادی و برابری و علیه استبداد و امپریالیسم، دارای اهمیت زیادی بوده و جایگزین ناپذیر است. آن ها ضمن تقویت صفوف همبسته خود به مثابه دانشجویان سوسیالیست و چپ، در همان حال و به موازات آن همواره مدافع راستین و پیگیر تقویت همبستگی مبارزاتی صفوف دانشجویان و زحمتکشان بوده و در هر سطحی بعنوان بخش لاینفک و اثرگذاری از یک جنبش مکتروپولیاریستی نقش موثر و راهبردی خود را ایفاء می کنند. شرط ایفاء و تداوم این نقش حیاتی در محیط های دانشجویی تنها در گرو تبدیل شدن آن ها به بخش ارگانیک و جدانشدنی، و فعال و رزمنده از جنبش دانشجویی و دفاع از مطالبات دانشجویان از یک سو و رادیکالیزه کردن این مطالبات در بسترتجربه و عمل اجتماعی دانشجویان از سوی دیگر است. هم چنان که تقویت پیوند دوجانبه جنبش دانشجویی (با در نظر گرفتن مشخصات خودویژه و استقلال نسبی آن و پرهیز از هرگونه تلاش برای زنده سازی آن)، با سایر جنبش های اجتماعی و طبقاتی از دیدگر وظایف دانشجویان سوسیالیست و رادیکال را تشکیل می دهد.

\*\*\*\*\*

16 آذر 78 تیر، پیوندهای در شرایط سخت سرکوب و فشار روبرو با افزایش استبداد و در عبور از گردنه های خطر، همواره الهام بخش مبارزات دانشجویان بوده و بر توش و توان این جنبش در مقابله با دشواری ها می افزاید. با همه امکانات خود به دفاع از جنبش دانشجویی و مبارزات آن برخیزیم. پروتان باد مبارزه جنبش دانشجویی برای آزادی و برابری و علیه ارتجاع و استبداد!

04.86-15-06-07-2007

### بیانیه 3200 دانشجوی پلی تکنیک :

### دانشجویان در بند را آزاد کنید!

بیش از دو ماه از بازداشت طولانی مدت و غیرقانونی 8 نفر از دانشجویان دانشگاه اعم از فعالین نشریات و اعضای انجمن اسلامی دانشجویان که با انتساب نشریات جعل شده به آنان مورد اتهام قرار گرفتند، می گذرد.

در ابتدا به نظر می رسید با توجه به اظهارات و اعلام بران دانشجویان نسبت به این عمل زشت و توطئه آمیز پیش از بازداشت، این دانشجویان بلافاصله آزاد شوند. اما نه تنها این مهم اتفاق نیفتاد بلکه در این مدت اظهارات پیش داورانه قاضی حداد در مجرم شناختن دانشجویان دستگیر شده پیش از تشکیل دادگاه و اخباری مبنی بر ضرب و شتم دانشجویان و همچنین گفته های نیروهای امنیتی مبنی بر اعتراف این دانشجویان که در صورت صحت هم مشخص نیست تحت چه فشار و شکنجه ای لب به اعتراف، به گناه ناکرده گشوده باشند نگرانی فزاینده ای را در بین جامعه پلی تکنیک دامن زده است. هر چند که تاریخ به روشنی گواهی می دهد که بسیاری از فعالین سیاسی که در زندان اقرار و یا حتی اعتراف تلویزیونی کرده اند بعد از آزادی اظهارات خود را تکذیب کرده اند.

ما دانشجویان دانشگاه پلی تکنیک، ضمن اینکه خواستار آزادی هر چه سریعتر دوستان در بندمان هستیم اعلام می نمائیم که تنها گفته هایی را از دوستانمان معتبر می شماریم که در خارج زندان و به دور از هرگونه فشارها و تهدید نهادهای امنیتی اعلام شود و اعترافات داخل زندان برای جامعه پلی تکنیک بدون اعتبار می باشد. همچنین از مسوولین قضایی هم انتظار داریم که گروه مستقلی را برای رسیدگی به این موضوع تعیین نمایند تا با بررسی این پرونده و در نظر گرفتن شواهدی مبنی بر دست داشتن مدیریت دانشگاه در این مورد، با اعلان این موضوع برخورد شود.

**کارگران ایران خودرو آستانه سالگرد 18 تیر ضمن اعلام همبستگی با دانشجویان خواهان آزادی فوری زندانیان دربند شدند**

دوستان و همکاران گرامی

تا کی دانشجویان این فرزندان عزیز ما باید تاوان حمایت از ما کارگران و زحمت کشان را بپردازند تا کی دانشجو جلودار آزادی و پیشگام در مبارزه علیه آزادی خواهد بود هنوز یاد و خاطره 18 تیر از یادمان نرفته است در 18 تیر هزاران دانشجو در اعتراض به سرکوب آزادیها به خیابانها آمدند تا بتوانند با شکستن جو سرکوب به ما کارگران را در بدست آوردن خواسته هایمان در ایجاد تشکلهایمان کمک کنند و اینک صدها دانشجو در دفاع از ما کارگران در دفاع از سرکوب کارگران در دفاع از سندیکا در دفاع از محکومیت کارگران دستگیر شده در اول ماه مه و در دفاع از کارگر زحمت کش محمود صالحی و در دفاع از جنبش کارگری و سلب آزادیهای مدنی به زندان افتاده اند. ما کارگران ایران خودرو ضمن اعلام همبستگی با دانشجویان هر گونه حمله سرکوب و دستگیری دانشجویان را محکوم کرده و خواهان آزادی تمام زندانیان در بند بخصوص دانشجویان دانشگاههای کشور و محمود صالحی می باشیم.

زنده باد جنبش دانشجویی زنده باد اتحاد دانشجو و کارگر

86/4/18 جمعی از کارگران ایران خودرو

**بیانیه کمیته پیگیری ایجاد تشکل های آزاد کارگری در**

**محکومیت موج جدید سرکوب**

جمعه 13 ژوئیه 2007 ، بوسیله دیاکو

کارگران ، مردم آزادیخواه بدنبال گسترش تعرض علیه آزادیها و حقوق بدیهی انسانها طی ماههای اخیر ، از جمله سهمیه بندی بنزین ، توقیف مطبوعات ، دستگیری اسائورنیس هیئت مدیره سندیکای کارگران شرکت واحد و همچنین دستگیری 15 نفر از دانشجویان در 18 تیر ، عرصه زندگی را بر مردم هر روز تنگتر می کنند. منصور اسالو را روز سه شنبه شب در حضور مردم از اتوبوس پیاده کرده مورد توهین و ضرب و شتم قرار داده با خود می برند .

ضمن اینکه نهاد ها و سازمانهای امنیتی مسئول جان ایشان هستند ، ما خواهان آزادی فوری منصور اسالو ، دانشجویان و همه زندانیان سیاسی هستیم .

1386/4/ 20 کمیته پیگیری ایجاد تشکلهای آزاد کارگری

**کارگران! باید محمود صالحی را از مرگ نجات داد**

محمود صالحی که تنها به جرم دفاع از حقوق کارگران و برپایی مراسم اول ماه مه در زندان است اکنون در شرایط مرگباری به سر می برد . هر آن خطر مرگ ، محمود صالحی را تهدید می کند و مسئولیتش به عهده کسانی است که اعلام نموده اند " اقتدر نگهش می داریم تا بمیرد !!!

نگاه کنید ، جان انسان در اسارت برای سرمایه داری چقدر اهمیت دارد ! ؟

کارگران تنها خواستار یک زندگی انسانی هستند و تاکنون پاسخی جز اخراج ، سرکوب و بازداشت نگرفته اند.

کارگران ، انسان های آزاد ، سازمان های کارگری در سراسر جهان ، بیانیید برای آزادی فوری و بدون قید و شرط محمود صالحی بکشیم و تا آزادی وی از پا ننشینیم .  
1386/4/ 20

کمیته پیگیری ایجاد تشکلهای آزاد کارگری

**سرکوب وحشیانه ی دانشجویان متحصن دانشگاه علامه طباطبایی**

شنبه 14 ژوئیه 2007، بوسیله ی دیاکو سلام دمکرات

امروز شنبه 1386/4/24، تعدادی از دانشجویان رتبه ی فوق لیسانس و دکتری دانشگاه علامه که در مقابل خوابگاه این دانشگاه واقع در میدان آرژانتین متحصن شده بودند، مورد حمله وحشیانه مأموران نیروی انتظامی قرار گرفته و حداقل یک نفر از ایشان بازداشت شده است. این در صورتی است که برخی از شاهدان گزارش می دهند که خود شاهد بوده اند که چندین نفر از متحصنین را به طرز وحشیانه ای بر روی زمین کشیده و همراه با ضرب و شتم به خودروهای حاضر برای انتقال بازداشتیان منتقل کرده اند. منابع مطلع گزارش می دهند که طی اتخاذ سیاست جدید خوابگاهی دانشگاه علامه که در هیچ مطبوعه و رسانه ای اعلام نشده بود و هیچیک از متقاضیان زندگی در خوابگاه های این دانشگاه از این سیاست اطلاعی نداشتند، دانشجویان رتبه فوق لیسانس و دکتری این دانشگاه را از حق زندگی در خوابگاه های مربوطه محروم نموده بودند. چنین برخورد غیر مسئولانه ای باعث گشت که تعداد بسیاری از این دانشجویان که به امید برخورداری از امتیاز استفاده از خوابگاه ها برای ترم تابستانی ثبت نام کرده بودند در حالت بلاتکلیفی قرار داده است. گزارشات حاکیست که جمعیت انبوهی از این دانشجویان تصمیم می گیرند تا برای اعتراض به چنین برخورد تحقیرآمیزی نسبت به دانشجویان در مقابل خوابگاه این دانشگاه واقع در میدان آرژانتین دست به اعتراض زده و متحصن گردند. خواسته ی به حق این دانشجویان حضور مسئولین دانشگاه در محل برای توضیح و مذاکره با متحصنین بوده است. اما در عوض تعداد کثیری از نیروهای انتظامی مجهز به وسایل ضد شورش حاضر گشته و برای پراکنده کردن دانشجویان به ایشان یورش بردند. شاهدان عینی این واقعه بدون استثنا حکایت از مقابله ی قهرمانانه دانشجویان در مقابل یورش پلیس کرده که حمله وحشیانه نیروهای انتظامی را از بُعد برخوردی عرفی با چنین تجمعی خارج نموده و صحنه را بیشتر به میدان جنگ تن به تن تبدیل کرد.

برخی از منابع گزارش ، تعداد مصومین را بالا و بازداشت یک نفر را تأیید کرده اند، در صورتیکه منابع دیگر اصرار دارند که خود شاهد ضرب و شتم چندین نفر و انتقال کشتان کشتان ایشان به خودروهای نیروی انتظامی حاضر در محل بوده اند.

**بیانیه "شورای همکاری تشکل ها و فعالین کارگری"**

**موج جدید سرکوب را در هم شکنیم !!!**

یکشنبه 15 ژوئیه 2007، بوسیله ی دیاکو

کارگران و مردم آزادیخواه:

روز سه شنبه 19 تیر ماه، منصور اسائلو رئیس هیئت مدیره ی سندیکای شرکت واحد به همراه دو تن از اعضای سندیکا، در نزدیکی منزل مسکونی اش مورد ضرب و شتم شدید قرار گرفته و توسط نیرو های لباس شخصی وزارت اطلاعات روده شد. در پی مراجعه ی خانواده ی او به مقامات امنیتی و اطلاعاتی، آنها از وضعیت او اظهار بی اطلاعی کردند. پس از دو روز از ناپدید شدن وی بالاخره مسئولیت دستگیری منصور اسائلو توسط نیرو های انتظامی پذیرفته شد. این واقعه در حالی اتفاق افتاد که روز قبل از آن 16 نفر از فعالان دانشجویی به دلیل شرکت در تحصن سالروز 18 تیر دستگیر شده و به زندان اوین منتقل شدند. روز دوشنبه، در سالروز فاجعه ی 18 تیر، این دانشجویان در مقابل دانشگاه امیرکبیر (واقع در خیابان ولی عصر تهران) تحصن کرده و با در دست داشتن پلاکارد هایی خواستار آزادی دانشجویانی که دو ماه قبل دستگیر شده بودند، شدند. در پی این اقدام جمعی از فعالان دانشجویی طی اطلاعیه هایی، آزادی دانشجویان دستگیر شده را محور قرار داده و متذکر شدند تا عملی شدن این خواست و جلوگیری از اقداماتی این چنینی از پای نخواهند نشست.. ما ضمن محکوم کردن این اقدامات سرکوب گرانه، خواهان آزادی. بی قید و شرط بازداشت شدگان هستیم و هشدار می دهیم دستگیری های اخیر حاکی از شروع موجی از سرکوب گسترده ای است، که فقط با مبارزه ای متحدانه می توان آن را در هم شکست.

شورای همکاری تشکل ها و فعالین کارگری 1386/4/22



## بیانیه دانشجویان و فعالین چپ : در محکومیت موج جدید بازداشت دانشجویان

دایکوم جمعہ 13 ژوئیه 2007

طی چند روز اخیر شاهد بازداشت تعداد زیادی از دانشجویان به بهانه های مختلفی چون اعتراض به ادامه ی بازداشت دانشجویان پلی تکنیکی بوده ایم. این در حالی است که دوستان و رفقای پلی تکنیکی ما نزدیک به دو ماه است که در زندان به سر می برند. احضار گسترده ی دانشجویان به کمیته های انضباطی، تعلیق تحصیلی تعداد زیادی از دانشجویان، توقیف نشریات دانشجویی، تعطیلی نهادهای دانشجویی (کانون های فرهنگی، انجمن های اسلامی و شوراهای صنفی) کنترل پوشش دختران دانشجو، مانور سیاسی و قدم به قدم طرح انقلاب فرهنگی دوم، ستاره دار کردن دانشجویان برای ممانعت از ادامه ی تحصیل، بازنشسته (اخراج) اساتید دانشگاه و طرح سهمیه بندی جنسیتی برای تضمین حقوق دختران دانشجو از جمله اقدامات سرکوبگرانه ی حکومت اسلامی در قبال جنبش دانشجویی در ماه های اخیر بوده است.

برخوردهای جدید نشانه ی عزم جدی حاکمیت برای گسترش دامنه ی سرکوب اجتماعی است. اعمال محدودیت شدید برای پوشش زنان تحت عنوان طرح امنیت اجتماعی، صدور احکام سنگین برای فعالین جنبش زنان و اعمال محدودیت برای NGO های فعال در زمینه ی حقوق زنان تنها گوشه ای از برخوردهای حاکمیت با جنبش زنان است. در حالی که کارگران از بدیهی ترین حق خود یعنی حق ایجاد تشکل مستقل محروم شده اند، حداقل دستمزد برای سال 86 به مراتب پایین تر از خط فقر تعیین شده و قراردادهای موقت و اخراج گسترده ی کارگران فشار شدیدی به آن ها وارد کرده است، فعالین جنبش کارگری تنها به دلیل برگزاری مستقل روز جهانی کارگر در زندان می افتند. همچنین طی ماه های اخیر شاهد برخورد با فعالین اجتماعی هستیم که برای حقوق بدیهی و اولیه ای چون حق خودگردانی و استفاده از زبان محلی در مدارس و ادارات در کردستان، آذربایجان و خوزستان مبارزه می کنند بوده ایم. هنوز هم مجازات غیر انسانی سنگسار و اعدام اجرا می شود و حکومت اسلامی با صدور حکم اعدام - برای کسانی که ارادل و اوباش می خواند- قصد اشاعه ی جو رعب و وحشت در جامعه را دارد. همه ی این ها در شرایطی رخ می دهند که حکومت اسلامی با بحران های گسترده ی داخلی و خارجی مواجه است. احتمال گسترش تحریم های اقتصادی، طرح سهمیه بندی بنزین و نرخ بالای تورم تنها گوشه ای از این بحران هاست.

در چنین شرایطی شیوه ی برخورد با مساله ی گسترش دامنه ی سرکوب اجتماعی از اهمیت ویژه ای برخوردار است. ما حاکمان را به دوراندیشی دعوت نمی کنیم چرا که به حکم ضرورت های تاریخی و اراده ی تمام مردم آزادیخواه منت هاست که دوره ی چنین انتقادات با پند و اندرزهای مشفقانه ای گذشته است. همچنین صریحاً نسبت به تلاش باندها و جناح های درونی حکومت اسلامی برای استفاده از پیشروی جسورانه ی جنبش دانشجویی به عنوان سوخت عروج مجددشان هشدار می دهیم. دوستان و رفقای دانشجو را به جای برخوردهای سطحی، احساسی و شعارگونه با گسترش سرکوب به تشکل یابی، اتحاد عمل، برنامه ریزی برای گسترش پایگاه اجتماعی و تلاش برای اتحاد با سایر جنبش های اجتماعی فرا می خوانیم.

ما برگزاری تجمع، تحصن، تظاهرات و اعتصاب را حق بدیهی هر انسانی می دانیم، لذا ضمن انتشار لیستی از دانشجویان خواستار آزادی بی قید و شرط همه ی آن ها هستیم.

زنده باد آزادی و برابری.

چپ کارگری دانشگاه های تهران - دانشجویان سوسیالیست پلی تکنیک  
- نشریه میلیتانت - هیئت تحریریه سایت سلام دمکرات

لیست دانشجویان زندانی را می توانید در سایت سازمان راه کارگر مشاهده نمایند.

## اعلامیه کانون نویسندگان ایران

**کانون نویسندگان ایران... همه نیروهای آزادی خواه و مردمی را به اعتراض و مقاومت همدلانه در برابر این روند ضدانسانی سرکوب و اختناق فرا می خواند....**  
مردم شریف و آزاده!

چنان که در بیانیه های پیشین کانون نویسندگان ایران هشدار دادیم موج سرکوب، اختناق و تشدید فضای ارباب هم چنان گسترش می یابد. بازداشت غیرقانونی دانشجویان، زنان، کارگران و معلمان، همراه با ضرب و شتم و پرونده سازی های واهی؛ توقیف و سرکوب مطبوعات و ساتسور بی امان کتاب و جمع آوری کتاب های تأثیرگذاری که باب طبع حکومت گران نیست؛ سنگسار زنان و مردان، صدور و اجرای احکام اعدام برای نوجوانان، و احکام سنگین حبس و تازیانه برای آزادیخواهان و فعالان سیاسی و اجتماعی؛ همه حکایت از گسترش برنامه ریزی شده و مداوم سرکوب و فشار و کوشش در جهت بستن هر چه بیشتر فضای سیاسی و فرهنگی جامعه دارد.

کانون نویسندگان ایران ضمن محکوم کردن این یورش ضد مردمی، همه نیروهای آزادی خواه و مردمی را به اعتراض و مقاومت همدلانه در برابر این روند ضدانسانی سرکوب و اختناق فرا می خواند.

کانون نویسندگان ایران ۱۹ تیر ۱۳۸۶

## بررسی وضعیت تشکل های کارگری در گفتگوی روزنامه اعتماد با منصور اساتلو

آزادی و استقلال تشکل کارگری مهم است



چند ماه پیش در میزگردی رادیویی عزم را جزم کردم تا تمام ایراداتی که به سندیکای شرکت واحد دارم را با او در میان بگذارم و پاسخ بگیرم. این بار اما با کسب اجازه از خود او کمی صریح تر درباره سندیکا و اصولاً فعالیت تشکلیاتی کارگران گپ زدیم. در خلال این گفت و گو البته از مشغله نان و ماست که ناهار سندیکا نیست شرکت واحد بود هم غافل نماندیم. اسماعیل محموندلی

**سوال:** شما به تازگی از سفر لندن بازگشتید. به چه قصدی رفته بودید؟  
**جواب:** بنا به دعوت اتحادیه جهانی کارگران صنعت حمل و نقل و اتحادیه بین المللی کار برای شرکت در کنگره های سالیانه این دو اتحادیه ابتدا به لندن و سپس به بروکسل رفتم.

**سوال:** به هر حال بسیاری در شرایط شما به این سفرها رفتند و دیگر به کشور بازنگشتند.  
**جواب:** رابطه من به عنوان یک انسان اجتماعی با رابطه دوستان دیگری که رفتند و نیامدند متفاوت است چون من در مقابل رای کارگران مسوولم، بنابراین به محض اینکه ماموریت سندیکایی ام برای شرکت در اجلاس آن دو اتحادیه تمام شد با اولین پرواز از بروکسل به لندن و بلافاصله به ایران آمدم.

**سوال:** مسلماً ماندگار شدن شما در خارج از کشور باعث سرخورده شدن کارگرانی می شد که برای احقاق حق از راه تشکلیاتی و سندیکایی وارد می شوند... نه فقط کارگران شرکت واحد، همه کارگرانی که شما را می شناسند.

**جواب:** من کارگرم. چیزی برای از دست دادن ندارم و از همان ابتدا تصمیم گرفتم که به محض تمام شدن کارم به کشورم بازگردم. البته ممکن بود با بازنگشتن من این سرخوردگی که می گوئید میان کارگران به وجود بیاید اما ما حالا دیگر نمی توانیم به خودمان و سایر کارگران اجازه این سرخوردگی را بدهیم. از طرفی پرونده حمله به سندیکا پس از ماه ها بالاخره چند ماه دیگر در دادگاه انقلاب برگزار می شود. اصلاً من فقط برای پیگیری همین پرونده هم که بود باید به ایران بازمی گشتم.

**سوال:** اگر اشتباه نکنم پیش از سفر به لندن شما به قصد شرکت در اجلاس ILO هم تقاضای خروج داشتید اما ممنوع الخروج شدید. با توجه به اینکه در پرونده شما از آن زمان تا به حال هیچ تغییری ایجاد نشده چطور این بار به شما اجازه خروج دادند؟

**جواب:** بله. برای شرکت در اجلاس ILO هم اجازه ندادند... دلیلش را نمی دانم اما می توانم حدس بزنم. شاید فکر کردند نرفتن من می تواند هزینه های سنگین تری را به لحاظ تبلیغاتی در سطح جهان ایجاد کند. البته خوشبختانه در نظام ما عناصر فهمیده و آگاهی هستند که طی این سال ها به مسائل سیاسی واقف تر شده اند. این افراد در بخش هایی از نظام اطلاعاتی - امنیتی کشور هم حضور دارند... در سایر بخش ها هم هستند مثل دادگاه نظارت بر حقوق شهروندی که با تلاش جمعی از قضات عالی رتبه تشکیل و اداره می شود یا نامه هایی که آقای شاهرودی برای رعایت حقوق بشر می نویسند. شاید حضور این افراد باعث شد که این سفر موفقیت آمیز باشد و من بدون هیچ مشکلی بروم و بازگردم.

**سوال:** به هر حال هر چه بود حالا شما اینجا هستید و خوشبختانه من می توانم با شما مصاحبه کنم. به موضوع سندیکا برسیم. می دانید که در قانون کار ایران هیچ نهادی به نام سندیکا پیش بینی نشده. البته بعضی واژه «انجمن صنفی» که در قانون ذکر شده را سندیکا ترجمه می کنند و بالعکس اما واژه سندیکا در هیچ کجای قانون کار وجود ندارد. چرا برای فعالیت های تان روی واژه تاریخی سندیکا مصر هستید و یکی از نهادهایی که قانون پیش بینی کرده را برای کار انتخاب نکردید؟

**جواب:** دقیقاً به خاطر همان واژه زیبایی که شما گفتید؛ تاریخی، سندیکا با بیش از 102 سال سابقه در ایران در ذهن کارگران بازتاب مثبتی دارد. سندیکای شرکت واحد هم مجوز رسمی برای فعالیت دارد. من الان سندی را به شما می دهم (از روی میز کاغذی می آورد و نشانم می دهد) این را منعکس کنید. این گواهی ثبت سندیکا در سال 1337 است. این سند معتبر در پرونده سندیکایی ما در وزارت کار موجود است و هیچ حکمی از هیچ دادگاهی برای انحلال آن وجود

ندارد.

طبق مقاله نامه 87 هم که به امضای دولت ایران رسیده هیچ دادگاهی نمی تواند این سند را باطل کند. سندیکاها را فقط مجامع عمومی که توسط خود کارگران تشکیل می شوند می توانند منحل کنند و خوشبختانه تا به حال کارگران شرکت واحد در مجامع عمومی تصمیمی برای انحلال سندیکا نگرفته اند و طبق این سند تاریخی که به شما می دهم... ما نام «سندیکا» را گرامی می داریم چون دستاوردهایی که این نهاد مستقل کارگری به همراه داشته قابل چشم پوشی نیست. مثلاً قانون کار، وزارت کار، بیمه تامین اجتماعی، سازمان کمک به اتحادیه های دهقانی که بهره مالکانه را در زمان مصدق از ارباب ها می گرفتند و به رعیت ها می دادند و... طی 102 سال گذشته از دستاوردهای سندیکاها است. برای احترام به این دستاوردها ما باید سندیکا را با نام تاریخی خودش به رسمیت بشناسیم. البته ما برای این نام خیلی هزینه دادیم و البته زمان نشان داد که این هزینه ها بی فایده نبوده و سرانجام سندیکاها در همه ایران به سمت تشکیل یک فدراسیون کارگری پیش خواهند رفت.

شاید ام پیشنهادهای هم برای شما مطرح شده که به جای استفاده از نام سندیکا بیابید و تحت ماده 131 قانون کار همین فعالیت سندیکایی را با نام انجمن صنفی پی بگیرید.

درست است. اما مساله مهم برای ما این است که اصل آزادی و استقلال تشکل کارگری حفظ شود...

سوال: منظورتان تصریح دوم ماده 131 است که انجمن های صنفی را ملزم به ثبت در وزارت کار می داند؟

جواب: بله... مساله این است که اجازه تاسیس انجمن صنفی را می دهند، اما اساسنامه اش را هم انکار خود وزارت کار می دهد. در صورتی که اساسنامه باید توسط خود تشکل کارگری نوشته شود و به رای مجمع عمومی گذاشته شود و به تصویب برسد و سپس به آن عمل شود. اصلی ترین اشکالی که وزارت کار دارد این است که خود را به عنوان متولی کارگران و کارفرمایان می شناسد اما هر دو نهاد باید مستقل باشند، اساسنامه هم می دهد و در امور داخلی شان دخالت می کند. به همین دلیل انجمن های صنفی نمی توانند مستقل باشند و فعالیت شان مخالف مقاله نامه 87 است. البته اشکال دیگر این انجمن ها این است که برای شان هیچ مسوولیتی در قانون تعریف نشده مثلاً در شورای عالی کار این قانون تنها نمایندگان شورای اسلامی کار را به رسمیت می شناسد.

همین که می آیند کارگران را موظف می کنند که تنها در سه نهاد خلاصه شوند (البته در واقع تنها در یک نهاد یعنی شورای اسلامی کار) مخالف اصل 26 قانون اساسی است. این اصل می گوید همه مردم ایران در انتخاب و تشکیل احزاب سیاسی و صنفی آزادند و کسی را نمی توان به زور به عضویت گروهی یا ترک تشکلی مجبور کرد. اینکه قانون تنها اسم شوراهای اسلامی کار را بیرون می آورد خلاف اصل 26 قانون اساسی است. از طرفی با آیین نامه های اجرایی قانون کار در ارتباط با کمیته های طبقه بندی مشاغل تناقض دارد که در آن مشخصاً در دو تبصره گفته شده که نماینده کارگران در کمیته طبقه بندی مشاغل باید از تشکلی باشد که بیشترین عضو را در آن کارخانه یا واحد تولیدی دارد. همه اینها نشان می دهد که فصل ششم قانون کار باید تصحیح شود، همان طور که در زمان وزارت صدر حسینی و خالقی دولت ایران در حضور نمایندگان ILO تعهد کرد که مطابق مقاله نامه های 87 و 98 عمل کند و فعالیت سندیکایی را به رسمیت بشناسد. غیر از این هرکاری بکنند مشکل را حل نمی کند.

سوال: نظرتان درباره تبلیغاتی که سندیکا را تنها در محدوده دفاع از خواسته های صنفی به رسمیت می شناسد و آنها را از فعالیت های سیاسی منع می کند چیست؟

جواب: یکی از اصلی ترین مسائلی که در قانون اساسی به آن تاکید شد، این است که همه مردم ایران حق فعالیت های سیاسی را دارند. مگر می شود کسی کارگر باشد، سندیکالیست باشد و بعد در مورد انتخابات (مثلاً) موضع نداشته باشد؟

سوال: شرکت در انتخابات هم به هر حال یک کار سیاسی است. کسی قانوناً و اساساً نمی تواند جلوی طبقه کارگر را برای احقاق حقوق صنفی و سیاسی بگیرد. واژه صنفی هم صرفاً به این دلیل است که ظاهراً ما از حقوق اقتصادی زندگی دفاع کنیم اما در ایران ما هر کجا که روی مسائل اقتصادی دست بگذاریم سیاسی می شود.

جواب: کارفرما می خواهد کمتر بدهد، کارگر هم می خواهد بیشتر بگیرد. این تضاد خود به خود یک تضاد سیاسی است که در انتخاب دولت و مجلس و برنامه هایی که برای توسعه کشور داده می شود تاثیر می گذارد. یک عده توسعه را در این می بینند که رشد مصرف بالا برود و یکسری رشد و توسعه را با میزان پولی که به کشور می آید در ارتباط می بینند، یک عده به نحوه توزیع ثروت میان افراد جامعه همین نحوه توزیع عادلانه خودش یک کار سیاسی است چون باید از یک بخش زده شود و به یک اکثریتی تزریق شود.

سوال: البته معتقدم در ایران شما حتی اگر در زمینه مسائل صنفی و سیاسی هم به آزادی های کشور فرانسوی برسید باز هم مشکل خواهید داشت. در همه جای دنیا کارگران قدرت چانه زنی شان را از ارزش نیروی کارشان می گیرند. به نظر نمی آید در ایران نیروی کار صاحب قدرت باشد، کارفرما و دولت می خواهند هر طور که شده از وجود نیروی کارشان خلاص شوند و دلالتی کنند.

جواب: به نظر من اطلاعات شما درست نیست. در کشور ما به دلیل اینکه بخشی از کسانی که صاحب قدرت و ثروت هستند و از امکانات عمومی اجتماع بهره می گیرند بهترین راه را این می دانند که ایران را به یک بازار مصرفی از کشورهای دیگر تبدیل کنند و البته کارشان را هم پیش می برند ولی این سیاست یکجانبه بازتابی است از پول های بادآورده نفتی. ولی واقعیت نشان داد که وقتی اقتصاد یک بعدی شد و رفت روی نفت مثلاً الان به مشکل بنزین برخورد کرده ایم و حالا که به این مشکل رسیده اند مجبور شده اند 5 پالایشگاه هم تاسیس کنند از جمله من اطلاع دقیقی دارم که با چه سرعتی با کمک چینی ها دارند یک پالایشگاهی می سازند. همین صدها نفر آنجا اشتغال پیدا کرده اند. به مرحله تولید که برسد می شود هزاران نفر.

این طور نیست که در کشور ما کار نباشد. کار زیاد است... بورژوازی تجاری یعنی سرمایه داری دلالتی که در ایران در بازار حکومت می کند این سیاست را اعمال کردند و بعضی صنایع مثل کفش و پوشاک و... را نابود کردند ولی در همین نمونه های صنایع نمونه هایی را می بینیم که حتی محصولاتش را به خارج هم صادر می کند.

این کارخانه بی که نام برید از ابتدا خصوصی بوده و برای تولید و سوددهی برنامه ریزی شده، بر خلاف اکثر صنایع ایران که هدف شان چیز دیگری است... جزء استثناها است.

سوال: فرقی ندارد، بحث ما روی خصوصی و دولتی نیست...

جواب: من به کارخانه های بزرگ دولتی اشاره می کنم که یا توسط خود دولت یا با واگذاری به بخش خصوصی تعطیل می شوند... اگر نیروی کار کارگران این واحدها ارزش داشت این کارخانه ها هیچ وقت تعطیل نمی شدند. مثل صنایع نساجی

سوال: علتش این است که سندیکا نداشتند اگر داشتند مگر کسی می توانست حتی یک کارگر را بیکار کند؟

جواب: البته کارخانه بی که شما نام بردید هم نه تنها سندیکا ندارد که حتی همان نهادهای پیش بینی شده در قانون را هم ندارد... در مورد صنایع نساجی هم شما مشکل کارگران نساجی را این می دانید که سندیکا ندارند. اما من می گویم اینها اگر سندیکا هم داشتند نهایتاً می توانستند از حق اعتصاب شان استفاده کنند. اعتصاب یعنی دست کشیدن از کار، خب، وقتی کارفرما به کار این کارگران نیازی ندارد و اصلاً می خواهد آنها را اخراج کند پس با اعتصاب چه ضرری را متحمل می شود؟

اگر فدراسیون سراسری کارگری داشته باشیم به واسطه قدرتی که این فدراسیون ایجاد می کند، چون اکثریت جامعه کارگرند مثل معلم، راننده و... اکثر جامعه با خانواده هایش می شوند اینها و آن وقت اینها می شوند سیاستگذار. اگر اینها قدرت سیاستگذاری داشته باشند اجازه واردات کالا و فعالیت 68 اسکله ناپیدا و... جلوی اینها بسته خواهد شد به همین دلیل هم در مقابل سندیکایی ما این قدر مقاومت کردند... ما می دانیم که در دنیا فدراسیون ها در هر کشوری که قوی هستند صنعت و تکنولوژی در آنها قوی تر است و امکانات اجتماعی به صورت عادلانه بین مردم توزیع می شود و به واسطه همین فصل سوم قانون اساسی جمهوری اسلامی که فصل حقوق ملت است رعایت خواهد شد.

سوال: به موضوع سندیکایی شرکت واحد برسیم. متأسفانه حکم اخراج 4 نفر از همکاران شما در ادارات کار تایید شده صاحب است. آیا شما رسیدگی به پرونده های آنان را در صلاحیت اداره کار می دانید؟

جواب: طبق قانون موجود، اداره کار در قسمت رسیدگی به شکایات کارگری و کارفرمایی محق است اما نحوه رسیدگی به پرونده کارگران شرکت واحد مورد اعتراض است. به این دلیل که هیچ کدام از آیین نامه ها و مقرراتی که در خود قانون کار و در آیین نامه انضباطی شرکت واحد و در مقرراتی که از قبل برای اخراج کارگران پیش بینی شده حتی یک مورد رعایت نشده. حتی برگ دعوت یک کارگر به کمیته انضباطی کار داده نشده... حتی یک مورد تخلف در پرونده همکاران ما از سال 84 به بعد که سندیکا احیا شد وجود ندارد... آنها بی دلیل اخراج شده اند و باید در چارچوب قوانین داخلی و بین المللی به سرکارشان بازگردند و حقوق معوقه دوران تعلیق شان هم پرداخت شود. باید خسارت آنها جبران شود.

سوال: تلاش هایی که دولت احمدی نژاد برای تغییر قانون کار صورت می دهد را چطور ارزیابی می کنید؟ به طور خاص منظورم تغییر ماده 191 است... جواب: ماده 191 به تنهایی ناقض قانون اساسی و قانون کار و حقوق بشر و انسانیت است. ما خواهان حذف این ماده هستیم. سوال: حتماً خبر دارید که دولت تلاش می کند تعداد 10 نفر را در کارگاه کوچک به 50 نفر ارتقا بدهد؟

جواب: بله... می خواهند تعریف کارگاه های کوچک را گسترده تر کنند و این ضدکارگر و ضد اهداف انقلاب است. مردم ایران انقلاب کردند تا آزادی داشته باشند و عدالت اجتماعی داشته باشند. قانون اساسی ما بر پایه عدالت اجتماعی و آزادی تعریف شده و کسی نمی تواند مردم را از پوشش های قانونی محروم کند... اما ماده 191 بر خلاف تمام این اصول قانون اساسی است و برخلاف خود قانون کار حتی بر خلاف طرح اشتغال است چون باعث می شود کارگران بیشتری بیکار شوند. برنامه های وزارت کار جهت تغییر قانون کار فقط به نفع سیاست های نئولیبرالی تمام می شود.

برگرفته از: سایت روزنامه اعتماد

## \* دیدگاه \*

### در باره پلاتفرم اتحاد چپ

#### تراب ثالث<sup>۱</sup>

در بحث های خارج کشوری پیرامون مقوله "اتحاد چپ" بسیاری از رفقا پیشینه تاریخی این بحث ها را فراموش می‌کنند. این مبحث مساله ای نیست که به‌تازگی درون جنبش چپ خارج از کشور مطرح شده باشد. ریشه این بحث در واقع به دو سه سال بعد از قیام بهمن ۵۷ در داخل برمی‌گردد.<sup>۲</sup> اولین اسناد کتبی آن در سال ۱۳۶۰ در ایران منتشر شدند.<sup>۳</sup>

از اواسط تابستان سال ۶۰ به بعد مابین بسیاری از گروه های کمونیستی مباحثاتی پیرامون ضرورت وحدت چپ و چگونگی ایجاد آن به‌راه افتاده بود. از جمله، رفقای خود ما (که در آن زمان بخش رسمی دبیرخانه متحده بین‌الملل چهارم در ایران بود)، بخشی از رفقای اقلیت (که بعدها به گرایش سوسیالیزم انقلابی معروف شدند)، بخشی از رفقای که آن زمان تحت نام وحدت کمونیستی فعالیت می‌کردند (عمدتاً از تحریریه نشریه راهی)، رفقای از گروه قیام (این گروه قبل از انقلاب از حزب توده جدا شده بود و به انقلاب سوسیالیستی گرویده بود)، رفقای از راه فدایی (که در آن دوران با اقلیت همکاری می‌کردند)، منفردینی از گروه رزمندگان، و همچنین رفقای از راه کارگر بطور غیر مستقیم وارد این‌گونه مباحثات شده بودند. و به نظر من، اگر امروزه رفقا در بحث های خود پیرامون مقوله اتحاد چپ به نکاتی که در آن دوره مطرح شدند، توجه نکنند و به ریشه های سیاسی و نظری این بحث در تاریخ تحولات جنبش کمونیستی ایران نپردازند، نه تنها به برداشتهای نادرستی از ضرورت این اتحاد می‌رسند که طرز تلقی ویژه بسیاری از ما از مفهوم اتحاد را نیز درک نخواهند کرد. از آنجا که از من هم دعوت شده که نظرم را در این باره با شما در میان بگذارم باید تاکید کنم که این نظرات را نیز نمی‌توان از همین سابقه و گذشته جدا کرد.

مضافاً به این‌که عده‌ای عمادانه تلاش دارند که این مباحثات را از تاریخ حذف کنند و یا این‌طور وانمود سازند که چنین بحثی سال‌ها بعد در این یا آن سمینار در خارج کشور و قاعدتاً به ابتکار ایشان به راه افتاد. این شیوه بخصوص میان کسانی که یا در تمام این دوره در خارج کشور بوده اند و اطلاعات دست اولی ندارند و یا این‌که اگر هم مدتی در ایران بوده اند چندان در بطن ماجرا ها نبوده، بسیار رایج است. بنابراین باید نخست به این ریشه های تاریخی پرداخت و روشن کرد که چرا و تحت چه شرایطی اصولاً چنین مبحثی درون چپ ایران باز شد.

مثلاً به یک بحث محبوب خارج کشوری نگاه کنیم. کم و بیش همه به نحوی از انحا سعی می‌کنند نشان دهند که انگیزه اصلی اتحاد چپ فائق آمدن بر تشنّت و پراکندگی موجود است. البته فائق آمدن بر پراکندگی در هر شرایطی اقدامی درست است. اما در ارتباط با مقوله اتحاد چپ این اساساً یک بحث خارج کشوری است. چرا که هنگامی که این بحث داخل خود ایران مطرح شد، مشکل اصلی کمبود نیرو و یا تشنّت در صفوف چپ نبود، نیروی چپ در اوائل سال ۱۳۶۰ کم و بیش در اوج خود بود. مشکل اصلی فقدان رهبری انقلابی با خط مشی متناسب با شرایط آن روز ایران بود. مشکل این نبود که صفوف ما پراکنده بود، مشکل این بود که یا فرماندهان نمی‌دانستند با این صفوف چه کنند و یا اینکه فرامین بی ربط می‌دادند. و این نکته مهمی است که نباید امروز از چشم ها پنهان بماند. بنابراین، هنگامی که در ایران بحث اتحاد به راه افتاد، این بحث در عین حال بحثی بر سر ضرورت ایجاد گروه‌بندی جدیدی از سوسیالیست‌های انقلابی بود. در صورتی که در خارج طبعاً این مبحث همیشه از نیاز جنبش در خارج برای فائق آمدن بر پراکندگی نشأت گرفته است.

از اسناد موجود این مباحثات در داخل مثلاً می‌توان به اسناد رفقای گرایش سوسیالیسم انقلابی اقلیت مراجعه کرد. این رفقا همین مسائل را در اولین کنگره سازمان به صورت کتبی، و در مقابل نظرات غالب به بحث و رای کنگره گذاشتند. بحث‌هایی که بعد از کنگره نیز ادامه یافت و چندی بعد در اسفند ۱۳۶۰ به اعلام علنی گرایش سوسیالیزم انقلابی انجامید.<sup>۴</sup> قبل از آن، در سومین سالروز انقلاب بهمن بیانیه‌ای بر سر همین مسائل منتشر شد که

در واقع نوعی جمع‌بندی اولیه مباحثات اتحاد بود و به بیانیه‌ای برای گردهمایی گرایش‌هایی از سنت‌های مختلف تبدیل شد.<sup>۵</sup> برای درک مقوله " اتحاد چپ" باید اول نظری بر این مباحثات افکند و نکات مهم آن را بازشکافت.

اولین مساله مهم برای ما در آن زمان ارزیابی سیاسی از اوضاع بود. به‌یاد بیاوریم سال ۶۰ دوره‌ای بود که مجاهدین در تابستان اش وارد فاز رودررویی نظامی شده بودند. به جای سیاست ممانعت با رژیم که برعکس توقعات رهبری مجاهدین حملات وحشیانه‌تر رژیم به صفوف آن‌ها را به دنبال داشت، در این سال درگیری سراسری و مسلحانه مجاهدین آغاز شد. بسیاری از نیروهای چپ نیز برای عقب نینفادن از این قافله به سیاست‌های ماجراجویانه‌ای کشیده شده بودند. اقلیت اعلام می‌کرد، "انقلاب شعله می‌کشد" و نیروهای خود را به ایجاد جوخه‌های رزمی فرامی‌خواند، برخی از سازمان‌ها مثل وحدت کمونیستی که قبلاً ماهی یک بار هم به‌زحمت نشریه منتشر می‌کردند، به ناگهان فوق‌العاده پشت فوق‌العاده و اغلب هفته‌ای ۳ بار نشریه می‌دادند و برخی دیگر نیز جنگ مسلحانه تمام خلقی را تبلیغ می‌کردند. خلاصه ارزیابی بسیاری از رهبران سازمان‌های موجود در چپ رادیکال این بود که با وارد مرحله جدیدی از بحران انقلابی می‌شویم و با انقلاب جدیدی در همین دوره بلاواسطه بعدی در شرف تکوین است. ارزیابی خیلی از ما که به زمین نزدیک‌تر بودیم، اما، کاملاً متفاوت بود. برداشت بسیاری از ما این بود که در واقع به نقد شکست خورده‌ایم و ضد انقلاب قوی‌تر از سابق سرکوب شدیدی را به‌راه خواهد انداخت. ارزیابی ما از اوضاع نه پیشروی به سوی انقلاب بعدی که ضرورت عقب نشینی حساب شده‌ای را نشان می‌داد.

همین ارزیابی کاملاً متفاوت با اغلب رهبران چپ آن زمان، بسیاری از فعالین چپ را علیرغم تفاوت های سازمانی بی‌کدیگر نزدیک‌کرد و به جرات می‌توان گفت سرمنشا نزدیکی ها و خود آغاز بحث اتحادچپ بین نیروهای مختلف در وهله اول دقیقاً همین مساله بود. چنین ارزیابی متفاوتی از اوضاع مباحثات دیگری را نیز به دنبال داشت. فراموش نکنیم بحث اتحاد چپ قبل از آن که به خارج سرایت کند، نزدیک به دو سال در خود ایران ادامه داشت. از اولین مباحثات مهم یکی این بود که مشخصاً چرا و چگونه شکست خوردیم و مسبب اصلی آن چه بود. نکات متعددی در این گفتگو ها مطرح می‌شد، اما عمدتاً بر برجسته‌ترین‌شان همانا مبحث مرحله انقلاب بود. بسیاری از فعالین چپ که در این مباحثات شرکت داشتند، خود به تجربه دریافت‌ه بودند که دلیل عمده شکست چپ فقدان یک استراتژی صریح و روشن انقلاب سوسیالیستی بود. همه در عمل دیده بودند که استراتژی اغلب سازمان‌های چپ حتی صف بندی‌های کلی طبقاتی را نیز درست ترسیم نکرده بود. چه اغتشاشی از این فاجعه آمیز تر که مرز انقلاب و ضد انقلاب را مخدوش کنیم. تبلیغ ضرورت اتحاد کارگران و زحمتکشان با خرده بورژوازی و یا بورژوازی "ملی" و یا "نیروهای ضد امپریالیستی"، در واقع، یکی از دلایل عمده ناتوانی چپ در شناخت ماهیت ضدانقلاب بود.

بهرحال این مبحث دراز است و خود باید جداگانه باز شود، اما می‌توان گفت همین ضرورت برش از انواع مفاهیم انقلاب مرحله‌ای و اتخاذ استراتژی صریح انقلاب سوسیالیستی اولین بندی بود که در پلاتفرم نوشته نشده این اتحاد از همان زمان وارد شد. نوشتجات بسیاری در آن دوران پیرامون همین مساله منتشر شد و شاید از عمدت‌ترین مباحثات آن دوران بود. مثلاً یکی از سه مطلب عمده‌ای که رفقای اقلیت در اولین کنگره این سازمان به بحث و تصمیم گیری گذاشتند، دقیقاً همین مساله بود. قطعنامه این رفقا در تایید استراتژی انقلاب سوسیالیستی حدود ۴۰٪ آرا کنگره را کسب کرد. و یا دو مقاله دیگری که خود من در همان سال ۶۰ در ارتباط با توضیح استراتژی انقلاب سوسیالیستی با تکالیف مرکب و نیز به طور کلی مبحث استراتژی و تاکتیک در انقلاب ایران منتشر کردم.<sup>۶</sup> بخشی از رفقای راه کارگر هم از همان موقع مشغول کار بر سر مباحثی بودند که متداول‌ترین مرحله بعدها تحت نام انقلاب منتشر شد. همزمان بخشی از رفقای رزمندگان نیز دقیقاً به نتایجی مشابه رسیده بودند.<sup>۷</sup>

نکته دوم این بود که ارزیابی اغلب ما از چگونگی این شکست تاکید اصلی را بر عدم دفاع چپ از حقوق دموکراتیک قرار می‌داد. واضح است هنگامی که ضد انقلاب بر موج انقلابی سوار می‌شود، نخستین اقدامات اصلی‌اش سرکوب حقوق دمکراتیکی است که مردم در طول مبارزه انقلابی در خیابان‌ها

۵- سومین سالروز اکتون چه؟، ت. ث، سوسیالیزم و انقلاب، شماره ۱، آبان ۱۳۶۱ پاریس

[http://www.socialist-forum.com/manabe/SalethTorab/Saleth\\_SevominSalrooz.pdf](http://www.socialist-forum.com/manabe/SalethTorab/Saleth_SevominSalrooz.pdf)

۶- خلاصه ای از این مباحثات چندی بعد در سمینار مرحله انقلاب در پاریس ارائه شد

[http://www.socialist-forum.com/manabe/SalethTorab/Saleth\\_MarhaleEnghelab.pdf](http://www.socialist-forum.com/manabe/SalethTorab/Saleth_MarhaleEnghelab.pdf)

[http://www.socialist-forum.com/manabe/SalethTorab/Saleth\\_StrategyTaktik.pdf](http://www.socialist-forum.com/manabe/SalethTorab/Saleth_StrategyTaktik.pdf)

۷- بسیاری از این مباحثات یکی دو سال بعد در سمینار های پاریس مجدداً مطرح شدند. به اسناد آن در سوسیالیزم و انقلاب، دوره دوم، شماره ۱، تابستان ۱۳۶۳ رجوع شود.

۱- براساس سخنرانی در اتاق اینترنتی سوسیالیست فوروم، اسفند ۱۳۸۴

۲- در ضمن فراموش نشود در همان اول انقلاب گروهی تحت همین نام شکل گرفت و یکی دو سالی نیز فعالیت کرد. در این گروه عمدتاً جریان‌ات چپ جبهه ملی و محافل سابقاً مانویستی دیده می‌شد. مثلاً سازمانی که بعدها به سازمان وحدت کمونیستی موسوم شد در همین اتحاد بود. بحث ما در باره این سازمان و با نام مشخص "اتحاد چپ" نیست، بلکه خود مقوله اتحاد چپ. آن "اتحاد چپ" اولی نوعی ائتلاف گرایش‌هایی عمدتاً خارج کشوری بود که می‌بایست برای مداخله در آن دوره نیرویی بیشتر از آن چه تک‌نگ‌شان در اختیار داشتند به حرکت در می‌آوردند. این ائتلاف در همان اوائل انقلاب از هم پاشید ولی با همان نام چند سال بعد حتی عضو شورای مقاومت نیز شد.

۳- بخشی از این اسناد در سال ۱۳۶۱ در پاریس در نشریه سوسیالیزم و انقلاب منتشر شد

۴- سوسیالیزم و انقلاب، شماره ۳، پاریس، دی ۱۳۶۱

بعست آورده‌اند. در ایران هم همین‌طور بود. سرکوب آزادی بیان، آزادی تشکل و خلاصه بازپس گرفتن هر گونه حقوق دموکراتیکی که توده‌ها به‌زور مبارزات توده‌ای بر ارتجاع تحمیل کرده بودند، از همان شب قیام آغاز شد. موثرترین شکلی که ضد انقلاب پیروز می‌توانست قدرت‌اش را مستحکم سازد، بیرون راندن توده‌ها از صحنه بود. علامت این سرکوب حتی قبل از سرنگونی و در تظاهراتی که تحت کنترل رهبری مذهبی بود به‌روشنی دیده می‌شد. ضد انقلاب، از یک‌طرف خواست‌های ضد امپریالیستی و ضد سرمایه‌داری توده‌های وسیع مردم را با عوام فریبی ضد استکبار جهانی و ضد طاغوتیان جایگزین کرد و از طرف دیگر امکان هر گونه اعتراض به این عوام‌فریبی را با سرکوب حق اعتراض از میان برداشت. این از همان اول کار واضح بود، اما، پرسش این است که پس چرا بسیاری از سازمان‌های موجود از همان ابتدای امر به افشای این عوام فریبی دست نزدند و در مقابل این حملات کاری نکردند؟

سران رژیم سابق را پشت درهای بسته اعدام کردند. اما چه اعتراضی نکرد. روزنامه‌آیندگان را بستند اما چه کاری نکرد. حجاب اجباری بر سر زنان کردند، باز هم چه کاری نکرد، جلوی آزادی احزاب را گرفتند باز کاری نکردند. خلاصه حقوق دموکراتیک را یکی بعد از دیگری سرکوب کردند و ما حواسمان جای دیگر بود. همه می‌دانید که طومار دراز است. توگویی نوعی ناتوانی بنیادی در چه ایران وجود داشت که نه تنها علیرغم ۴ ماه اعتصاب عمومی کارگری چشم انداز انقلاب سوسیالیستی را نبینند که حتی در چارچوب همان انقلاب دموکراتیکشان، به مسأله دفاع از حقوق دموکراتیک کم بها بدهند. و این را بسیاری از ما در ارتباط با عدم برش چپ از سنت‌های حزب توده و استالینیزم می‌دانستیم. بنابراین ضرورت احیای سنت دموکراتیک چپ و نوعی بازگشت به سوسیالیسم مارکسیستی، سوسیالیسم از پایین، سوسیالیسمی که گسترش حقوق دموکراتیک را در بنیاد مطالبات خود قرار می‌دهد، نیز به اصل دوم پلانترم نوشته‌شده این اتحاد اضافه شد.

نکته سوم این بود که بسیاری از کادرهای چپ به این نتیجه رسیده بودند که در واقع گروه بندی‌های موجود در چه ایران تا اندازه زیادی تصنعی و معرف نوعی خود فریبی است. یعنی خطوط چند گانه ای که در آن زمان درون چپ ایران وجود داشت، هر چند که خود فکر می‌کردند بر اساس مرز بندی بین انقلاب و ضد انقلاب، بین خلق و ضد خلق و یا بین انقلابیون و فرصت طلبان شکل گرفته‌اند، در واقع در سر بزنگاه تاریخ و از لحاظ مسائل عمده انقلاب تفاوت کیفی با یکدیگر نداشتند. تجربه عملی خود انقلاب نشان داد که همان تمایلات فرصت طلبانه و رفرمیست که همه می‌دانستیم در مثلا حزب توده وجود دارد از درون همه خطوط دیگر هم بیرون آمد. برش فداپایان از رفرمیسم حزب توده از پیدایش اکثریت جلوگیری نکرد و تمام مبارزات جریانات مائویست علیه سوسیال امپریالیسم صفوف آنها را از همکاری با ضد انقلاب مصون نگه نداشت. همان کثافات توده ای از سایر خطوط نیز بیرون زد. بنابراین تا سال ۶۰ برای کادرهای مبارز و صادق چپ دیگر روشن شده بود که این مرزبندی‌ها اگر نگوئیم تصنعی، دست کم ناکافی بودند.

اگر قرار باشد در اولین تند پیچ مبارزه طبقاتی همه سازمان‌ها کلا یا بخشا به همان منجلباب سازشکاری سقوط کنند، پس یک جای اساسی کار ایراد دارد، باید حتماً ایرادی عمده در تئوری، برنامه، استراتژی، تحلیل و یا سوابق مبارزاتی ما باشد که باعث این پدیده می‌شود. بنابراین برای آنها که می‌دیدند واضح بود تا به آن اندازه هم که خودشان قبلا تصور می‌کردند، مرزبندی دقیقی با سازشکاری و فرصت طلبی نداشتند، دستکم روشن بود که جریانات مبارز باید از مرزهای تصنعی چنین تشکیلاتی عبور کنند و کارزاری جدی برای ایجاد گروه‌بندی نوینی از انقلابیون چپ را به راه اندازند. پیشنهاد نشریه مشترکی که هم راهنمای عمل مبارزاتی این عده باشد و هم امکان بحث و تبادل تجربه و نظر مابین آنها را فراهم کند، در همین دوره بود که شکل گرفته. بویژه باید در نظر داشت که در آن شرایط سخت شکست و عقب نشینی برای بسیاری از ما روشن بود که اگر همکاری و اتحادی جدی بین چنین نیروهایی شکل نگیرد و مقاومتی جدی علیه ضد انقلاب سازمان نیابد، بازمانده نیروهای چپ نیز تاز و مار خواهد شد.

نکته چهارم این بود که ما به این نتیجه رسیدیم که در واقع چپ ما چپی کارگری نبود، نه ریشه‌های کارگری داشت و نه در کل دوره انقلاب بطوری جدی به چرخشی واقعی در جهت مسائل طبقه کارگر دست زد. و اینکه که ضد انقلاب پیروز شده بود و حمله تهاجمی وحشیانه ای را به نیروهای رادیکال آغاز کرده بود، چپ فاقد آن پایه‌های اجتماعی بود که بتواند در دفاع از خود به حرکت در آورد و یا حتی عقب نشینی حساب شده ای را همراه با آن و از درون آن سازمان دهد. در واقع یکی از بزرگترین کمبودهای چپ این بود که حتی در دوران گشایش نسبی بعد از انقلاب نیز نتوانست پایگاه اجتماعی و توده ای قابل ملاحظه ای را در درون طبقه کارگر ایجاد کند. و البته چنانچه در سه سال فرصتی که از دست رفت چنین کاری را نکرد در دوره سرکوب حتی اگر می‌خواست هم نمی‌توانست. موقعی که ضد انقلاب موج حمله را آغاز می‌کند، اگر شما به نقد ریشه در طبقه نداشتید، بشاید بسیار راحت تر قلع و قمع خواهید شد. برای ما واضح بود که چپ باید به ارزیابی دقیق و عمیقی از این کارنامه مباردت ورزد و چرخش جدی بطرف طبقه کارگر را به هم و غم اصلی‌اش تبدیل کند. در میان بسیاری از ما از همان زمان تلاش برای باز سازی صفوف چپ در دل جنبش کارگری آغاز شد. طرح ایجاد کمیته‌های مخفی کارگران پیشگام در مراکز کارگری از دل همین ملاحظات بیرون آمد. پیشنهاد ما به سایرین ساده بود. می‌گفتیم به

جای اینکه دنبال این یا آن ماجراجویی نظامی راه بیفتید، به درون طبقه چرخش نمایید و به جای ساختن جوخه‌های رزمی در عالم مالخولیا از فرصت موجود برای ایجاد کمیته‌های مخفی برای مبارزه دراز مدت بر زمین سفت جنبش کارگری استفاده کنید<sup>۸</sup> و نکته پنجم یا نکته اصلی اینکه اگر به گفته نلین استراتژی اصلی ما ساختن حزب پیشگام انقلابی است باید اذعان داشت که در تحقق این استراتژی در همان قدم‌های اولیه درجا زده ایم. هیچ یک از سازمان‌های موجود نه تنها ظرف مناسبی برای انجام چنین وظیفه‌ای در اختیار صفوف چپ قرار ندادند که عملا بدل به مانع آن شدند. نه خود برنامه و استراتژی درستی برای این کار ارائه می‌کردند و نه به مبارزین درون تشکیلات خود اجازه حتی بحث این مشکلات را می‌دادند. سرکوب مباحثات درونی و اقترا زنی به مبارزینی که در مقابل این وضعیت قد علم کرده بودند از همان زمان شدت گرفت. ضرورت بحث و تبادل نظر بین گرایش‌های انتقادی که در دل همه تشکل‌های موجود شکل گرفته بود و تدارک زمینه‌های فعالیت مشترک بر اساس نکات کلیدی مورد توافق نیز در تقابل با این جریان از همان زمان به راه افتاد. پیشنهاد بولتن بحث و سازماندهی گرایش سوسیالیسم انقلابی نتیجه عملی این مذاکرات بود.

در یک سری از سازمان‌های موجود، مثلا در اقلیت، در تشکیلات خود ما و یا در سازمان وحدت چنین تمایلاتی بر اساس پلانترم‌های نوشته شده، شکل گرفت و ما به مرحله رد و بدل کردن اسناد کتبی پیرامون استراتژی انقلاب سوسیالیستی در ایران، مفهوم حزب انقلابی پیشگام، ساختار دولت در ایران، ماهیت طبقاتی رژیم مذهبی و وضعیت سیاسی نیز رسیدیم. این بحث و همکاری در داخل تا اواخر سال ۶۱ ادامه داشت، اما سال‌های ۶۰ و ۶۱ سال‌های شکست و ضربات نیز بود. عملا قبل از اینکه این تلاش‌ها به دست آورده‌ای مهمی منجر شود، خود ما نیز ضربه خوردیم و ضربه ای سنگین. بسیاری از کادرهای اصلی این اقدامات از دست رفتند و برخی از ما بالاجبار به تبعید کشیده شدیم. خیلی از ما از همان اواسط ۶۱ مخفی شدیم یا بخارج

در خارج اما این مباحثات ادامه پیدا کرد. بویژه در پاریس. مثلا، در ادامه این مباحثات خود ما به مثابه گرایش سوسیالیسم انقلابی، در آن جا نشریه ای راه انداختیم به اسم سوسیالیسم و انقلاب، این نشریه چندین سال منتشر شد و به بسیاری از مباحثات برنامه‌ای و تئوریک دامن زد. اگر دوستان یادشان باشد سال‌های ۶۱ تا ۶۳ بسیاری از نیروهای اپوزیسیون که به خارج می‌آمدند از پاریس سر در می‌آوردند. در واقع بسیاری از کادرهای اصلی اغلب سازمان‌های موجود در پاریس حضور داشتند و طبعاً در همین دوره سلسله سمینارهای عمده ای بین نیروهای چپ به راه افتاد. بر سر مسائلی مثل استراتژی انقلابی، مرحله انقلاب، ماهیت رژیم، رابطه دموکراسی و سوسیالیسم و بسیاری مسائل دیگر که می‌توانست به شکل گیری جریانی جدید کمک کند. و تقریباً همه گرایش‌هایی که آن زمان در پاریس بودند در این مباحثات شرکت کردند. راه کارگر، رزمندگان، پیکارهای سابق، طیف‌های مختلف اقلیت، جریانات پیرامون توفان و رنجبران و بسیاری از افراد و محافل مستقل و منفرد.

مدتی بعد در این بحث نیز وقفه افتاد، بویژه بعد از کشتار ۶۷. اساساً خیلی از جریانات از پاریس پراکنده شدند و دیگر امکان پیشبرد این مباحثات فراهم نبود. اما بیشتر خود دوران تبعید، دوران خارج از کشور، دوران پاش و دل سردی و دل مردگی که به تدریج حاکم شده بود، در روند این بحث‌ها اثر مخرب خود را داشت. از این به بعد، در کنار جریان بحث سالم نقد بر گذشته برای پیشبرد مبارزات آینده، بحث صفوف بیمار چپ که نقد بر گذشته را به وسیله ای برای توجیه پذیرش وضعیت موجود و یا فرار از جبهه کرده بودند، نیز به نحو روز افزونی مشاهده می‌شود. به هر حال هرچند که حجم این گونه مباحثات کم شد و تمرکز خود را از دست داد. اما در سطوح محلی به اشکال مختلف ادامه یافت. مثلا در همین سال‌ها چندین سمینار محلی در لندن، هامبورگ، هانوفر، برلن و استکهلم برگزار شد و مباحثات بصورت پراکنده و ضمنی در بسیاری جاهای دیگر نیز ادامه داشت.

بحث‌ها که امکان پیرامون چرایی اتحاد چپ و چگونگی آن دور می‌زد. بتدریج حتی جریانات مشخصی نیز در مباحثات شکل گرفت. از گرایش‌های همه با همی گرفته تا کسانی که وحدت را فقط با هم کیشان خودشان مجاز می‌دانستند، در این مباحثات وجود داشت. گرایش‌هایی بودند که از مقوله اتحاد تشکیل فوری حزب جدید را استنتاج می‌کردند و گرایش‌هایی که جز اتحاد عمل مشروط هیچ اتحاد دیگری را برسمیت نمی‌شناختند. و البته طبق معمول جریاناتی هم بودند (و هستند) که نقدا خود را محور کائنات می‌دانستند و اساساً وحدت با کسی را قبول نداشتند.

اینگونه تلاش‌ها عاقبت در اوائل دهه ۹۰ منجر به نشستی شد که همه را برای نشست بزرگ اتحاد چپ دعوت کرد. قبل از چنین نشستی اما انگیزه اغلب جریانات دعوت کننده یا شرکت کننده از اتحاد یا روشن و اعلام شده نبود و یا اگر هم گفته شده بود، چنگانه و معمولاً متناقض بود. به هر حال در خود این نشست، موسوم به نشست دوم، پس از چند روز بحث عاقبت پلانترم اتحاد چپ کارگری به اتفاق آرا تصویب شد. بر رسی بعدی این پلانترم نشان می‌دهد که انگیزه‌ها هر چه که بود، آن چه تصویب شد در تداوم همان

←

<sup>۸</sup> این تلاش‌ها عاقبت به انتشار نشریه ماهانه کارگری نظم کارگر انجامید که تا ضربات اردیبهشت ۶۲ ادامه داشت.

مباحثاتی بود که در داخل در سال ۱۳۶۰ شروع شد. در آن نشست برخی از ما که از آن تجربه ایران سال ۶۰ و ۶۱ آمده بودیم، نیز حضور داشتیم. و بسیاری از رقبایی که عمدتاً از خارج کشور بودند نیز به همین مباحثات و روش جلب شدند. ناگفته نماند که در داخل هیات های نمایندگی برخی از جریانات حاضر در آن نشست نیز رقبایی بودند که از دل همان مباحثات داخل آمده بودند. در واقع در این نشست غیر از جریانات توده ای اکثریتی کم و بیش همه جریانات چپ به صورتی حضور داشتند - چه جریانات و گروه های مشخص چپ و چه افراد و محافل مستقل یا منفرد (به جز سازمان اقلیت توکل و حزب کمونیست کارگری حکمت. حزب کمونیست کومله نیز بعنوان ناظر شرکت داشت). باز تاکید کنم، این پلاتفرم مورد توافق همه بود و علیرغم حرف هایی که بعضی ها بعدها در رد این پلاتفرم زدن باید به یادشان انداخت کسی آنجا به راه می برد و ادارشان نکرد چیزی را امضا کنند. و اتفاقاً همین ماجرای امضا کردن زیر منشور و قبل از خشک کردن مرکب آن زیر قول خود زدن، خود یکی از نمونه های عدم بلوغ چپ ایران است.

بنظر من این پلاتفرم مبنایی بود لازم و کافی برای اتحاد چپ، و مبنایی درست و اصولی برای اتحاد طیف رادیکال چپ که به اعتقاد من حتی بعد از ۱۲ سال به قوت خود باقیست و حتی امروزه نه چندان احتیاجی به افزودن چیزی دارد و نه کم کردن. هیچ جریان و نشستی نیز نتوانسته بهتر یا دقیق تر از آن پلاتفرم دیگری بنویسد. پرسیدنی است کسانی که هر روز خیمه شب بازی جدیدی برای وحدت به راه می آورند، آیا نباید اول تو ضیح دهند اگر در امر وحدت جدی بودند چرا همین وحدت قبلی را رها کردند؟ و به چه پلاتفرم یا نتیجه ای رسیدند که همین جا وجه بهترش را با خود نداشتیم؟ در اینجا من نکات اصلی این پلاتفرم را باز می کنم و در ضمن توضیح تفکر پس پشت این نکات به بحث اصلی خودم در باره اتحاد چپ بر می گردم.

اولین مساله که شاید عمده ترین مساله پلاتفرم باشد، مساله تعریف طیف رادیکال بود. اگر این اتحاد بزرگ همه طرفداران سوسیالیسم نیست، پس مرز کجاست؟ این مبحث و پرسش تا به امروز هم سر همه را به خود مشغول کرده است. سوال ساده، اما جواب دشوار بود. اگر چنین طیفی آن چنان تعریف مشخصی داشته باشد که همه بدانند، پس فقط می تواند بدین معنی باشد که این طیف به صورتی شکل گرفته و با حدود و ثغور مشخص نقدا وجود دارد. در چنین صورتی چه نیازی به اتحاد است؟ و اگر وجود ندارد پس چگونه می توان مرزهای آن را مشخص کرد؟ البته اگر فکر کنیم فلان تعداد از گروه و سازمان ها نقدا در طیف رادیکال هستند و مساله فقط مساله پراکنگی است، کار بسیار ساده می شود. مساله تعریف طیف به امر مذاکره، توافق و جمع بندی محوره های مشترک خلاصه می شود. اما اگر الزاماً هیچ کدام از این جریانات در کلیت خود نماینده این طیف نباشند، همان طور که تجربه خود انقلاب اثبات کرد، پس توافق بر سر مخرج مشترک آنها یعنی توافق بر سر نظریاتی که خود عامل شکست بودند. پلاتفرم، اما، روش خاصی برای پاسخ به این سوال را اتخاذ می کند. و به اعتقاد من تنها روش همین است.

باید در نظر داشت زمانی که این پلاتفرم نوشته شد هم شوروی و هم چین رسماً و با اغوش باز به اردوی سرمایه پیوسته بودند. ما، چپ ایران، اضافه بر بحران وخیم خودمان بعنوان چپ ایرانی اکنون باید بار بحران بین المللی اعتبار سوسیالیسم را نیز بدوش می کشیدیم. " اردوگاه سوسیالیستی " چه در مدل روسی و چه چینی نه تنها اینک روشن شده بود هر چه بوده سوسیالیستی نبوده بلکه بسیار فبیع تر و وحشتناک تر از آن بوده که حتی دشمنانش می گفتند. و در ضمن در نظر داشته باشیم که اکثریت قریب به اتفاق چپ ما مستقیم یا غیر مستقیم و ایسته به یکی از این دو قطب بود.

پلاتفرم، این واقعیت بین المللی و وضعیت طیف رادیکال را بدین گونه بیان می کند و اهداف اتحاد چپ را از آن نتیجه می گیرد: بحران جنبش کمونیستی ایران با خود ویژگی های آن در بستر بحران جنبش جهانی کمونیستی از شکل گیری و سازماندهی سوسیالیسم رادیکال کارگری در ایران جلوگیری کرده است. هدف از "اتحاد چپ کارگری" ایجاد شرایطی است که به رشد و سازماندهی این طیف کمک کند و تلاش مشترک ما در راه سازمان یابی طبقه کارگر و ایجاد حزب انقلابی آن را ممکن سازد.

بدین ترتیب، در واقع گفته شده عدم وجود طیف رادیکال خود از عوارض بحران است. بحرانی نه با ابعادی صرفاً ایرانی که جهانی. بنابراین مشاجره بر سر حدود و ثغور طیفی که وجود خارجی ندارد. فایده ای به حال ما نخواهد داشت. و اساساً هدف از اتحاد چپ کارگری ایجاد شرایطی است که به شکل گیری این طیف در ایران کمک کند.

یعنی، در همین پاراگراف اول در واقع اهداف اصلی این اتحاد نیز بیان شده است. این صرفاً یک اتحاد عمل نیست. ساده یا پیچیده، کوتاه یا دراز مدت. بلکه اتحادی است به وضوح سیاسی و با اهدافی سیاسی برای کار متحد و مشترک در راه ایجاد گرایش سوسیالیسم رادیکال کارگری و عاقبت ایجاد حزب انقلابی طبقه کارگر. به عبارت ساده تر، دقیقاً نگاهی به ضرورت اتحاد شبیه همان که در سال ۶۰ و ۶۱ در مباحثات داخل مطرح شد.

متأسفانه، حتی خیلی از جریاناتی که زیر این پلاتفرم را امضا کردند، در عمل این طرز تلقی را قبول ندارند. در میان طرفداران اتحاد های گوناگون همیشه هستند جریاناتی که خود را تافته جدا بافته ای می دانند که تنها هدف شان از اتحاد در واقع ارشاد دیگران است و الا خود به نقد تجسم زنده حزب انقلابی طبقه کارگر هستند، و همین طور افراد مستقلی که تصور می کنند

تجربه محدودشان با این یا آن سازمان تصنعی آنها را به چنان سنگ محکی تبدیل کرده که می توانند با یک نگاه انقلابی را از ضد انقلابی تشخیص دهند. پلاتفرم، برعکس، به صراحت اشاره دارد که چنین گرایشی به صورتی مشخص وجود ندارد و باید با هم آن را بسازیم.

بعبارتی ساده تر، در همان نشست و به شکلی در همین پاراگراف اول پلاتفرم گفته شده بهتر است از همین اول سر سه نکته دید و نگاه روشنی داشته باشیم. نخست اینکه این وحدت در طیف چپ رادیکال کارگری است و نه طیف سازش طبقاتی. اتحاد چپ است نه چپ و راست با هم. درست است که بحران داریم و شکست نیز خورده ایم. اما از پشت کوه قاف نیز نیامده ایم که تصور کنیم با همه می توان متحد شد. و همه می دانیم همین الان هنوز هم عده ای هستند که به نحوی از انحا خواهان وحدت این دو طیف اند. ثانیاً، در حال حاضر چنین طیفی چه در خود ایران و چه در خارج کشور به معنای دقیق کلمه و به مثابه طیفی با شکل و شمایل روشن وجود ندارد. در داخل در حال شکل گیری است در صورتی که در خارج در حال تغییر و تبدیل و تجزیه. سوم اینکه پس هدف از این اتحاد فقط می تواند کار مشترک برای سر و سامان دادن به این طیف باشد. بنابراین نه صرفاً نوعی اتحاد عمل است و نه نوعی فرقه جدید در مقابل سایر فرقه ها.

اما همین جا تناقضی در وضعیت ما وجود دارد که جز دو راه حل ندارد. و آن اینکه اگر هنوز طیف مشخصی با حدود و ثغور معینی نداریم، پس چگونه می توانیم اصول و پایه های نظری یا برنامه ای آن را بنویسیم؟

برخی راه ساده را انتخاب می کنند و فکر می کنند مخرج مشترک خودشان با دیگران در واقع پلاتفرم این طیف است. یعنی، ببینیم همه با چی موافقیم پس همان می شود پلاتفرم اتحاد. اولین اشکال این گونه مخرج مشترک ها این است که طرفین فرض را بر این می گذارند که پس برنامه خود شان در این طیف جای دارد. در صورتی که اتفاقاً برش از لاقط بخشی از همان برنامه پیش شرط ساختن این طیف است. اشکال دوم هم این که بستگی به ترکیب پشت این مخرج مشترک ها خطر پیدایش چندین مخرج مشترک مختلف و گاه متضاد هست. همین طور که جلوی چشمان مان امروز داریم. و تازه از اشکال اصلی بگذریم: مخرج مشترک کشیدن همیشه یعنی تنزل مشترک به عقب افتاده ترین سطح.

اتفاقاً راه درست این است که ذهنی نباشیم و از خودمان حرکت نکنیم. از خود طیف همان طور که هست و همان طور که از دل انقلاب ۵۷ و سپس شکست آن شکل گرفت آغاز کنیم. عناصر این طیف زیادند چه در درون این یا آن سازمان و چه به صورت منفرد و مستقل. کسانی که مثلاً در طول این مبارزات به سازش با ضد انقلاب کشیده نشدن و مرز انقلاب و ضد انقلاب را مخدوش نکردند. آیا از این ها کم داریم؟ گرد آوری تجربیات مشخص همین عناصر می تواند حداقل هایی از شکل و شمایل طیف آینده را نشان دهد. به عبارت ساده تر می توان بر اساس همین تجربه موجود گفت که خطوط کلی آن طیفی که باید باشد و لازم است که باشد چیست. با این مدتی لاقط به جای سقوط به سطح عقب افتاده ترین نظر همه باید خود را به سطحی بالاتر از وضعیت فعلی بالا بکشیم.

بدین ترتیب، در بخش بعدی پلاتفرم تلاش شده آن حداقل هایی که بر اساس شان بتوان گفت وجوه مشخصه اصلی این گرایش جدید باید چه باشند، فرموله شوند. به عبارت ساده تر، بر اساس تجربه حاضرین در آن نشست، اگر قرار باشد چنین گرایشی شکل بگیرد باید چه کسانی بیایند، چه اعتقاداتی داشته باشند و چه اقداماتی را در مقابل خود قرار دهند. به معنایی، مشخصات و مشغله های اصلی این طیف ترسیم شده است. البته در نظر گرفته شود که این پلاتفرم در یک نشست سه روزه تدوین و به تصویب رسیده و بنابراین تمام نواقض کار عجولانه را در خود دارد. اما خود پلاتفرم هم به این مساله اشاره دارد که این پلاتفرم تنها شکل ممکن بیان این طیف نیست و اساساً ما نویسندگان آن خود را جایگزین آن طیف نمی کنیم. اما با همه این نواقض به زعم من همه حرف های اصلی که باید زده می شد در همین چند بند ساده آمده است.

نوشته شده اولین اصل اعتقاد در حرف و عمل است به "ضرورت سرنوینی انقلابی رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی ایران و تشکیل دولتی کارگری متکی بر ارگان های خود حکومتی کارگران و زحمتکشان برای تحقق بدیل سوسیالیستی در مقابل این رژیم". به عبارت ساده تر طیف رادیکال جنبش کارگری آن طیفی است که برای سرنوینی انقلابی رژیم و جایگزینی آن با دولت کارگری می جنگد. و نه هر نوع دولت کارگری، بلکه دولت کارگری متکی بر ارگان های خودحکومتی کارگران و زحمتکشان، یعنی شوراها. یعنی دولتی که در آن قدرت در دست خود توده هاست نه برگزیدگان. در ضمن تاکید شده که انقلاب سوسیالیستی به یک آینده دور دست واگذار نمی شود بلکه به مثابه بدیلی بلاواسطه در مقابل رژیم سرمایه داری فعلی مطرح است. و باز هم به عبارت ساده تر، یعنی طیفی که خواهان سرنوینی رژیم سرمایه داری برای آغاز گذار به سوسیالیسم است.

این بند اول بود. اینجا مسئله استراتژی کلی این طیف روشن شده است. پاسخ صریح به مشکلی که در انقلاب قبلی داشتیم. یعنی اینکه اگر چپ رادیکال خواهان ایجاد بدیلی واقعی در مقابل آلترناتیوهای بورژوازی موجود است باید قبل از هر چیز بدون هر گونه رودر و ابستی استراتژی سوسیالیستی صریح و روشنی را ارائه کند. تزه های انقلاب دمکراتیک نوین و بطور کلی انقلاب مرحله ای ماجراهایی بودند که ما را به دام سازش با ضد انقلاب انداختند. برش قطعی از این گذشته شرط بازسازی چپ است. بنابراین نمی توان به جای

گفتن این حرف ساده و روشن ده ها نشست گذاشت که به مخرج مشترک استراتژی های سازمان های موجود برسیم. البته، این که جزییات این استراتژی جدید چیست نیاز به کار مشترک بعدی خواهد داشت. از همین امروز نمی توان بر سر تمام جزییات آن روش بود. دقیقاً یکی از دلایل اتحاد همین است که باید با هم به این استراتژی دست یابیم.

در پس پشت نکته دوم این نهفته بود که امروزه اعتقاد به سوسیالیسم بدون مشخص کردن نوع آن به خودی خود چیزی را مشخص نمی کند. بخصوص با در نظر گرفتن بحران اعتبار سوسیالیسم که بعد از فرو پاشی شوروی و اقمارش جنبش جهانی کارگری را در بر گرفته، این یک ضرورت حیاتی است که روشن کنیم منظورمان از سوسیالیسم چیست. حتی اگر شده در سطحی کلی. مضافاً به اینکه در خود ایران، در سنت غالب در چپ ایران، و بر اساس تجربه اغلب کادرهای این طیف در خود انقلاب، درک ما از سوسیالیسم ایراداتی اساسی داشتند. همین که شاید ۹۹٪ سازمان ها و گروه های چپ ما یا شوروی و یا چین را مدلی از سوسیالیسم می دانستند، خود بزرگترین تراژدی چپ ما بود.

بنابراین در بند دوم تلاش شده مفهوم روشن و صریحی از سوسیالیسم ارائه شود. باز هم نه بر اساس مخرج مشترک نظرات موجود بلکه با روش از خود تجرید کردن و بازگشت به تجربه و تئوری خود جنبش سوسیالیستی. بازگشت به همان تعاریفی که زیر آوار بحران مفقود شده اند: "اعتقاد به سوسیالیسم به مفهوم گسترش دموکراسی در تمام عرصه های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، الغای استثمار، استقرار مالکیت اجتماعی متکی بر خودمدیریت تولیدکنندگان و الغای طبقات اجتماعی." یعنی، پس از در هم شکستن دولت بورژوازی و استقرار دولت کارگری دموکراسی باید در تمام عرصه های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی گسترش یابد، یعنی، برای ما سوسیالیسم جامعه ای است که در آن در تمام حوزه های فعالیت اجتماعی سرنوشت مردم در دست خود مردم است. در چنین جامعه ای استثمار و طبقات ملغی شده اند و مدیریت تولید در دست خود تولید کنندگان است. به عبارت ساده تر، جامعه ای که در آن شکل مالکیت اجتماعی (یعنی مالکیت سوسیالیستی) غالب شده است.

به اعتقاد من این جا چیزی جز تعاریفی که همواره جنبش سوسیالیستی بعد از مارکس بدان باور داشته گفته نشده است، اما، با تاکید بر همین مفهوم ساده و روشن نیز ما به جای اتکا به مخرج مشترک چپ موجود با چندین اشتباه سنتی و تاریخی آن مرزبندی کرده ایم.

اولی همان تعریف رایج از سوسیالیسم است که دولتی کردن را مساوی با سوسیالیسم می داند. اینجا دقیقاً گفته شده منظور از سوسیالیسم مالکیت دولتی نیست. دولتی کردن ممکن است اولین قدم در راه اجتماعی کردن باشد، اما به وضوح خود آن نیست. مالکیت سوسیالیستی چیزی جز استقرار مالکیت اجتماعی نیست، یعنی خود مدیریت تولید کنندگان. اگر توده تولید کننده بر محصول اضافی که خود تولید می کند کنترل نداشته باشد، یعنی اگر خود نتواند تصمیم بگیرد که با محصول اضافی چه کند، پس هنوز استثمار می شود. یعنی، اگر در چارچوب دولت کارگری، دموکراسی نباشد مالکیت دولتی به مالکیت اجتماعی تبدیل نخواهد شد.

نکته سوم اینکه امروزه ما باید به مساله دموکراسی پاسخ دقیقی بدهیم. چه مساله مبارزه برای دموکراسی قبل از تشکیل دولت کارگری و چه مساله رابطه سوسیالیسم و دموکراسی در دوران گذار به سوسیالیسم. بویژه با در نظر گرفتن مدل استبدادی شوروی و اقمارش ما ناپاجیم مرزبندی مشخص خود با این سنت را روشن کنیم. در بند ۳ پلانفرم این مرزبندی به صراحت ترسیم شده است. این جا نیز ما کاری به مخرج مشترک گروه ها نداشته ایم، بلکه از نیاز جنبش و طیف رادیکال کارگری حرکت کردیم. بدین ترتیب، ضمن بازگشت به سنت خود مارکس، تاکید شده است که برای طیف رادیکال جنبش کارگری مبارزه برای سوسیالیسم از مبارزه برای دموکراسی جدایی ناپذیر است و این طیف از آزادی های بی قید و شرط سیاسی، حق رای همه آحاد جامعه و حق تعدد احزاب برای همه لایه ها و طبقات اجتماعی همواره دفاع می کند. تشکیل دولت کارگری نه تنها به معنای محدود شدن این حقوق نیست که برای اولین بار شرایط برای تحقق شان به شکلی واقعی تر و گسترده تر از سرمایه داری فراهم خواهد شد.

به عبارت ساده تر، این جا با دو سنت رایج برش شده. اول کسانی که فکر می کنند دموکراسی نزدیکی است برای رسیدن به قدرت که بعد از استقرار دولت کارگری می توان کنار گذاشت و دوم کسانی که دموکراسی را اساساً بورژوازی می دانند. دموکراسی سوسیالیستی یعنی فراتر رفتن از دموکراسی بورژوازی. یعنی گسترش آن نه فقط در حوزه روبنایی که نیز در حوزه تولید. در واقع این نوعی بازگشت به سنت خود مارکس است که اعتقاد داشت بدون مبارزه برای الغای استثمار و طبقات به دموکراسی به مثابه حاکمیت مردم نخواهیم رسید.

هدف از نکته چهارم مرکزی کردن جنبش کارگری است. در این بند گفته شده که هدف اصلی این طیف کمک به مبارزه برای سازماندهی کارگران و زحمتکشان بر پایه منافع و مواضع طبقاتی، بر محور ستیز کار و سرمایه و کمک به تجمع و شکل مستقل کارگران و شرکت در مبارزات جاری اقتصادی، سیاسی اجتماعی و فرهنگی آنان است. در واقع باز هم نوعی تاکید بر درس اصلی شکست، که همانا فقدان جناح چپ در دل خود جنبش کارگری بود.

در بند پنجم به سایر مبارزات و مسائل اجتماعی اشاره شده و تاکید کرده ایم مبارزه علیه نظام اجتماعی و فرهنگی مردسالار و پدرسالار، مبارزه علیه نژادپرستی، مبارزه برای رفع کلیه تبعیضات فرهنگی، ملی، مذهبی و جنسی باید به مثابه اجزا جدایی ناپذیری از مبارزه برای سوسیالیسم تلقی شوند. به عبارت ساده شرکت در این مبارزات و دفاع از ضرورت شان را نمی توان به آینده سوسیالیستی موکل کرد. اگر برای همه اینها از همین امروز مبارزه نکنیم، در واقع سوسیالیسم نیز تحقق نخواهد یافت.

و عاقبت، در اصل ششم بر اعتقاد به انترناسیونالیسم کارگری و پای بندی به ملزومات آن تاکید شده است. و در کردار. و نه به مثابه شعاری زینت دیوار. این ۶ نکته، به اعتقاد ما، اصول حد اقل این طیف را بیان می کنند. واژه "ما" باید این جا به عنوان ما شرکت کنندگان در آن نشست تلقی شود. در خود پلانفرم تاکید شده "ما شرکت کنندگان در این نشست نه خود را به مثابه کل طیف سوسیالیسم کارگری تلقی می کنیم و نه خواهان جایگزین کردن خود به جای آن هستیم". بنابراین خود پلانفرم تاکید دارد که این نه تنها پلانفرم ممکن است و نه الزماً پلانفرمی نهایی، بلکه در یک نشست مشخص بین عده مشخصی از فعالین جنبش چنین جمع بندی مشخصی از مسائل و وظایف جاری طیف چپ رادیکال جنبش کارگری مورد توافق قرار گرفت. پس این وظیفه سایر کسانی است که خود را در این طیف می دانند که یا به آن اضافه کنند و یا از آن بکاهند. و ناگفته نماند تا به همین امروز نه کسی کلمه ای افزوده و نه کم کرده است.

از نظر شخص من، و تاکید کم صرفاً نظری است شخصی، همین چند خط از تمام برنامه های موجود تمام محافل و سازمان های به اصطلاح چپ ما دقیق تر و پیش رفته تر است. و اگر در سال ۵۷ جریان عمده ای وجود می داشت که از همین خطوط دفاع می کرد، وضعیت ما آن چه امروز هست نبود.

با این وجود، بلافاصله اضافه شده که "این مبانی هر چند که به روشن شدن نقاط تمایز این طیف از سایر جریانات مدعی سوسیالیسم اما وابسته به اقمارش و طبقات غیرپرولتری کمک می کنند، نمی توانند به مثابه شروط کافی برای وحدت حزبی تلقی شوند. این اتحاد خصلتی رشدیافته دارد و بر اساس دوره ای از بحث، تبادل نظر و همکاری های عملی و با تشویق و ترغیب گرایش های متفاوت نظری در هر چه بیشتر مشخص کردن خود، شرایط را برای اعتدالی این اتحاد و تدارک وحدت حزبی آینده که در آن حق گرایش و جناح به رسمیت شناخته می شود، فراهم می سازد".

بنابراین مبانی فوق هر چند مهم و کلیدی اما نباید به سطح یک پلانفرم حزبی ارتقا داده شوند. البته همین ها نیز برای هر وحدت حزبی در آینده لازم اند، اما کافی نیستند. اتحاد چشم انداز خود را بر آن گذاشته است که پس از دوره ای از بحث، تبادل نظر، هم کاری و مبارزه مشترک براساس و پیرامون اهداف این پلانفرم به خطوط کلی برنامه مشخص تری که بهتر از امروز بیابگر تعریف ما باشد، دست خواهیم یافت. با این مزیت که چنین برنامه ای صرفاً نوعی برآیند برنامه های موجود نیست، بلکه برنامه ای جدید است که با هم به آن رسیده ایم.

در ضمن طبیعی خواهد بود که در چنین فراشدهی گرایشات مشخص و مختلفی نیز شکل بگیرند. چه پیرامون مسائل مشخص و چه به صورت گرایش های عمومی تر و یا حتی اختلافات برنامه ای. به همین دلیل پلانفرم به درستی تاکید کرده است که از همین حالا باید پذیرفت، در آن حزب آینده که باید با هم بسازیم قرار نیست که پیشوایی در راس باشند و همه یک خط و یک دست طرفدار خط مشی رهبری. حزب سالم انقلابی حزب یک دست و یک خط نخواهد بود. بلکه حزبی خواهد بود که در آن هر فردی بر اساس تجربه خود ادراک مشخصی از اوضاع دارد که احتمالاً با دیگری یکی نیست. جنبه دموکراتیک در سانترا لیزم دموکراتیک دقیقاً در این است که به تبادل دموکراتیک انجا خواهد از چنین بحث ضروری و خلاق جلودگیری کند، برش قطعی کرد. بنابراین باید گفت در آن حزبی که قرار است با هم بسازیم حق تشکیل گرایش و جناح به رسمیت شناخته خواهد شد.

تا جایی که من اطلاع دارم شاید این اولین پلانفرمی در مباحثات درون چپ باشد که چنین اصلی را به صراحت به رسمیت شناخته است. این یکی دیگر به هیچ وجه نمی تواند از مخرج مشترک اصول موجود بیرون آمده باشد. و اتفاقاً این یکی از همان اصولی است که همه باید خود را تا سطح آن بالا بکنیم. و دقیقاً ناتوانی در انجام این کار است که برخی از امضا کنندگان پلانفرم را به نفی همین اصل کشاند.

در خاتمه نوعی راه کار تشکیلاتی نیز برای پیش برد اهداف اتحاد پیشنهاد شده که شاید امروزه در پرتو تجربه بتوان گفت ساده انگارانه و لااقل تا اندازه زیادی تصنعی بود. گفته ایم کسانی که خود را در این طیف می دانند، باید برای پیشبرد اهداف اتحاد دست به کار ایجاد "واحدهای پایدار خود سامان" محلی بشوند. تلاش برای ایجاد این واحدها و فرسایشی که به دنبال داشت ضربه بزرگی به شور و شوق اولیه این اتحاد وارد ساخت.

این، به طور خلاصه آن پلانفرمی بود که توافق کردیم و همان طور که سعی کردم توضیح دهم به اعتقاد من محتوای آن بسیار با برداشت های رایج دیگر از اتحاد چپ تفاوت دارد. بنابراین در خاتمه یادآوری کنم، صحبت بر سر اتحاد عمل صرف نیست. چه کوتاه مدت و چه دراز مدت. هر چند که اتحاد عمل نیز در داخل این اتحاد هست. ماجرا بر سر ایجاد حزب جدیدی در مقابل احزاب دیگر هم نیست، هر چند همه امیدواریم تلاش های ما عاقبت به ایجاد حزب جدیدی منجر شود. اتحاد ما امروزه باید چیزی ما بین این دو باشد.

یعنی هم منگی بر پاره ای اصول اولیه که دست کم آغازگاه خود را دست آورد های فعلی جناح چپ مبارزه طبقاتی قرار داده است و هم بر این باور که تدقیق همین اصول و تدوین برنامه مشترک آتی را باید بطور مشترک تحقق داد. و این در واقع کاری است که تا به حال انجام نشده و در نتیجه تجربه روشنی هم از آن نداریم.

حتی اگر در طول مبارزه و کار مشترک، و در تلاش جمعی برای تدوین استراتژی و برنامه انقلاب سوسیالیستی ببینیم اختلافات خیلی ریشه‌ای‌تر و بنیادی‌تر از آن‌اند که بتوانیم به وحدت حزبی برسیم، دستکم به روشن شدن مسائل مورد اختلاف و ابعاد و مرزهای این طیف کمک کرده‌ایم. بنابراین اتحادی است رشد یابنده که در طول کار کیفیت متفاوتی بخود خواهد گرفت.

ولی وظیفه ایجاب می‌کند که در انتظار روز موعود به انفعال کشیده نشویم. امروزه در جامعه ایران، صحنه نبرد سیاسی به انحصار منازعه میان بدیل‌های از بالای لایه‌های متفاوت خود طبقات حاکم درآمده‌است. وظیفه چپ رادیکال کارگری نیز ایجاد بدیل سوسیالیستی انقلابی در مقابل این بدیل‌هاست. این است انگیزه اصلی اتحاد. برای ایجاد این بدیل و حضور در صحنه سیاسی باید انرژی مشترک این طیف را به حرکت درآورد. بنابراین مشکل اساسی در امر اتحاد این نیست که این یا آن چه می‌گویند و به چه اعتقاد دارند، بلکه این‌که آیا ضرورت پاسخ به این وظیفه را درک کرده‌اند، یا خیر. و اگر آری چه پاسخی برای حل این مسأله دارند. متأسفانه هنوز اغلب ما سرگرم این هستیم که کدام ترکیبی از این یا آن سازمان یا فرد و بر اساس کدام مخرج مشترکی می‌توانند متحد شوند. این همان اپورتونیزم است که دست از سر ما برنمی‌دارد.

ما باید اصل از خود شروع کردن را کنار بگذاریم. ما باید از نیازهای مبارزه طبقاتی شروع کنیم، از نیازهای جاری مبارزاتی طبقه کارگر در ایران. باید تصویر مشترکی از آن بدیل سوسیالیستی که جامعه ما لازم دارد ارائه کنیم و سپس تلاش کنیم با تدوین مشترک آن همه خود را به سطح آن ارتقا دهیم.

اگر نیرویی پیش رفته خواهد بر اساس مخرج مشترک با نیرویی عقب افتاده متحد شود به وضوح باید تا حد آن نیروی عقب افتاده تنزل کند. و می‌بینیم عملاً همه پلاتفرم‌هایی که بر این اساس نوشته می‌شوند و یا با این انگیزه آغاز می‌کنند، پلاتفرم‌هایی هستند عقب افتاده و بی‌معنی. بحث‌های اساسی و جدی در آنها نیست و معمولاً جز پاره ای شعار های کلی که شما در حد مثلاً کنفرانس‌های دانشجویان در زمان شاه نیز می شنیدید، مطلب زیادی ندارند: مبارزه با امپریالیسم، درم شکستن ماشین دولتی. الغای مالکیت خصوصی. جمهوری شوراهای... و خلاصه حرف‌هایی که همه می‌گویند. و سال‌هاست که می‌گویند و سال‌هاست که شمره ای نیز بیار برده‌اند.

ولی به نظر من طرح پلاتفرم اتحاد چپ کارگری روشی کاملاً متفاوت را دنبال کرد. و همان‌طور که گفتیم هنوز موضوعیت خود را از دست نداده. هنوز هم مسأله وحدت امری کلیدی است. هنوز هم ما از این بحران رنج می‌بریم. هنوز هم طیف رادیکال سوسیالیسم کارگری در ایران شکل نگرفته و عناصر، محافل و جریان‌هایی که باید در ساختن آن فعال باشند، مغشوش و پراکنده هستند. و امر تدوین برنامه و استراتژی انقلابی در ایران، امری که باید به صورت مشترک و جمعی صورت گیرد، هنوز هم در مراحل ابتدایی خود درجا می‌زند.

از گرایش‌ها، یا سازمان‌ها و محافل موجود نمی‌خواهیم که خود را منحل کنند، اما، با حفظ استقلال سیاسی، نظری و تشکیلاتی هنوز می‌توان باهم نظرانی که در چار چوب این طیف می‌گنجد، وارد همکاری شد. به اعتقاد من نه تنها هنوز ضرورت این اتحاد وجود دارد که به مراتب عاجل‌تر شده. بحران ماکان عمیق‌تر می‌شود و تشنگی و پراکندگی، نه صرفاً از لحاظ سازمانی بلکه از نظر نظری نیز افزایش می‌یابد.

بنابراین، در وضعیت فعلی، نه کسی می‌تواند خواهان امتحان ایدئولوژیک از دیگری شود و نه بررسی پرونده کسی را پیش‌شرط وحدت بداند. به اعتقاد من، هر کس که اعلام کند روحیه کلی این پلاتفرم را قبول دارد، می‌تواند و باید وارد این اتحاد شود. مسئولیت هرکسی با خود اوست. نه با پیوستن به این اتحاد کسی سوسیالیست انقلابی می‌شود و نه دیگران با پیوستن بگ عنصر ناباب آلوده خواهند شد. آینده نشان خواهد داد که چه کسانی در گرایشی که باید شکل بگیرد جا خواهند داشت. و اگر هم کسی اعتقاد دارد این کافی نیست یا این روش درست نیست، این گوی و این میدان! این وظیفه اوست که بحث تکمیلی‌اش را مطرح کند. باز هم تکرار کنم، ما نه خود را جایگزین این طیف کرده ایم و نه با پیوستن به این اتحاد مدال انقلابی بودن می‌گیریم. این طیف محدود به ما نمی‌شود.

کسانی که مخالف این روش هستند باید آستین بالا بزنند و نظر خود را طرح کنند. باید به پیشرفت بحث کمک کرد. باید دقیق گفت این روش و این مبانی چه کم و کسری دارند، و چه مبانی یا روش دیگری باید در مقابل این طیف قرار داد تا ما بتوانیم بر اساس همکاری مشترک به سرو سامان دادن به این طیف بپردازیم؟

**پاسخ به سئوال‌ات**

سئوال: مشکلات عمده ای که باعث شکست چپ و پروژه اتحاد شدند، کدام بودند؟

جواب: در صحبت‌ها تا حدی جواب این سئوال را دادم. اگر بخواهم خلاصه کنم، اولین مشکل کلیدی و اساسی چپ ایران نداشتن استراتژی صریح و روشن انقلاب سوسیالیستی بود. فقدان چنین چشم اندازی دقیقاً باعث شد که بسیاری از نیروهای چپ مرز انقلاب و ضد انقلاب را مخدوش کنند. حتی

امروزه، هنوز هم جریان‌اتی در چپ ایران هستند که معتقدند می‌توان با کل خردمبورژوازی متحد شد. ما در انقلاب ایران در تجربه دیدیم که لایه های فوقانی خرده بورژوازی ایران در واقع نیروی ضریب ارتجاع است. فقدان استراتژی صریح سوسیالیستی، زمینه را برای سازش طبقاتی، چه خواسته چه ناخواسته فراهم می‌سازد. غرض از استراتژی این جا یک نوشته تزیینی نیست بلکه برنامه آگاهانه ای که بر تاکتیک های روزمره چپ متناظر باشد. بویژه در شرایط بحران انقلابی که حوادث مبارزه طبقاتی هر روز از تند پیچی عجیب تر از روز قبل می گنشت، بدون چنین استراتژی صریح و روشنی خود را به در و دیوار زدیم. مشکل دیگر اینکه چپ در همان دوره اول انقلاب نشان داد که به دست آوردهای دموکراتیک توده ها آن طور که باید و شاید اهمیت نمی دهد. ضد انقلاب با پس راندن توده ها از عرصه مبارزه و سرکوب حقوق دموکراتیک آنان توانست مستقر شود، در صورتی که چپ خود را فریب داده بود که اهداف "عالی" جنبش مهم تر از مبارزه برای آزادی های دموکراتیک است. و مشکل سوم هم غیر کارگری بودن آن بود. نه از ریشه ای جدی در این طبقه برخوردار بود و نه هم و غم اصلی آن کار جدی کارگری بود. حتی با وجود این که بسیاری از کارگران خود به دور سازمان های چپ جمع شدند، هیچ چیزی نتوانستیم از آن بسازیم. در همان دوره بعد از قیام حتی نتوانستیم برای یک خواست ساده اتحاد شوراهای کارگری مبارزه کنیم.

پس اجتناب ناپذیر بود که چنین چینی شکست سختی را متحمل شود. و از همان اوائل سال ۱۳۶۰ واضح بود که شکست تکمیل شده است. اما فرماندهانی که خود مسبب این شکست بودند، به جای درس گیری، به دنبال ماجراجویی مهادینه با یکدیگر مسابقه تهاجم نظامی داده بودند. جنگ در شرایط عقب نشینی یعنی دعوت به تارو مار شدن. و یک سال بیشتر طول نکشید و همین طور هم شد. صفوف پراکنده باز مانده از شکستی بدون جنگ، در چهار گوشه دنیا آواره شد. طبعاً پروژه وحدت در صفوف رادیکال کارگری نیز متوقف شد. هرچند این پروژه بعداً در خارج کشور ادامه یافت اما شرایط ویژه شکست و پراکندگی. همراه با جو دلسردی و واخوردگی، اجازه نداد چنین پروژه ای در خارج کشور بتواند در همان مسیر اولیه پیشرفت کند. اگر بخواهیم خلاصه کنیم معجون ویژه بازمانده های سازمان های سابق، افراد مستقل و ترکیب های متنوع و روز گزر جدید (و هر سه شکل در ضمن دارای جریان‌اتی در حال ریزش به مواضع سازش با وضعیت موجود) به پروژه جدی اتحادچپ لطمات بزرگی زد. به عبارت ساده تر در داخل شکست خورد و در خارج از مسیر خود خارج شد.

اما این بدان معنی نیست که ضرورت آن از میان رفته است. اتفاقاً امروزه که در ایران ما شاهد موج جدیدی از اعتراضات و مبارزات توده ای هستیم، نیاز به بدیلی سوسیالیستی و کارگری و در نتیجه اتحاد چپ کارگری مجدداً عنوان خواهد شد. در این تردیدی نیست که چنین اتحادی عاقبت باید در بطن خود مبارزه و در داخل شکل بگیرد. و دقیقاً یکی از دلایلی که چرا بسیاری از ما که از همان تجربه مباحثات داخل کشور سال ۱۳۶۰ بیرون آمده ایم، به پروژه اتحاد چپ و پلاتفرم بالا پیوستیم همین بود که باید در خارج نیز ظرفی برای آماده ساختن خود برای چنین روزهایی بسازیم.

آیا شما فکر نمی کنید خود انقلاب نشان داد کی انقلابی هست کی نیست؟ پس وحدت با کسانی که پرونده روشنی دارند چه فایده دارد؟

در ارتباط با این که گرایش‌های سیاسی عاقبت در دل خود مبارزه طبقاتی افشا و طرد می‌شوند. دقیقاً حرف شما درست است. اتفاقاً من هم همین را می‌گویم. خود تجربه انقلاب ماهیت بسیاری از گرایش‌های چپ ایران را روشن ساخت. اتفاقاً من هم می‌گویم باید از همین جا آغاز کنیم. اما فراموش نکنید که فرصت طلبان، سازش کاران و خائنین با چهره های متفاوتی ظاهر شدند. از میان طرفداران رادیکال اردوگاه سوسیالیستی همان در آمد که از میان کسانی که آن را سوسیال امپریالیزم می‌دانستند. بنابراین امروزه گفتن این‌که به جز حزب توده و اکثریت که دست شان در خود انقلاب رو شده بقیه چپ رادیکال هستند به من و شما تضمینی نمی‌دهد که فردا از دل همین جریان‌ها به اصلاح رادیکال چیز مشابهی بیرون نزنند. خلاصه کلام این که آری بیابید در جنبش کارگری صف چپ را از صف راست جدا کنیم اما این صف بندی حتی بطور جدی در دل هیچ یک از جریان‌ها موجود به انجام نرسیده است تا چه برسد در سطح جنبش عمومی. بنابراین بودن اسم این یا آن سازمان و یا مخرج مشترک این یا آن برنامه کمکی به روشن شدن این صف بندی نمی‌کند. اتفاقاً باید بر اساس همین تجربه زنده و به کمک همدیگر به تحقق این مرزبندی‌ها چه در سطح نظری و سیاسی و چه عملی و مبارزاتی یاری برساییم. از نظر من اتحاد چپ یعنی همین.

سئوال: چرا نه این اتحاد و نه اتحاد‌های دیگر حتی تلاش های قبل از سال ۱۳۶۰ به نتیجه نرسید؟

جواب: اولاً دو نوع اتحاد را نباید با مفهوم اتحاد چپ به آن صورتی که من بیان کردم قاطی کرد. اول این که همواره خواهند بود جریان‌اتی که به هر دلیلی با یکدیگر وحدت کنند. مثلاً در همان سال ۵۷ چیزی حتی شبیه همین نام پیدا شد. این عمدتاً وحدتی بود میان برخی گرایش‌های کوچک خارج کشوری که در واقع عمده ترین دلیل وحدتشان این بود که جای دیگری نداشتند که بروند. و با مثلاً وحدت به معنای پیوستن عده ای با گروهی به یک گروه خاص دیگر. مثلاً "وحدت" کومه له و اتحاد مبارزان در حزب کمونیست ایران. اتحاد چپ با این دو نوع وحدت متفاوت است. این وحدتی است بین

افراد مشخص بر اساس پاره ای اصول حد اقل پذیرفته شده برای کمک به ایجاد ظرف مشترک چپ کارگری.

دستاورد خود ما نیز در واقع آن چنان فراتر از نوشتن پلاتفرم وحدت، و مقداری نیز تجربه و تمرین در راه اجرای آن نمی رود. در مقایسه با آن چیزی که می بایست می شد، و می توانستیم انجام بدهیم شاید مثلا بیش از ۱% نبود. بنابراین به وضوح آن چنان موفق نبوده ایم. اما حتی واضح تر این است که به نسبت چی؟ نسبت به انمه وضعیت موجود اتفاقا بسیار هم موفقیت آمیز تر بوده است. ما دستکم توانستیم و موفق شدیم کار را ادامه دهیم و به قول رفقای اهل شعار، پرچم اتحاد را برافراشته نگه داریم. باز هم تکرار کنم از نظر من هر کسی که روحیه کلی پلاتفرم را قبول دارد و خودش، خود را جزیی از این طیف چپ کارگری می داند، می تواند و باید وارد این اتحاد شود. مابقی را عمل نشان خواهد داد.

**سوال: چرا در پلاتفرم از شعار دیکتاتوری پرولتاریا پرهیز شده و تفاوت این کار با سوسیالیسم دمکراسی چیست؟**

اول روشن کنیم، این درست است که برخی از جریانات راست با مقوله دیکتاتوری پرولتاریا مرزبندی کرده اند، اما به صرف این که کسی به قول شما این "شعار" را کنار گذاشته باشد سوسیالیسم دموکرات نمی شود. و در هر حال من با رفقایی که من در اتحاد چپ می شناسم شامل این مساله نمی شومند. اما برگردیم به خود مقوله دیکتاتوری پرولتاریا. به نظر من در خود این سوال شما سوفاهماتی نهفته که باید روشن کرد. اولاً، اگر به خود تنوری مارکسیستی برگردیم باید تاکید کرد که دیکتاتوری پرولتاریا يك شعار نیست، شعار حکومتی نیست. خواست انقلاب هرگز این نیست زنده باد انقلاب! زنده باد دیکتاتوری پرولتاریا! بلکه مقوله ای است تحلیلی و تئوریک. یعنی نوعی بیان این واقعیت که ماهیت طبقاتی دولت بعد از سرنگونی سرمایه داری همانا حاکمیت کارگری است. همانطور که انواع و اقسام حکومت های بورژوازی در واقع دیکتاتوری بورژوازی را نمایندگی می کنند، جمهوری شورایی و یا هر شکلی که حکومت کارگران و زحمتکشان به خود بگیرد نیز در واقع باید به مثابه نوعی دیکتاتوری پرولتاریا تلقی شود. اما شما در ادبیات کمونیستی جایی نخواهید دید که کسی شعار دهد پیش به سوی تشکیل دیکتاتوری پرولتاریا! مثلا شما کجا دیده اید که بلشویک ها چنین شعاری را مطرح کنند؟ بعد از آوریل ۱۹۱۷ که بلشویک ها تز انقلاب سوسیالیستی را پذیرفته بودند، شعار حکومتی آنها این نبود که پیش به سوی دیکتاتوری پرولتاریا پرولتاریا تشکیل دهید، بلکه اینکه پیش بسوی تشکیل حکومت کارگران و زحمتکشان (و یا گاهی حکومت کارگران و دهقانان). اما در مقالات تحلیلی لنین تاکید داشت که این یعنی همان دیکتاتوری پرولتاریا. همانطور که در ۱۹۰۵ شعار این نبود که پیش بسوی دیکتاتوری پرولتاریا و دهقانان بلکه حکومت موقت انقلابی. اما در مقالات تحلیلی توضیح می دادند که حکومت موقت انقلابی نمی تواند چیزی جز دیکتاتوری دموکراتیک کارگران و دهقانان باشد.

بنابراین در وحله اول خود این سوال ناشی از عدم درک تفاوت بین يك خواست یا شعار مرحله ای و مقوله تحلیلی یا تئوریک است. شعار حکومتی ما حکومت کارگران و زحمتکشان است نه دیکتاتوری پرولتاریا. آن چه ما را از سوسیالیسم دموکراسی متمایز می سازد محتوای این حکومت است که می بایستی قدرت سیاسی را از دست بورژوازی خارج کند، ارگان های سرکوب بورژوازی را درهم بشکند و کنترل طبقه کارگر بر تولید و توزیع را مستقر سازد. ماهیت چنین اقداماتی یعنی نوعی اعمال دیکتاتوری طبقاتی پرولتاریا. این دقیقاً همان مفهومی است که خود مارکس بکار می برد. یعنی ضرورت نوعی حق وتوی کارگری در دوران گذار. مارکس دقیقاً در همین سه حوزه بالا بر این حق وتو تاکید می کند. یعنی خلع ید از بورژوازی در حوزه تولید، در هم شکستن ماشین دولتی بورژوازی و جلوگیری از بازگشت یا احیای سرمایه داری. در این سه مورد دولت کارگری حق وتوی خود را اعمال خواهد کرد. و آن دولتی کارگری است که لااقل دارای این سه حق وتو باشد. والا چیزی نیست جز گروگان بورژوازی.

البته هستند کسانی که تصور می کنند منظور از دیکتاتوری شکل حکومتی است. بسیاری از مبلغین سرمایه داری دقیقاً از همین زاویه کمونیسم را مورد حمله قرار می دهند. تو گویی شکل دولت کارگری حتماً باید خشن و استبدادی باشد. شاید بگویید این کاریکاتور سرمایه داری در حال احتضار از دیکتاتوری پرولتاریا است. متأسفانه در تجربه تاریخی، جریاناتی تحت نام همین مقوله عین همین کاریکاتور را به مرحله اجرا در آورده اند. اتفاقاً تاکید مارکس این جا بیشتر بر مساله قدرت طبقه در مقابل قدرت دارو دسته های دیگر است. دیکتاتوری پرولتاریا نه دیکتاتوری این یا آن شخصیت یا دسته. یعنی به قول خود مارکس، طبقه ای که خود را به صورت طبقه حاکم سازمان داده باشد.

دقیقا به همین دلیل شکل حکومتی در دوران دیکتاتوری پرولتاریا دموکراتیک ترین شکل حکومتی است. مارکس حتی پا را از این فراتر می گذارد و در مانیفست به صراحت اعلام می کند که با انتقال قدرت به پرولتاریا پیروزی نبرد برای دموکراسی حاصل می شود. اتفاقاً تمام تفاوت سوسیالیسم مارکسیستی با هر نوع سوسیالیسم قبل و یا بعد از آن اتکای آن بر اصل خود رهایی و تاکید آن بر سوسیالیسم از پایین است. این فقط طبقه کارگر است که می تواند با لغای مالکیت خصوصی و استقرار مالکیت اجتماعی حاکمیت واقعی مردم را مستقر سازد.

**سوال: هنگامی که از ما صحبت می کنید منظور از این ما کیست و کارنامه خودتان در انقلاب چی بود؟**

جواب: همان طور که گفتیم ما در آن زمان بخش بین الملل چهارم در ایران بودیم که از وحدت سه گروه عمده شکل گرفت. جریانی که خود من از آن آدمم (نشریه کندو کار) نه تنها از قبل از انقلاب به ماهیت ضد انقلابی رهبری خمینی تاکید داشت که دلایل تحلیلی خود را نیز در مقالات و جزوات مختلف بیان کرده بود. به اعتقاد من در میان تحلیل هایی که قبل از انقلاب منتشر شده بود تنها تحلیلی که به واقعیتی که در انقلاب رخ داد نزدیک تر بود همین ها بودند. این اسناد موجودند و اثبات یا رد این ادعا دشوار نیست. درست صبح روز بعد از قیام در اعلامیه ای که ما منتشر کردیم به وضوح اعلام کردیم که ضد انقلاب سرمایه داری قدرت را تسخیر کرده است و تنها مسیر واقعی بعدی برای مبارزه انقلابی همانا تلاش برای بسیج اردوی کار و سرنگونی دولت سرمایه داری است.

واقعیت این است که من بیاد ندارم جریان دیگری در آن زمان موضعی به این صراحت گرفته باشد. خیلی ها امروزه ادعا می کنند که از همان موقع ماهیت این رژیم را می شناختند اما هیچ کدام نتوانسته اند بر اساس اسناد منتشر شده چنین ادعایی را اثبات کنند. شاید تنها جریان دیگر که لااقل در حد شناخت از ماهیت ضد انقلابی رژیم بعد از انقلاب روشن بود آن بخشی از فداییان بودند که به همین دلیل نیز از سازمان فداییان انشعاب کردند. اما آنها نیز پس از وقوع حادثه و کمی دیر به این شناخت رسیدند و به هر حال خود نیز چشم انداز انقلاب سوسیالیستی را قبول نداشتند. راه کارگر نیز در ابتدا زنگ خطر را به صدا در آورد اما تا جایی که من یاد هستم در ادامه کارشان خود نیز چندان توجهی به همین زنگ خطر نکردند. سایر نیروها کلا تحلیل های به غیبت غلطی از اوضاع و ماهیت ضد انقلاب حاکم داشتند و همه به نحوی از انحا در اوایل کار با آن مواظت کردند.

**سوال: در حال حاضر چه نیروهایی درون اتحاد چپ وجود دارند و چه نیروهایی از آن کنار کشیدند و چرا؟**

جواب: همان طور که در ابتدا گفتیم نمایندگان اغلب جریانات موجود در چپ ایران در اولین نشست اتحاد چپ حضور داشتند و زیر این پلاتفرم را امضا کردند. بعضی ها بعد از مدتی رفتند. حال دلایل و توضیحات اش را خود باید بگویند. ولی به هر حال فعالان آن را افرادی تشکیل می دهند از گرایش ها و سنت های مختلف. منجمله از رفقایی سابق اقلیت، راه کارگر، رنجبران، گرایش سوسیالیسم انقلابی، و افراد مستقل. به اعتقاد من، به طور کلی دو نوع نگرش یا تمایل بعد از مدتی از اتحاد چپ رفتند. نخست آن هایی که موافق تاکید ما بر ضرورت دموکراتیزه کردن سوسیالیسم انقلابی نبودند. می توان گفت این ها کسانی بودند که هرچند زیر پلاتفرم را امضا کردند، هنوز از استالینیزم برش نکرده بودند. واقعیت این است که هنوز هم مخالفت جریاناتی در چپ ایران با اتحاد چپ ریشه در همین عدم برش از سوسیالیسم استالینی دارد. جریانات و محافل سابق اقلیت عمدتاً در این دسته بودند. تمایل دیگر، در بلند پروازی های خود برای اتحاد بزرگ تر در واقع فشاری بر هر گونه اصول اولیه را نفی می کرد و بهمین خاطر به سرعت به این نتیجه رسید که خود پلاتفرم اتحاد چپ محدود کننده است. و آن چه مزید بر علت شد این که امضا دادن نمایندگان يك جریان به معنای موافقت کل آن جریان نبود. چک و چانه زدن بر سر چیزی که نقداً امضا شده بود. به کار عمده دوران حیاتی اولیه تبدیل شد که در از میان بردن آن حرکت و شوق اولیه و در فرسایش نیروها اثر مخربی گذاشت.

باید در نظر گرفت در خارج از اتحاد چپ نیز فرآیندهایی در جریان بود که بر صفوف داخل و خارج اتحاد چپ تاثیر خود را داشت. مثلا، تلاش های درون طیف اقلیت برای احیای فداییزم، تلاش حزب کمونیست برای ترمیم پل های شکسته با چپ فارس، و تلاش محافل و جریانات ضد اتحاد چپ برای جلوگیری از موفقیت آن، همگی دست به دست هم دادند و عاقبت منجر به "اتحاد" جدیدی شدند که از همان ابتدا از هم پاشی خود را در پلاتفرم خود تضمین کرده بود و بعد از چند سال همین چندی پیش از صحنه خارج شد. البته فراموش نشود که در تمام این دوران، گرایش عمده یعنی ریزش از صفوف چپ و افتادن دنبال بدیل های گوناگون بورژوا رفرمیزم ادامه داشته است.

به هر حال، علیرغم مسائل بالا، نیروهایی در اتحاد چپ و وفادار به اهداف اولیه آن مانده اند و هنوز هم هستند و ادامه می دهند، در مقایسه با آن چه باید می کردیم. البته هیچ نکردیم، اما، در مقایسه با ادعاهای کسانی که در شعار به قله های دماوند نیز رسیده اند، بسیاری از کارهای لازم و ضروری این دوران توسط همین رفقای اتحاد چپ انجام شده است. بنابراین موفق نبوده ایم، اما این به معنای شکست پروژه نیست. به هر حال این اتحاد ۱۲ سال بطور مرتب بولتن سیاسی-خبری خود را منتشر کرده است، در جنبش بین المللی کارگری سوسیالیستی پایگاهی ویژه برای خود ایجاد کرده است و در جمع چپ ایرانی در عمل اثبات کرده است که می توان علیرغم اختلافات و سنت های مختلف با یکدیگر کار کرد و حتی کارهای جدی کرد.

کارزار "ضد جنگ، ضد جمهوری اسلامی" از آخرین فعالیت هایی است که اتحاد چپ مبتکر آن بوده است. ایجاد صندوق کمک مالی به کارگران ایران و راه افتادن رادیو صدای کارگران ایران بر پایه پیش نهاد رفیق البرت سهرابیانی نیز تا اندازه زیادی به همت رفقای اتحاد چپ بوده است. در تمام این مدت اتحاد چپ از طریق اطلاعیه ها و سایت تبلیغاتی خود در اغلب رویدادهای مهم مداخله کرده است و در بسیاری کارزارها و اتحاد عمل ها چه



## فراخوان

کارزار اعتراضی نهاد های فرهنگی – اجتماعی ایرانیان ساکن اروپا – کانادا – آمریکا – استرالیا – ترکیه – ایران

**جان فعالان کارگری و مبارزان زن، دانشجویان زندانی در خطر است به نجاتشان برانیم. به جهانیان!**

**محمود صالحی همچنان در زندان و جانش در خطر است،**

**منصور اساتلو را در برابر چشمان مردم ربودند!**

**به دفاع از جان و نجات تمامی زندانیان سیاسی اقدامی متحدانه نمایم!**

برپایه گزارشات موثق اعضای خانواده ها و فعالان کارگری ایران، محمود صالحی با وضعیت اسفبار جسمی همچنان در زندان سنندج بسر می برد و روز چهارشنبه ۱۸ ژوئیه (۲۷ تیر) ۱۰۰مین روز زندان بودن ایشان در سنندج است.

روز سه شنبه ۱۰ ژوئیه ۲۰۰۷ (۹ اکتبر ۸۶) منصور اساتلو را در برابر انظار عمومی ربوند و با خود به نقطه نامعلومی بردند. دوروز بعد، همسرش اطلاع داد که منصور اساتلو در زندان اوین بسر می برد ولی هیچ ملاقات و دیداری با او نداشته اند و این خود نگرانی بیشتری را برمی انگیزد و ...

عوامل رژیم اسلامی ایران پیشتر محمود صالحی و یارانش محسن حکیمی، عیدی و برهان دیوارگر را به زندان محکوم نمودند و در این دور نیز، دیگر یار محمود صالحی را ربوند و از سقریه سنندج کشانند. وضعیت جسمی ایشان بغایت اسفبار است. با منصور اساتلو نیز همان کردند که همگان اطلاع دارید. زبان این فعال کارگری را بریدند، پس از آن او را دستگیر و به زندان افکندند. در پی اعتراضات وسیع جهانی و فعالان اتحادیه ای و کارگران اتوبوسرانی تهران و حومه، منصور اساتلو با وثیقه ۲۰۰ میلیون تومانی آزاد شد. امروز هم او را می ربایند تا زیر شکنجه و فشار به زانو آورند! در ایران روزی نیست که ما با موج وسیع دستگیری فعالان کارگری، زنان، دانشجویان، محاکمه معلمان، فشار بر اقلیت های ملی و کشانند آنان به زندان وزیر شکنجه، صدور احکام اعدام و سنگسار، تعطیلی مطبوعات، فیلتر گذاری سایت ها، شکنجه مقاومت و اراده زندانیان و کشانند آنان به شوهای تلویزیونی روبرو نباشیم. طی هفته پیش بعد از اعلام سهمیه بندی بنزین، مردم به جان آمده از فقر و گرانی، با دست زدن به اعتراضات خیابانی با سرکوب و بازداشت و مواردی از قتل هم روبرو شدند. روز ۱۸ تیر دانشجویان را محاصره، دستگیر و شکنجه گاه اوین روانه ساختند و روز ۱۹ تیر منصور اساتلو رئیس هیئت مدیره سندیکای شرکت واحد را از خیابان زندانه قرار داد. ما امضاء کننده گان این اقدام جمعی، همگان را دعوت می نمایم تا ضمن حمایت از خواست های اعلام شده، اقدامات اعتراضی برای رهایی محمود صالحی و منصور اساتلو و آزادی زنان و دانشجویان دستگیر شده را به هر طریق ممکن و موثر، در محل کار و زیست خود پی گرفته و افزون بر اقدامات محلی، مشترکاً اقدامات سراسری را سازمان دهیم. ما همه نهادهای فرهنگی و اجتماعی را فرا می خوانیم که با بهره گیری از ارتباطات بین المللی، این اقدام مشترک را بطور موثر در پهنه جهانی پژواک داده و حمایت افکار عمومی مترقی، نهادها، رسانه ها، احزاب، سازمانها و شخصیت های مترقی در سطح جهان را برای نجات جان محمود صالحی و منصور اساتلو، کلیه فعالان دستگیر شده (زنان- دانشجویان- اقلیت های ملی – کارگران) و تمامی زندانیان سیاسی را پی گیری نمایند.

**ما خواهان:**

(\* آزادی فوری و بی قید و شرط، محمود صالحی و منصور اساتلو و دستگیر شدگان حوادث ۱۸ تیر ۸۶ دانشگاه امیرکبیر، فعالین زنان، اقلیت های ملی زندانی و همه زندانیان سیاسی و عقیدتی دستگیر شده می باشیم.

(\* آزادی های بی قید و شرط سیاسی، حق تشکل، از جمله حق داشتن تشکل مستقل کارگری به عنوان حق مسلم عموم مردم ایران بوده و خود را جانیبار این خواست برای عموم مردم و کارگران سراسر ایران می دانیم.

(\* لغو مجازات ضد انسانی اعدام، سنگسار و قانون قصاص، تحت هربهانه و به هر شکلی.

(\* از صلیب سرخ جهانی، خواهان اعزام یک تیم پزشکی، جهت بازرسی وضعیت جان محمود صالحی فعال شناخته شده سندیکای خبازان سفر و دیگر زندانیان سیاسی هستیم.

در سطوح محلی و چه سراسری شرکت فعال داشته است. منجمه می توان به کارزار زنان و یا کارزار کارگران ایران تنها نیستند، اشاره کرد. و از همه مهمتر، در تمام این سال ها رفقای اتحاد چپ به مباحثاتی در کل چپ دامن زده اند که بسیاری از آن ها امروزه عمومی شده اند. همین امر به تدریج به شکل گیری طیف جدید کمک خواهد کرد. نقدا تاکیدات رفقای اتحاد چپ بر سوسیالیسم از پایین و احیای سنن دموکراتیک سوسیالیسم مارکسی از وجوه مشخصه آن به حساب می رود. امیدوارم با پیوستن سایر رفقا و تجارب دیگر به این تلاش، موفق تر نیز بشود، به هر حال لافل توافق کنیم که ضرورتش از میان نرفته است. و نیز در نظر بگیریم که اگر بپذیریم چپ رادیکال کارگری هنوز شکل نگرفته است و ما باید ظرفی ایجاد کنیم که بتوانیم به کمک یکدیگر آن را بسازیم، پس از همان اول نمی توانیم ادعا کنیم که خود ما همان ظرفیم. در این اتحاد، بوضوح، در همان قدم های اول، هم از ما راست تر خواهد بود و هم از ما چپ تر. اگر بپذیریم آن جا که خود ایستاده ایم الزاما مرکز ثقل این طیف نیست به ساختن واقعی آن کمک خواهیم کرد.

**ضمائم: پلنفرم اتحاد چپ کارگری و... را در سایت سازمان راه کارگر ملاحظه نمایند.**

## ارثیه بربریت



رژیم جمهوری اسلامی ایران، فرزند ناقص الخلقه انقلاب ملی- دموکراتیک مردم ایران، در بطن رژیم وابسته پهلوی پرورش یافت. نوزادی که، از هنگام تولد، بیماری موروثی تحجر و بربریت اسلاف خود را همراه داشت، از همان ابتدای تولد، پستان مادر خویش، انقلاب را، بندگان کشید و بر صورتش چنگ زد. رژیم جمهوری اسلامی پدیده ای غریبی بود که، از اعماق تاریخ تاریخ سر برآورد و در تولدش، حداقل هزار سال تأخیر داشت. این رژیم دستاوردهای ارزشمند هزار ساله مردم را به تسمخر گرفت و ارزشهای انسانی را لگد کوب و در زیر تلغین خویش، پایمال کرد. جان انسان و حق حیات آن را به هیچ گرفت. رژیم جمهوری اسلامی از تاریخچه های ادبیات بربری، کلماتی بیرون کشید و بر پیشانی هر آنکس که شباهتی با او نداشت، چسباند و کشت. یاغی، باغی، طاغی، طاغوت، مفسد، محارب، ملحد، مفسد و... از یافته های هایش بود. با این انگ، مردمی را کشتار کرد که، فریب عیا و عماله تحجر او را نخوردند. دیه، سنگسار، شلاق زدن و اعدام در ملاء عام، از ارثیه های نامیونش هستند. طبق «فوائین خویش»، زنان را، مادران، خواهران و همسران را نیمه انسان می شمرد. مردم ایران با اعجوبه ای سروکار پیدا کرده اند که، عجایب شیوه هانی را از افسانه های دینی و دوران بربریت برگرفته و آغازه هزاره سوم به کار می گیرد. این رژیم، از ریش خود «حبل المئین» بیافت و ممیما بر آن چنگ زد تا لافرق» به کشتار و تار و مار کردن مردم ادامه دهد. تا به تاراج منابع ملی، ثروتهای طبیعی و قتل نخندگان انسانی شیوه فرمانروایی فاشیسم معاصر و دوران تحجر را در هم آمیخت و ملغمه ای بساخت تا به مصادف انسان و انسانیت برود، عشق و آزادی را منکوب کند و در پس پرده گرد و خاک آن، همه آنچه را که نسلهای پیشین با خون خویش بدست آورده بودند، به پای بانک جهانی و صندوق بین المللی پول بریزد. رژیم خلافت، زندگی مردم تیره روز را تباه تر ساخته، فقر، بیکاری، ناامنی، اعتیاد و فحشاء را همچون ارمغان «آسمانی» برای ملل ایران ارزانی داشت. کدامین چرم این رژیم را می توان بخشید؟ کشتارهای هزار- هزار ساله های ۶۰ تا ۶۷ را؟ اجرای فرامین بانک جهانی را، شلاق زندانباش را، ویا سنگسار کردن انسانها را، می توان بر آن بخشید؟ اگر بسیاری از جرایم این رژیم، به «شرطی و شروطی»، قابل گذشت و چشم پوشی باشد، ولی، سنگسار کردن انسانها را نمیتوان بر او بخشید. چرا که، این «چموش» به این سادگی توانایی و استعداد رام شدن ندارد. روز پانزدهم تیرماه سال جاری، مردی بنام جعفر کیانی زیر ضربات سنگ و کلوخ «قاضی» و پاسداران در تاکستان قزوین، زجرکش شد. اینک، این شیوه قتل بربرصفتهانه، زن تیره بختی را تهدید می کند که، گویا «همچرم» وی بوده است.

مردم سیه روز ایران، همه احزاب، سازمانهای سیاسی، صنفی و اجتماعی و شخصیت های آگاه و انسان دوست ایران و جهان، برای نجات جان این زن به پا خیزیم. به حرمت انسان، به خاطر زنان، به پا خیزیم و خیره سرهای حکومت اسلامی را مهار کنیم!

ا. م. شیزلی

۴) عاملین دستگیری غیر قانونی منصور اسانلو و محاکمه آدم ربایان ۱۹ تیر ۸۴  
در برابر افکار عمومی ایران و جهان خواست ما می باشد.

ما همچنین پشتیبانی خود را درصدمین روز ( چهارشنبه ۱۸ ژوئیه ۲۰۰۷ ) زندانی بودن محمود صالحی، با حمایت از فعالان " کمیته دفاع از محمود صالحی " که به اعصاب غذای سمپلیک دست زده اند، اعلام می کنیم.

#### امضاء کنندگان شخصیت ها و فعالان سیاسی و اجتماعی :

آرش کمانگر - آرش امجد - فرخنده آشنا - امیر اصغری نیا - اصغر ایزدی - اکبر زرگر - اسماعیل رزازی - احمد پوری - پریسا امجدی - احمد زاهدی لنگرودی ، روزنامه نگار آزا - حمید آذر - بینا داراب زند - ابراهیم آوخ - اردشیر مهرداد - اردشیر نظری - اکبر تک دهقان - باقر ابراهیم زاده - پروین ابراهیمی - وریا بامداد - احمد نوین - امیر نیلو - ارژنگ بامشاد - انور میر ستاری - دکتر یونس پارسا بناب - دکتر گلرود مرادی - دکتر حسام فیروزی - ایرج حیدری - امیر جواهری لنگرودی - هادی جواهری لنگرودی - پرویز جواهری - حسن حسام - بیژن رستگار - بهروز فرحانی - بهروز امیدی لاهیجانی - نعمت ازرم - شهاب برهان - سعید افشار - هدیه ترابی - سیامک جهانبخش - روبین مارکاریان - مسیح مدنی - حمید مزده - رضا سپیدرودی - رضا مرزبان - محمد رضا شالگوئی - نسیرین احمدی - رفعت لنگرودی - نرگس کرمانشاهی - کاوه پولادی - نجف روحی - امین صالحی - جواد اسکویی - مریم اسکویی - حسین قاضی - فریبا ثابت - علی بیچگاه - سیران مرادیان - فریدا سهرابیان - علی اکبر شالگوئی - مزدک شالگوئی - شهره شالگوئی - آزاده شالگوئی - هوشنگ دیناروند دانیال -یدی شیوانی - عباس مظاهری - علی دیناروند - زویا قاشلاق - آزاده شکوهی - شهاب شکوهی - شادی امین - صفر کاوه شیجانی - خلیل غزلی - شهلا عبقری - سیاوش عبقری - فرامرز یاسمی - خالد فلاحیان - جواد قاسم آبادی - فریبرز مصباحی - حامد خلکی - مجید تمجدی - فرخ قهرمانی - حسین مقدم - فیروز آذری - عسکر شیرین بلاغی - محسن بختیاری - تارا راحلی - اردشیر نصرالله بیگی - بهرام رحمانی - فرامرز پویا - فرامرز داور - رضا طالبی - عصمت طابلی - وحید اصغری حصارکی - محمد هادی امینیان - فرهاد بهشتی - محسن مینی - داوود نوابیان - سعید اوحدی - محمد علی اوحدی - عطا مرادی - حمید عطایی - صمد نوید - عباس مومن - پروانه ریاحی - لاله حسین پور - شیرین مرادی - خلیفه موسوی - حمید موسوی پور اصل - علی فیاض زاده - صادق افروز - بدری صفوی - اکبر اغراقی - سارا آزاد - اصغر جیلو - پروانه قاسمی - شیرین مرادی - یاور اعتماد - شعله ایرانی - ناصر اخوان - یاسمین میظر - تراب ثالث - نادر ساده - سیاوش میرزاده - همایون راهما - محمد راهنما - رضا رئیس دانا - علی رئیس دانا - فرید پرتوی - رامین میرزایی - عیدی نعمتی - بهرنگ ریاحی - نقی ریاحی لنگرودی - نقی ریاحی لنگرودی - نیکولا ریاحی - سیما ریاحی لنگرودی - زهره ریاحی لنگرودی - طیبه ریاحی لنگرودی - پروین شکوهی - نقی جوینده - نقی روزبه - پیرام قهرمانی - جواد نجابت - جواد عرفانیان - کامیار گیاهیجی - رضا نجابت - حسین جواد زاده - پیران آزاد - پیروز زورچنگ - مسعود کرمانشاهی - نوشین شاهرخی - حمید پور قاسمی - شکور فلاح - ویدا هوشیار - جعفر ابراهیم زاده - شکوفه ابراهیم زاده - علی دماوندی - پروانه سلطانی - حجت کسرییان - خسرو آهنگر - نصرالله شاد مهر - هدایت سلطانی پور - هادی قهیمی فر - حمید ریاحی - پروین ریاحی - محسن کیا - بهمن امینی - احمد اسکندانی - سایه سعیدی سرجانی - منوچهر گلشن - کاظم کمالی - بهمن فاتحی - بهروز سورن - جمشید صفا پور - حمید حمیدی - منوچهر رادین - جلیل زنجانی - محمد خیری - رضا خیری - عبدالقادر بلوچ - مهدی کیا - مجتبی نظری - مسعود نظری - کوکب نظری - رضا چیت ساز - رضا جعفری - غلام آل بویه - سید حسین تهامی - ویدا صالحی - دکتر جواد جوادی - نسیرین آزاد - علی فکری - اردلان کریمی - مریم الیزری - علی عابدینی - حسین عابدینی - محمود حشمت - یوسف آبخون - محمد معمار نژاد (بهرنگ) - صدیقه یوسفی - داریوش ارجمندی - مجید مظفری - حسین مظفری - محمد آزانگر - شیوا بهار - حسن جعفری - حمیلا نسیجلی - علی میر حسینی - کریم خوش عقیده - حسین سعیدی - سعید شجاعی - شهناز بیات - عادل مرادی - مهدی مراد پور - حسین توسلی - علی فرقاتی - سیامک انصاری - نصیر گیلانی - گیل آوا بی - فریدون گیلانی - مرتضی بوداغی - رضا توانگر - محمد رضا باقری - اصغر نصرتی - سعید تقوی احمد نیک بین - علیرضا ندیمی - رضا علامه زاده - آذر شیبانی - محمد شیبانی - سید حسین میر کریمی - امید حبیب نیا - بیژن فتحی - مسعود فتحی - محمد حبیبی - پریچهر حبیبی - علی حسینی - سامان حبیبی - هادی ابکناری - سیاوش کوهرنک - منیره بهاشتی ( وکیل دادگستری ) - گلی روحی - مینا رحیم زاده - گلی افشار - صمد نوید - احمد توماج - ناصر زمانی - سیامک زمانی - عباس زمانی - اکبر زمانی - ناهید نصرت - نکیسا باقریان - محسن توفیقیان - محمد تجلی جو - آذر نوش همتی - بهروز رضایی - حسین کمالی - جمال حسن زاده - شاهپور سالمکار - سیلا مسافر - کاوه محمدی - شورش محمدی - عمر محمدی - چنور محمدی - مانویل - جمال محمدی - یوسف زرکار - منوچهر سالکی و امضاء ها ادامه دارد

#### امضاء کنندگان نهاد های فرهنگی و اجتماعی :

- ۱- انجمن دفاع از زندانیان سیاسی و عقیدتی در ایران - پاریس
- ۲- کمیته دفاع از مبارزات دموکراتیک مردم ایران- انگلستان
- ۳- کانون دفاع از آزادی بیان - گوتنبرگ (سوئد)
- ۴- کمیته دفاع از آزادی و برابری در ایران - وین (اتریش)
- ۵ - سازمان پناهندگی پرایم - هلند
- ۶ - رادیو صدای زن- ونکوور (کانادا)
- ۷- کانون پناهندگان سیاسی ایرانی- برلین (آلمان)
- ۸ - کمیته دفاع از زندانیان سیاسی - برلین (آلمان)
- ۹ - انجمن بیداری ایرانیان هانور- آلمان

- ۱۰- کانون حمایت از زندانیان سیاسی ایران - آخن (آلمان)
- ۱۱- تلاش - کانون حمایت از مبارزات مردم ایران - کلن (آلمان)
- ۱۲- تشکل مستقل دمکراتیک زنان ایران - هانور (آلمان)
- ۱۳- شورای پناهندگان ایرانی برمن - آلمان
- ۱۴- کانون فرهنگی - سیاسی اندیشه - مونستر (آلمان)
- ۱- کانون مستقل ایرانیان لایپزیگ - آلمان
- ۱۶- رادیو آوا ( بخش فارسی رادیو فلورا) - هانور (آلمان)
- ۱۷- فرهنگسرای اندیشه - گوتنبرگ (سوئد)
- ۱۸- فرهنگسرای بامداد - مالمو
- ۱- انجمن فرهنگی - اجتماعی دارکوب ، مالمو
- ۲۰- کمیته همبستگی استان اوره برو - سوئد
- ۲۱- انجمن فرهنگی و اجتماعی همبستگی - استکهلم
- ۲۲- هیئت سر دبیری نشریه آوای زن - سوئد و نروژ
- ۲۳- رادیو همصدا - اسلو ( نروژ )
- ۲۴- کمیته پناهندگان سیاسی وان - ترکیه
- ۲۵- کانون دوستاران فرهنگ ایران - واشنگتن (ایالات متحده آمریکا)
- ۲۶- رادیو تلاش - گوتنبرگ
- ۲۷- کانون دمکراتیک ایرانیان - دالاس ( ایالات متحده آمریکا )
- ۲۸- کانون پناهندگان سیاسی سیدنی - استرالیا
- ۲۹- سایت چه بلید کرد - ایالات متحده آمریکا
- ۳۰- انجمن گلشن - ایالات متحده آمریکا (com.golshan.www)
- ۳۱- رادیو برابری (net.radiobarabari.www)
- ۳۲- انجمن فرهنگی ایران همراه رادیو همراه - گوتنبرگ
- ۳۳- سایت سیاسی خبری گزارشگران (com.gozareshgar.www)
- ۳۴- سازمان دانشجویان دمکرات ایران - امنو (سوئد)
- ۳۵- آسپل کمیته گروه ایران - سوئد
- ۳۶- انجمن فرهنگی و اجتماعی برابری - گوتنبرگ
- ۳۷- کمیته دفاع از زندانیان سیاسی - انگلستان
- ۳۸- شبکه سراسری همگاری زنان ایرانی www.shabakeh.org
- ۳۹- رادیو الیز - گوتنبرگ
- ۴۰- فرهنگ طولی از مرکز آموزشی ایران - گوتنبرگ
- ۴۱- سایت سلام دمکرات - ایران http://salam-democrat.com
- ۴۲- وبلاگ نوآوران http://noawaran.blogspot.com
- ۴۳- سایت ساحل شمال - انگلستان http://www.sahel-shomal.blogspot.com
- ۴۴- فدراسیون فرهنگی - اجتماعی ایرانیان اروپا - اروپا
- ۴۵- رادیو پارس - زوریخ http://www.pwoiran.com/radio%20pars.htm
- ۴۶- سایت خبری لاجور www.lajvar.se
- ۴۷- سایت صوتی و تصویری آوای دیگر - ایران http://avayedigar.com
- ۴۸- کمیته نه به جمهوری اسلامی ، نه به جنگ - استکهلم
- ۴۹- مسئول صدای اعتراض معلمان
- ۵۰- همبستگی سوسیالیستی با کارگران ایران - پاریس
- ۵۱- کانون همبستگی با کارگران ایران - کلن
- ۵۲- کانون همبستگی با کارگران ایران - گوتنبرگ (سوئد)
- ۵۳- انتشارات خوران - پاریس
- ۵۴- انجمن ایرانیان مقیم امنو (سوئد)
- ۵۵- مجله انترنشنال از رادیو فلورا - هانوفر (آلمان)
- ۵۶- وبلاگ جنبش در تبعیدی http://jonbeshetabeedi.blogfa.com
- ۵۷- بنیاد اسماعیل خویی
- ۵۸- سایت کاک هوا www.kak-hiwa.com
- ۵۹- انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه شهر ری
- ۶۰- سایت دکتر حسام فیروزی http://www.hesamfiroozi.blogfa.com
- ۶۱- سازمان ضد اطلاعاتی - تروریستی « آذرخش »
- ۶۲- نهاد ایرانیان مدافع صلح و حقوق بشر - شیگانو
- ۶۳- سایت هه لویست www.helwist.com
- ۶۴- کانون فرهنگی بامداد - استکهلم
- ۶۵- عباس منصور از سوی شورای کار www.communshoura.com
- ۶۶- تلویزیون نور ( انجمن بهما ) - گوتنبرگ
- ۶۷- حزب سبزهای بلژیک (Isabelle DURANT) دبیر اول حزب و سناتور
- ۶۸- کانون فرهنگی- اجتماعی ایرانیان لوس آنجلس (آمریکا)
- ۶۹- گروه وبلاگهای جمهوری شورایی www.j-shoraii.blogspot.com
- ۷۰- کانون فرابری - گوتنبرگ
- ۷۱- سایت پژواک وین http://www.pejvak-wien.com/

امضاء ها ادامه دارد

ما شما را دعوت می نمایم تا در صورت همراهی با این فراخوان، حمایت خود را از طریق آدرس زیر اعلام نمایید:

Kanon\_anjoman@yahoo.com

رونوشت :

به : پزشکان بدون مرز

روزنامه نگاران بدون مرز

- مجامع حقوق بشری

- سندیکا ها و اتحادیه های کارگری و فدراسیون جهانی دانش جویان و ...

## \* دیدگاه \*

### نمی‌توان هیچ ملتی را خرید!

بهرز عارفی

روزنامه اسرائیلی هآرتس (شماره 6 ژوئیه 2007) می‌نویسد که «هر ارتش با تهاجم به کرانه باختری، چندین مبارز الفتح را کشته یا اسیر می‌کند. روزنامه اضافه می‌کند «این راه حیرت‌انگیزی برای «تقویت محمود عباس» است. یوری اونری از مسولان «گوش شالوم» (مجموعه صلح) و از مخالفان سرشناس حکومت اسرائیل که برای صلح مبارزه می‌کند، در مقاله ای بتاريخ 23 ژوئن 2007، به همین مسئله به اصطلاح «تقویت محمود عباس» از سوی دولت اسرائیل می‌پردازد.

در متن دیگری بتاريخ سی ام ژوئن 2007، تحت عنوان «ناسزا»، اونری به کنفرانس «سران» پرداخته که در هفته گذشته در شرم‌الشیخ و با حضور پادشاه اردن، رئیس جمهوری مصر، نخست وزیر اسرائیل و محمود عباس، رئیس «تشکیلات خودگردان» فلسطین برگزار شد.

او با انگشت گذاشتن روی مسئله اساسی کشمکش فلسطین - اسرائیل، یعنی ادامه اشغال سرزمین‌های فلسطین، موضوعی که به هیچوجه در دستور مذاکره قرار نداشت، برنده اصلی این نشست را ایهود اولمرت می‌داند. اونری با اشاره به این که اروپا در روند راه یابی برای این مناقشه وجود خارجی ندارد، انتخاب تونی بلر را به عنوان فرستاده ویژه به فلسطین، اعزام «سنگ دست پرورده» از سوی اربایش (جورج بوش) تلقی می‌کند. به دیده اونری، اگر بوش قصد داشت راه حل «دو دولت» را عملی کند، نیازی به اعزام «ستاره تازه یکبار شده جهان سیاست» نبود. انجام این کار در چند هفته امکان پذیر است. پس قصد وقت کشی است، تا با تاخیر انداختن حل مسئله به جهان و فلسطینی‌ها چنین وانمود کنند که «اوضاع در حال پیشرفت» است. در خاتمه این مقاله، اونری می‌نویسد که «با گذشت زمان، فلسطینی‌ها همچنان کشته می‌شوند، ساختمان دیوار به پایان نزدیک شده و هر روز، زمین‌های بیشتری از فلسطینی‌ها تصاحب شده و شهرک‌های استعماری مهاجر نشین گسترش و محاصره غزه تحکیم یافته و اشغالی که حتی جرئت نمی‌کنند نامش را بگویند ادامه خواهد یافت».

اونری برای نشان دادن «صداقت» اولمرت اضافه می‌کند که هنوز روزی بیش از پایان این «نشست سران» نگذشته بود، که نخست وزیر اسرائیل، ارتش را برای دستگیری مسولان نظامی الفتح روانه نابلس کرد.

او نتیجه می‌گیرد که این «نشست سران» سیاه‌ترین ملاقات سران در خاورمیانه بود. در زیر ترجمه مقاله «برای نجات عباس» از نظراتی می‌گذرد.

#### «برای نجات عباس»

یوری اونری:

نمی‌توان ملتی را خرید

ایهود اولمرت، نقطه مقابل میداس پادشاه فریگیه \* است. در افسانه‌های یونان، این پادشاه هر چه را لمس می‌کرد، به طلا تبدیل می‌شد. اما، اولمرت به هر چه که دست می‌زند، سرب می‌شود. و این دیگر یک افسانه نیست.

اکنون نوبت محمود عباس است که او لمسش کند. اولمرت وی را به عرش اعلا می‌برد، قول می‌دهد که «تقویتش» کند. و قرار است که او با عباس ملاقات کند.

اگر می‌توانستم توصیه‌ای به عباس بکنم، حتماً داد می‌زدم که فرار کن! برای نجات جان عزیزت فرار کن! کافی است با اولمرت دست بدهی تا کارت زار شود.

آیا می‌توان محمود عباس را نجات داد؟! من درست نمی‌دانم. برخی از دوستان فلسطینی من تا امید اند. آن‌ها در درون الفتح بزرگ شده‌اند و الفتح خانه آن‌هاست. آنان لاینیک و ملی‌گرا (ناسیونالیست) بوده و به هیچ وجه خواستار استقرار یک رژیم اسلامی متعصب در میهن‌شان نیستند. اما در مناقشه کنونی، دلشان با حماس است. جای شگفتی نیست که آن‌ها دو پاره شده‌اند.

آنان سخنان بوش، اولمرت و همسرانی سیاستمداران وراج و صاحب نظران اسرائیلی را می‌شنوند و به این نتیجه اجتناب‌ناپذیر می‌رسند که آمریکاییان و اسرائیلی‌ها به هر عملی دست می‌زنند تا محمود عباس را به مأمور اشغال‌گری و جنیش الفتح را به ملی‌شعبی‌اشغالگران تبدیل نمایند.

هر کلمه‌ای که مبداء آن واشینگتن یا پایتخت اسرائیل باشد، به این سوء ظن قوت می‌بخشد. هر کلامی شکاف موجود میان کوچک و خیابان فلسطین و «تشکیلات خودگردان» را در کرانه باختری عمیق‌تر می‌کند. در راس «حکومت اضطراری» جنید در رام‌الله فردی قرار گرفته که در انتخابات گذشته فقط 2 درصد آرا را کسب کرده است. در ان انتخابات، فهرست انتخاباتی طرفداران محمود عباس بسختی از حماس شکست خورد و البته نه تنها در غزه، بلکه همین‌طور در کرانه باختری.

اقداماتی شبیه «شل کردن محدودیت‌ها» و «تثبیت اقتصادی» به دردی نخواهند خورد. همچنین، استرداد عوارض فلسطینی که دولت اسرائیل غصب کرده بود. جریان کمک اروپا و آمریکا نیز کاری از پیش نخواهد برد. هشتاد سال پیش، ولادیمیر یلوتینسکی افراطی‌ترین صهیونیست، دیگر رهبران صهیونیست را به سفری می‌گرفت که تلاش میکردند تا مردم فلسطین را با دادن مشوق‌های اقتصادی بخرند. هرگز نمی‌توان ملتی را

خرید. از تنها راهی که شاید بشود محمود عباس را از مهلکه نجات داد، گشایش فوری مذاکرات سریع و عملی برای نیل به راه حلی مسالمت‌آمیز با هدف آشکار ایجاد دولت فلسطین در کلیه سرزمین‌های اشغال شده با پایتختی بیت المقدس شرقی است. کم‌تر از این موثر نخواهد بود.

اما، اتفاقاً این کاری است که حکومت اسرائیل حاضر به انجامش نیست. نه ایهود اولمرت و نه تزیبی لیونی و نه ایهود باراک. اگر آنان آماده چنین کاری بودند، مدت‌ها پیش آن را می‌کردند. باراک می‌توانست با عرفات در کمپ دیوید، شارون با عباس پس از انتخاب او با اکثریتی فاحش به ریاست تشکیلات می‌توانست آن را انجام دهند. اولمرت نیز پس از این که شارون صحنه سیاست را ترک کرد، می‌توانست با حکومت وحدت ملی فلسطین که با سرپرستی سعودی‌ها روی کار آمد، در این راه قدم بردارد.

آن‌ها هیچکدام به این کار تن ندادند. نه بخاطر اینکه ساده لوح یا ضعیف باشند. بسیار ساده، آنان به این جهت از انجام آن باز ماندند که هدف هایشان درست در نقطه مقابل آن عمل قرار داشت. و آن عبارتست از ضمیمه کردن بخش بزرگی از کرانه باختری و توسعه شهرک‌های استعماری یهودی نشین. به همین دلیل، آنان به هر کاری برای تضعیف محمود عباس دست زدند، شخصی که بدیده آمریکاییان، «طرف مذاکره صلح» بود. به نظر شارون و جانشینان او محمود عباس خطرناک‌تر از حماس بود، حماسی که آمریکاییان همچنان «تروریستی» می‌شمرند.

بدون پرداختن به «طرح جدا سازی» نمیتوان آخرین تحولات را درست درک کرد. در این هفته [ سومین هفته ژوئن] مطالب حساسی در اسرائیل بر ملا شد. این مسائل بر تردیدهای من صحنه گذاشت. ماجرا این بود که «جداسازی»، نقشه‌ای استراتژیکی از برنامه‌ای بود با زمان بندی سری. شارون سه عنصر هدایت‌کننده را در نظر داشت. الف - جدا و منزوی ساختن غزه و تغییر آن به یک قطعه جداگانه با رهبری حماس. ب - تبدیل کرانه باختری به شبه جزیره‌ای از نواحی جداگانه با رهبری الفتح و ج - حفظ تسلط ارتش اسرائیل بر هر دو سرزمین.

این امر دلیل یا فشاری شارون برای عقب‌نشینی «یک‌جانبه» بود. چرا نباید ابتدا در این مورد با «تشکیلات فلسطین» گفتگو کرد؟ چرا نباید انتقال منظم قدرت را به محمود عباس را به اجرا گذاشت؟ چرا نباید تمام شهرک‌ها را سالم، با خانه‌ها و مزارع سرپوشده‌شان به تشکیلات خودگردان واگذار کرد؟ چرا نباید تمام نقاط عبور مرزی را بطور کامل باز کرد؟ واقعا، چرا نباید به فلسطینی‌ها اجازه افتتاح فرودگاه غزه و ایجاد بندرگاه غزه را نداد؟ اگر هدف سیاسی نیل به یک قرارداد صلح می‌بود، چنین رفتاری ضروری بود. اما با توجه به اینکه عکس آن را انجام دادند، می‌توان حدس زد که شارون می‌خواست اوضاع به وخامت گراید، همان طوری که اتفاق افتاد. یعنی فروپاشی تشکیلات خود مختار در غزه و قدرت یابی حماس در غزه و جدایی غزه و کرانه باختری.

بدین منظور، او ارتباط زمینی، دریایی و هوایی غزه را با جهان خارج قطع کرد و گذرگاه‌های مرزی را بصورتی تقریباً دائمی بسته و غزه را به بزرگترین زندان جهان تبدیل کرد. تامین مواد غذایی، دارو و آب و برق بستگی کامل به تمایلات اسرائیل دارد و همچنین عبور و مرور مرزی با مصر و امکان تردد واردات و صادرات ( که بکام واحد مراقبت اروپایی تحت کنترل ارتش اسرائیل صورت می‌گیرد) و حتی «ثبات احوال» اهالی. روشن کنیم که با سیاست جدیدی روبرو نیستیم. جداساختن کامل باریکه غزه از کرانه باختری، از سال‌ها پیش، هدف سیاسی و نظامی همه حکومت‌های اسرائیل بود.

ماه IV بیانیه اصولی اسلو در 1993 در این مورد بسیار روشن است. دو طرف مذاکره کرانه باختری و باریکه غزه را سرزمین واحدی ارزیابی کرده و تمامی آن در دوران انتقال قدرت حفظ خواهد شد. بدون ذکر این نکته، عرفات قرار داد را نمی‌پذیرفت.

بعدها، شیمون پرز شاعر «ابتدا غزه» را ابداع کرد. فلسطینی‌ها قاطعانه رد کردند. در پایان امر، حکومت اسرائیل طرح را کنار گذاشت و در سال 1994 «پیمان مربوط به نوار غزه و ناحیه اریحا» را امضا کرد. هدف از ایجاد یک موقعیت مستحکم در کرانه باختری، تضمین وحدت دو سرزمین برای تشکیلات خودگردان بود.

در متن همان قرار داد، اسرائیل متعهد شد که «گذرگاه مطمئنی» بین باریکه غزه و کرانه باختری بوجود آورد. بر روی نقشه ضمیمه قرارداد، نه یک گذرگاه بلکه چهل نقطه عبور مشخص شد. بلافاصله بعد، تابلوهای راهنمایی که «به سوی غزه» به زبان عربی بر آن‌ها نقش بسته بود، در جاده‌های کرانه باختری نصب گردید.

اما، در مدت سیزده سالی که از آن زمان می‌گذرد، نقطه گذر حتی یک روز هم باز نشده است. هنگامی که ایهود باراک تن لش خودش را بر صندلی صدارت جای داد، در خیال خود ساختن طولانی‌ترین پل جهان را (بطول 40 کیلومتر) میان غزه و کرانه باختری می‌پروراند. همچون بسیاری از جرقه‌های زودگذر ایهود باراک، این فکر نیز پیش از تولد رخت از جهان بیست و گذرگاه همچنان بسته ماند.

حکومت اسرائیل به کرات قول داده است که به تعهداتش عمل کند و اخیراً نیز تعهد مخصوصی به کوندولیزا رایس داد ولی هیچ اتفاقی نیافتاد.

چرا؟ زیرا حکومت اسرائیل خطر خشونت محرز، روشن، نامبهم و طولانی چنین التزامی را به سفری می‌پذیرد؟ چرا حکومت تا حدی پیش می‌رود که در حکم تف کردن بر روی دوستی، خاتم کوندولیزای عزیز است؟

## نمی‌توان هیچ ملتی را خرید!

تنها یک پاسخ ممکن وجود دارد. برای حکومت و ارتش اسرائیل، بریدن غزه از کرانه باختری هدف استراتژیکی مهمی است. این امر قدم مهمی است در تلاش تاریخی برای درهم شکستن مقاومت فلسطین در برابر اشغال و سیاست انضمام سرزمین‌ها. از شواهد پیداست که در هفته اخیر، این هدف تحقق یافته است. عملیات رسمی برای «تقویت» محمود عباس بخشی از این نقشه است. در مقرر حکومت، برخی فکر می‌کنند که رویا هاشان به واقعیت می‌پیوندد. کرانه باختری از نوار غزه جداست و خودش نیز به صورت چندین حوزه جدا از هم و جهان خارج در می‌آید و درست حالت پانتوستان های سابق آفریقای جنوبی را پیدا می‌کند. [رهبران اسرائیل] رام الله را به عنوان پایتخت فلسطین برگزیده اند تا فلسطینی‌ها را به فراموش کردن پایتختی بیت المقدس وادار کنند. به عباس تسلیحات و کمک می‌دهند تا حماس را در کرانه باختری نابود کنند.

ارتش اسرائیل بر مناطق بین شهرها مسلط بوده. در شهرها نیز هر زمان لازم بداند، مداخله می‌کند، دره رود اردن کاملا از بقیه مناطق کرانه باختری گسسته است. ساختمان دیوار گسترش می‌یابد و همچنان زمین های فلسطینی را می‌بلعد و به اسرائیل منضم می‌کند. وعده های حکومت برای چیدن پاسگاه های دیده بان، مانند شوخی تلخی فراموش شده است. برزیلندت بوش از «پیشرفت دموکراسی» در مناطق فلسطینی رضایت داشته و هر سال نیز به کمک های نظامی آمریکا به اسرائیل افزوده می‌شود. از دیدگاه اولمرت، این شرایط دلخواه است. ولی آیا این وضع دوام خواهد یافت؟ بدون تردید، پاسخ منفی است.

نظیر کلیه کارهای بوش و اولمرت و نیز کسانی که پیش از آن ها مسئولیت این مقام ها را داشتند، شرایط موجود بر پایه تحقیر عرب ها شکل گرفته است. اغلب، این تحقیرها نسخه ای است که برای رسیدن به یک فاجعه پیچیده اند. رسانه های اسرائیل که می‌خواهند نقش ارگان های تبلیغاتی محمود عباس و محمد دحلان را بازی کنند، از هم اکنون با خشنودی نشان می‌دهند که چگونه اهالی گرسنه غزه با حسادت به اهالی سیر کرانه باختری نگاه کرده و در نتیجه، آنان بر ضد رهبری حماس شورش خواهند کرد، به طوری که یک کیسینگ در خدمت اسرائیل (1) در آن جا مستقر شود. مردم کرانه باختری به یم کمک های مالی اروپا و آمریکا، چاق و چله از خلاصی از شر غزه و گرفتاری های آن خوشحال خواهند شد.

این یک توهم صرف است. احتمال بیشتری وجود دارد که فرشته مردم غزه بر ضد زندانبانان اسرائیلی آن ها بشورد که به آن ها گرسنگی میدهد. اهالی کرانه باختری نیز هم می‌توانند خود را که در غزه پژمرده می‌شوند، فراموش نخواهند کرد.

هیچ فلسطینی جدانی غزه و کرانه باختری را نخواهد پذیرفت. فلسطینی ها، هر حزب و گروهی را که آن را بپذیرد، از خود خواهند راند. و آن رهبری که چنین وضعیتی را بپذیرد، حذف خواهد شد. سیاست اسرائیل در بین دو تمایل سرگردان است. از یک طرف، طرفدار پیشگیری از تکرار حوادث غزه در کرانه باختری است که مبادا حماس با کسب قدرت بتواند به خطر بسیار بزرگی تبدیل شود. و از سوی دیگر، جلوگیری از موفقیت عباس به طوری که آمریکائیان، یهود اولمرت را وادار سازند تا بطور جدی با او مذاکره نمایند.

به روال همیشگی، همه فعالیت های اولمرت برای عباس خطرناک است. در آغوش فشردن وی، چون دوستی خاله خرسه است و بوسه او، بوسه مرگ!

1 - سیاستمدار نرژوی طرفدار آلمان نازی که پس از تهاجم آلمان در سال 1942 به نخست وزیری رسید. او پس از آزادی کشور از اشغال نازی ها اعدام شد

\* میداس، پادشاه Phrygia (فریگیه یا فروغیه - فرهنگ معین) قرن هشتم پیش از میلاد) در افسانه ها به قهرمانی شهرت دارد. میلاد میخواست صاحب قدرتی باشد که با دست زدن به اشیا، آن ها را به طلا تبدیل کند. او می‌بیند که هر چه می‌خورد و می‌نوشد، طلا می‌شوند. در حالی که در حال مرگ بود، از دیونیزوس می‌خواهد که این موهبت را از او بگیرد. خدایان به او توصیه می‌کنند که در آب نهر پانتول، خود را بشوید. از آن پس، در این رودخانه، پره های طلا جاری است. آخر سر، پس از تلافیهای بیشمار، گوش های میداس دراز و بزرگ میشوند و به او لقب «میداس خر گوش» لقب میدهند. فریگیه سرزمین آسیای صغیر، در قسمت غربی فلات آناتولی بین لیدی و کاپادوس واقع بود.

\*\* در این مقاله، به جای «سرزمین های کرانه باختری رود اردن» که به انگلیسی West Bank و به فرانسه Cisjordanie می‌نامند، باختصار «کرانه باختری» بکار رفته است. صهیونیست های متعصب به این سرزمین، به استناد به تورات، «یهودا» می‌گویند. این مقاله به زبان های انگلیسی و فرانسه، بترتیب در سایت های زیر در دسترس خوانندگان است:

"Saving president Abbas", 23/06/07

<http://zope.gush-shalom.org/home/en/channels/avner/1182631140>

"Sauver le Président Abbas", Uri Avnery, le 25 juin 2007.

[http://www.france-palestine.org/imprimersans.php3?id\\_article=6511](http://www.france-palestine.org/imprimersans.php3?id_article=6511)

## نامه ای برای رفقایم در بند 209 اوین

اخبار سریع تر از آن چیزی که فکرش را می‌کنیم به ما می‌رسد. این است معجزه ی عصر ارتباطات! رفیقی که دیشب با او تلفنی حرف زده ای و امروز قرار بوده ببینی اش درست در همان پارکی که بعد از ظهر های بسیاری با هم قدم زده بودید بازداشت می‌شود.

اکنون بیش از 23 تن از دوستان و رفقای دانشجوی مان در زندان به سر می‌برند. از این میان من 4 نفر شان را از نزدیک می‌شناسم. دلم می‌خواهد درباره ی همه این 23 تن بنویسم. اما بهتر است از خاطرات مشترک با این 4 نفر بنویسم تا نمادی باشد از تمام رفقای در بندمان!

از عبدالله مومنی شروع می‌کنم. کسی که از همان دوران دبیرستان که روزنامه می‌خواندم، اسم اش را می‌شناختم. تا آن که در دانشکده علوم اجتماعی علامه دیدم اش. فوق لیسانس اش را آن جا می‌خواند. من در پایان نامه اش مسئول پر کردن پرسش نامه هایش بودم. یک روز عبدالله در جلسه ای به شوخی به من اشاره کرد و خطاب به حاضران گفت: " البته ما بر خلاف آقای شمس و رفقایش فکر نمی‌کنیم راه تغییر از خیابان ها می‌گذرد بلکه در فکر تغییرات پارلمانی هستیم" (نقل به مضمون) نمی‌دانم آیا عبدالله در تنهایی سلول اش در بند 209 اوین همچنان بر این خیال خود استوار مانده است؟ البته این مهم نیست. مهم آن است که دوباره عبدالله آزادانه در حیاط کوچک دانشکده سابق مان لیوان چای به دست با آن لیخنشد به ما تیکه بپزند و البته جواب بشنود!

علی وفقی را زیاد ندیده ام اما در همان برخورد های اول با او احساس صمیمی ات می‌کردم. با ته لهجه ی شیرین ترکی اش همیشه سعی داشت بیشترین اطلاعات را در مورد بچه های گرایش چپ در دانشگاه بداند. روزی بر روی چمن های دانشگاه شریف با هم نشستیم. روز انتخابات انجمن شریف بود. علی اصرار داشت که با بچه های چپ شریف صحبت کنم که همگرایی بیشتری با آن ها داشته باشند. من هم انتقادتم را به او گفتم. اما اکنون نمی‌دانم که آیا علی که روز هاست در سلول تاریک 209 اوین است دلیل انتقادات من را قابل درک تر می‌داند؟ آیا لزوم تغییر رویه در سبک کار را بیشتر درک کرده است؟ البته این ها مهم نیستند. مهم این است که علی دوباره آزادانه با همان لهجه شیرین ترکی اش «پرولتاریا» را تلفظ کند ما هم لیخنندی به او بزنیم!

مرتضی اصلاح چی را حدود 3 سالی است می‌شناسم. خیلی از کنش های سیاسی و اجتماعی را در کنار یکدیگر انجام داده ایم. همواره یکی از کسانی بوده است که به عنوان یک فعال جدی سیاسی و اجتماعی در جمع های مختلف مثال اش را زده ام. مرتضی یکی از پایه ترین فعالینی است که دیده ام. تنها کافی است یک زنگ به او بزنیم و همواره چند دقیقه رودتر سر قرار خواهیم دیدش! این اواخر ازدواج کرده بود و همیشه صحبت از آن بود که کار پیدا کن و از من هم چند بار خواست که اگر کاری سراغ دارم به او خبر بدهم. این اواخر بحث های انتقادی شدیدی با هم داشتیم. سر مسائل تئوریک و پراپتی گره گاه های جدی پیدا کرده بودیم. اما این ها هیچ کدام مهم نیست. مهم آن است که دوباره مرتضی را آزاد ببینیم و این دفعه برخلاف گذشته قول می‌دهم به او! که برایش کاری پیدا کنم.

امیر یعقوب علی از همان روز های اولی که تازه دانشگاه قبول شده بود و به علامه آمده بود شناختم. شاید اولین دوست دانشگاهی اش من بودم و البته یکی از کسانی است که در آن سال بیشترین خاطرات مشترک را با هم داشتیم. چه شب هایی که تا صبح در زیر زمین مجیدیه خانه دانشجویی من بحث کردیم و آهنگ گوش دادیم! چه صبح هایی تا بعد از ظهر که در حیاط کوچک دانشکده با هم به قول بچه ها روی نیمکت ها آمار 1. 2 پاس کردیم.

یکی از پاتوق های همیشگی ما همان پارکی است که پنجشنبه امیر را در آن جا بازداشت کردند. پارک اندیشه! چه غروب ها و شب هایی که در آن پارک با امیر خندیدیم، سرود خواندیم، تاب بازی کردیم، گریستیم و... هر وقت یاد امیر می‌افتم انتقادات جدی او نسبت به خودم و کنش هایم و نوشته هایم جلوی چشماتم ظاهر می‌شود. امیر همین طوری یک ریز انتقاد می‌کرد و در نهایت من در فاصله ی میان دو پک سیگار خیلی خون سرد و بی تفاوت، راحت جواب می‌دادم! "اگر می‌توانی برو بهترش را انجام بده امیر!"

آری امیر! قبول می‌کنم همیشه از این بهتر وجود دارد! اما نباید اجازه دهیم که دیگر از این بدتر بشود. امیر دلم برای خانه کوچک دانشجوییم در زیر زمین مجیدیه و آن تقسیم غذا های سوسیالیستی مان تنگ شده است. آن شوخی ها و مسخره بازی ها. آن غروب های دل تنگ در پارک اندیشه! امیر دلم برای انتقادات بی امانت تنگ شده است. دلم برای دعوا ها و قهر کردن های چند ساعت مان تنگ شده است. دلم برای تو تنگ شده است.

دلم برای عبدالله، علی، مرتضی، امیر و تک تک دوستان و رفقای نادیده ام که اکنون در اوین و در سلول های تاریک 209 هستند تنگ شده است. دلم می‌خواهد همه ی آنان همین الان آزاد شوند تا باز هم با یکدیگر و در کنار هم زندگی را دوستی هایمان را دعوا هایمان را خندیدن همان را گریستن ها یمان را تجربه کنیم.

دلم از همه بیشتر برای امیر تنگ شده است. باز هم می‌خواهم دوباره امیر را آزادانه در پارک اندیشه در حالی که روی تاب نشسته و دارد به من انتقاد می‌کند ببینم و البته باز هم بی تفاوت به سیگارم پک بزم!

نوشته شده توسط roozmaregi

